

۸ صبح

روایت دیروز آئینہ امروز نوید فردا

سال شانزدهم • شماره ۳۷۱۲ • دوشنبه • ۲۴ اسد ۱۴۰۱ • ۱۵ اگست ۲۰۲۲

یک سالہ کی سقوٹ؛ افغانستان، بحران و طالبان



دراین ویژه نامہ مے خوانید:

- ◀ سقوٹ جمہوریت؛ توان نظامے طالبان یا سناریوے از قبل طرح ریزے شدہ؟
- ◀ ۳۶۵ روز استبداد و تقلاے آزادے
- ◀ حلقہ طالبان بر گردن پاکستان
- ◀ پایان حاکمیت قومے در افغانستان
- ◀ مرورے بر کارنامہ یک سالہ طالبان
- ◀ یک سالہ گے سقوٹ؛ بر سر سکتورہاے مالے و پولے کشور چه آمد؟
- ◀ ققنوسے از سرزمین سنگسار؛ سفرنامہ دخترے از غور تا لویزیانا
- ◀ گفت و گوے ویژه با سیما سمر - «حقوق بشر اولویت دولت مردان نبود»
- ◀ زنان و حاکمیت طالبان
- ◀ یک سال آوارہ گے





یکسال

در سراسیمی سقوط

پارسل در این روز افغانستان از یک گردنه تاریخ‌اش عبور کرد. گردنه‌ای که در ظاهر اکثر ما را به حیرت واداشته بود و دور از انتظار می‌نمود، اما ناآشنا نبود و در گذشته‌ها نیز بارها تجربه کرده بودیم. شاید همین تکرار و شباهت‌اش با خاطرات تاریخی، باعث حیرت می‌شد. تصور می‌کردیم که راه درازی را پیموده‌ایم، از گذشته‌ها بسیار آموخته‌ایم، و در ۲۰ سال گذشته جامعه چنان متحول شده که حتا اگر طالبان هم برگردند نمی‌توانند مثل دور قبل خواب امارت ببینند و برای بستن مکتب، ممنوعیت موسیقی، محدودیت گشت‌وگذار زنان و ریش مردان فرمان صادر کنند. یک سال گذشته، دایم و با گذشت هر هفته و هر ماه متوجه می‌شدیم که اشتباه کرده‌ایم. شام ۲۴ اسد باور کردیم که اداره وابسته به کمک‌ها و حمایت خارجی یک‌شبه فرو می‌ریزد، فردایش باور کردیم که طالبان می‌توانند به ارگ برگردند، و در روزها و ماه‌های بعد از آن دریافتیم که طالبان تغییر نکرده‌اند. این اولین بار نیست که مردم افغانستان «غافل‌گیر» شده‌اند. سقوط حاکمیت طالبان در سال ۲۰۰۱ نیز غافل‌گیرکننده بود. صد سال پیش از سقوط طالبان، در سال ۱۹۰۱، مرگ عبدالرحمان خان نیز مردم را غافل‌گیر کرده بود. مردم روزها بعد از مرگ او، تصور می‌کردند اعلان فوتی شاه دروغ، و طرحی برای آزمون افکار عامه است.

تنها مرگ عبدالرحمان خان دور از انتظار نبود. سکوت و «آرامشی» که در زمان او مستولی بود، چنان پایدار به‌نظر می‌رسید که تصور می‌شد تا ابد ادامه خواهد یافت و خلاف دستور او و جانشینان‌اش در سراسر کشور پشه پر نخواهد زد. بعد از عبدالرحمان، همزمان با گشوده شدن دروازه‌های مکتب و پرورش کتله‌ای از جوانان باسواد، رونق نسبی بازار و تجارت، به تدریج بال‌ها گشوده شد و شور و تحرک نسبی به جامعه برگشت. در اواخر حاکمیت حبیب‌الله، فرزند عبدالرحمان کشور پر از میل تغییر و در مواردی شور انقلابی بود. تفنگ‌ها این‌جا و آن‌جا به صدا درآمده بود و مدعیان قدرت در گوشه و کنار کشور بازو می‌جنباندند. امان‌الله خان، آن تحرک را به سمت مدرن‌سازی هدایت کرد؛ اما او با چنان اعتماد به نفس به آن مسیر گام برمی‌داشت که به هیچ صدایی غیر از میل خود گوش نمی‌داد. او و اطرافیان‌اش تصور می‌کردند که دروازه افغانستان به پاشنه مدرنیزم چرخیده و هیچ نیرویی، حتی بریتانیای کبیر و محافظه‌کاران داخلی نمی‌توانند مانع آن چرخش شوند. تنها یک دهه بعد، همدستی ارتجاع داخلی و همسایه جنوبی، افغانستان را به سمتی کشاند که نه عبدالرحمان خوابش را می‌دید، نه حبیب‌الله فرزندش تصور می‌کرد و نه امان‌الله ترقی‌خواه تا آخرین روزهای سقوط باور کرده بود. آشوب‌ها و استبداد چندساله پس از آن (دوران حبیب‌الله کلکانی و نادرشاه) به تدریج فروکش کرد و در اواخر دوره طولانی حاکمیت ظاهرشاه دموکراسی و مدرنیزم بر استبداد و ارتجاع غلبه کرده بود؛ اما در آن سال‌ها، رویاپروری و غرور، پای قشر تحصیل‌کرده و طبقه متوسط شهری را از زمین واقعیت‌های کشور کنده بود. آنان، غرق در خیال‌های ایدئولوژیک، آشوب دیگری را رقم زدند که تا امروز ادامه یافته است. ۲۰ سال گذشته انحرافی در آن آشوب بود که با غفلت سیری شد. هم حاکمان و هم آنانی که خواهان افغانستان دموکراتیک بودند، تصور می‌کردند زمانه دیگر شده است و ما در قرن ۲۱ دچار امراض قرن ۲۰ نخواهیم شد. اما پارسل کشور از گردنه‌ای شبیه آنچه نزدیک به یک قرن پیش تجربه کرده بودیم، به پایین لغزید. افغانستان پس از دو دهه مشق دموکراسی و مدرنیزم، به دامن ارتجاع و تروریزم لغتید. اکنون دور تازه‌ای کار و پیکار آغاز شده است. کشور در سراسیمی افتاده و گروهی با اتکا به فرمان‌های امیر، تسلیحات میلیاردی غرب، نیروی انتحاری و ابزار دین می‌کوشد ما را به قهقرا ببرد؛ اما ایستاده‌گی در برابر این سقوط نیز با برگشت طالبان آغاز شد. برای اولین بار در تاریخ کشور، زنان به‌طور وسیع، دوامدار و کتله‌ای پیش‌تاز مبارزه علیه استبداد طالبانی شدند. در بخش‌هایی از کشور قیام مسلحانه به راه افتاد. اکنون صف‌های سیاسی تازه در برابر استبداد طالبانی، در حال شکل‌گیری است. اعتراضات و ناراضی‌های مردم از تسلیمی کشور به طالبان، بر افکار عامه در سراسر جهان نیز تأثیر گذاشته و احتمال رسمیت «امارت» طالبان با گذشت هر روز کمتر می‌شود. ۸ صبح با نشر این ویژه‌نامه می‌کوشد تصویری از آنچه در یک‌سال گذشته اتفاق افتاده است و عواملی که به این سقوط منجر شد، ارائه کند. به امید آن که بتوانیم با درس‌گیری از حوادث گذشته، مسیر بهتری را برای فردا رقم بزنیم.

حلقه طالبان به گردن پاکستان



“

بحرانی که در یک سال گذشته اقتصاد و سیاست پاکستان را متلاطم ساخته، اگر سه عامل اصلی داشته باشد، یکی از آن‌ها «پیروزی» طالبان و پاکستان در تصاحب ارگ کابل است. بیکاری در پاکستان افزایش یافته، ارزش پول ملی آن کشور به‌سرعت سقوط کرده و حکومتی که پیروزی طالبان افغانش را در ماه اگست سال قبل جشن گرفته بود، پیش از به سر رسیدن موعد قانونی فروپاشید.

یونس نکه

سقوط دولت افغانستان و بیرون شدن نیروهای خارجی از این کشور، برای پاکستان پیروزی بود. مقام‌های پاکستانی برگشت طالبان را جشن گرفتند و با ویدیوها و عکس‌های نمادین چون چای‌خوری در هتل سرینا، پیام پیروزی خود را به سراسر جهان، به‌خصوص به مردم پاکستان، افغانستان و هندوستان مخابره کردند. این پیروزی سرآغاز سختی‌ها و چالش‌های تازه نیز بود. پاکستان از حضور نیروهای خارجی در افغانستان منافع مستقیم و غیرمستقیم مالی فراوان به دست می‌آورد. امریکا هر سال مبلغ کلانی را نقد به دولت پاکستان می‌پرداخت، جنب‌وجوش بازار افغانستان باعث رونق تجارت و تولید در پاکستان شده بود و تنها از منبع انتقال کالاهای مورد نیاز نیروهای خارجی هر ماه مبالغ هنگفتی به اقتصاد پاکستان تزریق می‌شد. پول‌هایی را که طالبان از جمع‌آوری اعانه، قاچاق مواد مخدر و اخذی به دست می‌آوردند، نیز در بازار پاکستان به گردش می‌افتاد. با برگشت طالبان به کابل، همه این منابع خشکید، صدها هزار مهاجر تازه به خاک پاکستان ریختند و حاکمان تازه کابل نیز برای پرداخت هزینه‌های عادی چشم‌به‌راه کمک حامیان‌شان از جمله پاکستان، ماندند.

بحرانی که در یک سال گذشته اقتصاد و سیاست پاکستان را متلاطم ساخته، اگر سه عامل اصلی داشته باشد، یکی از آن‌ها «پیروزی» طالبان و پاکستان در تصاحب ارگ کابل است. بیکاری در پاکستان افزایش یافته، ارزش پول ملی آن کشور به‌سرعت سقوط کرده و حکومتی که پیروزی طالبان افغانش را در ماه اگست سال قبل جشن گرفته بود، پیش از به سر رسیدن موعد قانونی فروپاشید. پاکستان از آغاز متوجه بود که چالش‌هایی در راه دارد و برای پیروزی نهایی راه درازی مانده است. حفظ و گسترش کنترلش بر گروهی که دیگر نیازمند پناهگاه و تحت تعقیب نیست، بلکه سرزمینی را در قبضه دارد، و وادار کردن طالبان پاکستان به ترک جنگ، دو ماموریت اصلی و عاجل پاکستان بود. پاکستان کنترل نسبی‌اش را بر امارت طالبان از طریق جابه‌جایی افراد مورد اعتمادش در پست‌های مهم حفظ کرده و طالبان پاکستانی نیز با اعلام آتش‌بس برای زمان نامحدود فعلا دست از جنگ برداشته‌اند؛ اما هم احتمال کاهش کنترل پاکستان بر طالبان وجود دارد و هم برگشت دوباره طالبان پاکستان به سنگرها.

ناکامی استخبارات و اردوی پاکستان در کشاندن طالبان آن کشور (تی‌تی‌پی) به پشت میزهای مذاکره، هر روز نگرانی‌ها را در اسلام‌آباد افزایش می‌دهد. در یک سال گذشته، پاکستان تمام ابزارهای ممکن را در این راستا به کار بسته، اما به نتیجه نرسیده است. از همان آغاز از رهبران طالبان افغانستان خواستند تا زمینه توافق صلح بین تی‌تی‌پی و دولت پاکستان را فراهم سازند. در ماه اکتوبر سال گذشته طالبان افغان وعده سپردند که برای یافتن راه حل سیاسی به پاکستان یاری رسانند. در نتیجه طالبان پاکستان به یک ماه آتش‌بس توافق کردند، اما بعد از مدتی تی‌تی‌پی حملاتش را از سر گرفت و تلفاتی بر نیروهای امنیتی پاکستان وارد کرد. دولت پاکستان این بار به زور متوسل شد و حملاتی را در دو سوی خط دیورند علیه پایگاه‌های تی‌تی‌پی راه انداخت. اوج این رویارویی در ماه اپریل امسال بود که طی آن مناطقی در خاک افغانستان بمباران شد و تعداد زیادی از غیرنظامیان، به‌خصوص خانواده‌های طالبان پاکستانی که در خاک افغانستان پناه گرفته بودند، کشته شدند. در واقع پاکستان با این کار به رهبران طالبان افغانستان هشدار دادند که اگر در سرکوب طالبان پاکستان یا وادار کردن آنان به مصالحه یاری نرسانند، تا تهاجم بر خاک افغانستان نیز پیش خواهد رفت.

اما آن فشارها نیز نتیجه نداد، زیرا رهبران طالب قادر نیستند تی‌تی‌پی را وادار به تسلیمی کنند و از احتمال رویارویی با آن گروه هراس دارند؛ چون تسلیم دادن رهبران طالبان پاکستان و یا اقدام نظامی علیه آن‌ها،

منجر به تنش و چنددسته‌گی میان طالبان افغانستان خواهد شد و احتمالاً تی‌تی‌پی و گروهی از صفوف طالبان افغان را به سوی همکاری با داعش خواهد کشاند. چندی قبل، جنرال باجوہ، رئیس اردوی پاکستان، در دیداری که با پارلمان آن کشور داشت، از احتمال پیوستن تی‌تی‌پی به داعش ابراز نگرانی کرده بود. در آن نشست فوق‌العاده که صدراعظم پاکستان، جنرال ندیم‌احمد انجم، رئیس آ‌اس‌آی و جنرال فیض حمید، قوماندان قول‌اردوی پیشاور (رئیس قبلی آ‌اس‌آی) نیز حضور داشتند، پارلمان به مذاکره با تی‌تی‌پی توافق کرد.

بعد از عدم موثریت میانجی‌گری طالبان افغانستان و بمباران مواضع و پناهگاه‌های تی‌تی‌پی، پاکستان دست به دامن سران قبایل و متنفذان قومی شد. در ماه جون سران قبایل و متنفذان محلی در افغانستان با رهبران تی‌تی‌پی دیدار کردند، اما این دیدار نیز منجر به آغاز روند مصالحه نشده؛ اما به تاریخ ۱۷ جون طالبان افغانستان اعلام کردند که تی‌تی‌پی برای مدت نامحدود آتش‌بس اعلام کرده است.

به‌تازگی اردو و استخبارات پاکستان هیاتی از رهبران ارشد مدارس پاکستان را از سند، پنجاب و خیبرپختون‌خوا موظف ساخت تا به افغانستان رفته رهبران تی‌تی‌پی را به مصالحه تشویق کند. این هیات قبل از سفر در پیشاور با جنرال حمید و دیگر رهبران اردو و استخبارات پاکستان دیدار کرده و هدایات لازم را گرفت. رسانه‌های پاکستانی گزارش داده‌اند که در این هیات نماینده‌گان تمام طیف‌های مکتب دیوبندی شامل هستند و انتظار می‌رود تی‌تی‌پی را از نظر شرعی به ضرورت مصالحه قانع سازد، اما آن هیات که مفتی تقی عثمانی، معتبرترین عالم دینی پاکستان رهبری‌اش را داشت نیز ظاهراً بدون دستاورد و تنها با گرفتن ورقی حاوی خواسته‌های تی‌تی‌پی برگشته است؛ چرا که تی‌تی‌پی خواسته‌های سیاسی دارد و مذهب پوششی برای آن است. آن خواسته‌های سیاسی تمامیت ارضی، چگونگی توزیع قدرت و نظام پاکستان را به چالش می‌کشد و از این رو با نصیحت بزرگان قومی، فشار رهبران طالبان افغانستان و فتوای سران مذهبی حل شدنی نیست، بلکه فعلا تنها میدان نبرد سرنوشت تی‌تی‌پی را تعیین خواهد کرد. براساس گزارشی که یک مرکز مطالعاتی موسوم به «تاب‌دلب» در اسلام‌آباد نشر کرده است، خواسته‌های اصلی تی‌تی‌پی از این قرار است:

- ۱- خودمختاری مناطق قبایلی که در سال ۲۰۱۸ به ایالت خیبرپختون‌خوا مدغم شد، اعاده شود.
- ۲- تمام نیروهای نظامی پاکستان از مناطق قبایلی عقب‌نشینی کنند.
- ۳- قانون شریعت در منطقه ملکلند ایالت خیبرپختون‌خوا اجرا شود.
- ۴- بیش از ۱۰۰ تن از قوماندان‌ها و جنگ‌جویان تی‌تی‌پی از زندان‌های پاکستان آزاد گردند.
- ۵- دستور عفو دو فرمانده کلیدی طالبان از سوی رئیس‌جمهور امضا گردد.
- ۶- به اعضای تی‌تی‌پی آزادی کامل گشت‌وگذار در منطقه ملکلند داده شود.

طوری که دیده می‌شود، تی‌تی‌پی خواهان حاکمیت در مناطق قبایلی به علاوه بخش ملکلند یا ملکلند دیویژن است (ملکلند دیویژن منطقه‌ای هم‌مرز با افغانستان واقع در شمال‌شرق مناطق قبایلی شامل ناحیه‌های بونیر، چترال، دیر بالا، دیر پایین، شانگله، ملکلند و سوات است). پاکستان که خودمختاری مناطق قبایلی را بعد از سال‌ها سرمایه‌گذاری روی جهاد افغانستان و طالبان به دست آورده و اکنون برای گسترش کنترلش تا کنار دریای آمو برنامه می‌ریزد، به این خواست تی‌تی‌پی تن نمی‌دهد و در عوض خواهان تسلیمی آن گروه در بدل عفو است. مرکز مطالعاتی یاد شده، این‌ها را به‌عنوان خواسته‌های عمده دولت پاکستان از تی‌تی‌پی اعلام کرده است:

- ۱- لغو کامل تشکیلات تی‌تی‌پی؛

- ۲- قطع رابطه با دیگر گروه‌های شبه‌نظامی؛
 - ۳- دست کشیدن از فعالیت‌های خشونت‌آمیز؛
 - ۴- و سازمان‌دهی مجدد به‌شکل نهاد سیاسی قانونی در چارچوب قانون اساسی کشور.
- گفته می‌شود که طالبان پاکستان نزدیک به شش هزار فرد مسلح در افغانستان دارد و رهبر کنونی آن گروه، مفتی نورولی، از روابط دیرینه و محکم با فرماندهان طالبان افغانستان برخوردار است. نورولی در اواخر دهه ۱۹۹۰ در شمال افغانستان دوشادوش طالبان جنگیده بود و در دو دهه بعد از آن مدام در دو سوی خط دیورند با طالبان افغانستان، شبه‌نظامیان پاکستانی، اعضای القاعده و تندروان آسیای میانه همکاری داشته است. او در آغاز فعالیت طالبان پاکستان نقش قاضی آن گروه را داشت، بعدها فعالیت‌های تی‌تی‌پی را در کراچی رهبری می‌کرد و به‌تدریج به معاونت تی‌تی‌پی و رهبری آن گروه ارتقا یافته است. اکنون او رهبری تمام شاخه‌های طالبان پاکستان را در مناطق قبایلی برعهده دارد و از روابط عمیق با طالبان افغانستان، تندروان آسیای میانه و خاورمیانه برخوردار است. همین روابط و نیروی چندین هزاری مسلح، به او و گروهش پتانسیلی داده است که رهبران طالبان افغانستان حتا اگر به قیمت رنجش دولت پاکستان تمام شود، خطر رویارویی با آن را در شرایط کنونی به جان نمی‌خرند. اکنون در افغانستان، ملک مفتوحه پاکستان، و در آغوش امارتی که دست‌پرورده جنرالان پاکستانی است، دشمنی رژه می‌رود که ادعای حاکمیت بر بخشی از خاک آن کشور را دارد.

سفیران پاکستان و هیات‌های قبیله‌ای و مذهبی که به نماینده‌گی از آن کشور با رهبران تی‌تی‌پی مذاکره می‌کنند، نمی‌توانند آن گروه را قانع سازند که تفنگ به زمین بگذارند. کسانی که طالبانی شدن افغانستان را جشن گرفته و آن را با فتح مکه مقایسه می‌کنند، چگونه می‌توانند مانع نیرویی شوند که برای طالبانی‌سازی پاکستان می‌جنگد؟

حلقه‌ای را که جنرالان پاکستان برای کشور ما بافته بودند، اکنون به گردن کشور خودشان افتاده است. بیت‌الله محسود، کسی که در سال ۲۰۰۷ تی‌تی‌پی را بنیان گذاشت، جنگ‌جوی سابق جهاد افغانستان بود. مفتی نورولی نیز محصول آن دوره از جنگ افغانستان است. در بیست سال گذشته هزاران نورولی و محسود پاکستانی در آتش جنگ افغانستان پخته شده‌اند. اکنون با جرگه و فتوا نمی‌شود آن‌همه جنگ‌جو را مهار کرد. پاکستان راهی جز رویارویی مسلحانه با تی‌تی‌پی ندارد؛ راهی که قبلا در سال ۲۰۱۴ با سرکوب «طالبان بد» پیموده بود. آن زمان پول و طیاره‌های بدون سرنشین امریکایی نیز حمایتش می‌کرد. چند سال بعد از آن سرکوب، در اواخر ۲۰۱۹ توت‌های از هم گسیخته طالبان پاکستانی دوباره به هم پیوند خوردند و در سال ۲۰۲۰ چندین شاخه از گروه‌های تندرو از جمله بخشی از لشکر جنگجوی نیز به آن گروه پیوستند.

طالبان پاکستانی در گذشته فاقد رهبری صاحب نفوذ مذهبی بودند و از این جهت در سایه طالبان افغانستان راه می‌رفتند. بیت‌الله محسود، حکیم‌الله محسود و ملا فضل‌الله هیچ کدام از نظر موقف مدرسه‌ای هم‌سطح مفتی نورولی نبود. نورولی کتاب می‌نویسد و مدعی جایگاه علمی در میان جنگ‌جویان مذهبی است. او روابط عامه و تبلیغات رسانه‌ای تی‌تی‌پی را متحول ساخته است، چنان‌که در رسانه‌های پاکستان نیز نشانه‌هایی از نگرانی دولت آن کشور از این بابت دیده می‌شود.

پاکستان با طالب‌پروری، خطای بزرگی را مرتکب شد. گرگ‌خانه‌ای را که در همسایه‌گی‌اش ایجاد کرده است، خواب از چشمان خودش خواهد ربود.

پرورش و صدور تروریسم، به‌خصوص به کشورهای همسایه، عواقب بسیار بد دارد. برابادی پاکستان، خونی که در آن کشور ریخته می‌شود، گرسنه‌گی و فقری که هر روز دامنش گسترش می‌یابد، خبرهای بد برای تمام منطقه ما است. مبارزه با تندروی، نیازمند هم‌سویی منطقه‌ای است.

مروری بر کارنامه یکساله طالبان؛

نارضایتی مردم و محرومیت از رفاه و آزادی بی‌پیشنه بوده است



طالبان از تأمین امنیت سراسری به‌عنوان یک برگ برنده یاد می‌کنند؛ اما آمار و ارقام تلفات غیرنظامیان، افزایش ناآرامی‌ها و دزدی‌ها، حملات انتحاری و انفجاری گروه داعش در کشور به دردمرید برای طالبان تبدیل شده است. آدم‌ربایی، ترورهای زنجیره‌ای و بازداشت‌های خودسرانه مردم را به شدت نگران ساخته است. در سالی که گذشت مردم نسبت به هر وقت دیگر به آینده ناامیدتر و مایوس‌تر شدند. طالبان عرضه خدمات نتوانستند. دروازه‌های مکتب‌های دخترانه را بستند. نهادهای دولتی را حذف و هزاران کارمند را بیکار ساختند.

کشته شدن ایمن الظواهری، رهبر شبکه القاعده در کابل نشان داد که طالبان نسبت خویش را با سایر گروه‌های تروریستی قطع نکرده‌اند. هر چند طالبان در نخست از حضور او انکار کردند، اما متعاقباً سخنگوی این گروه حضور او را خلای استخباراتی عنوان کرد. این موضوع با واکنش‌های گسترده داخلی و خارجی مواجه شد.

فرار گروهی شهروندان

در نخستین روز سقوط کابل به دست طالبان هزاران تن به سوی میدان هوایی کابل در گریز بودند. در میان این افراد، صدها استاد دانشگاه و متخصصان عرصه‌های مختلف نیز حضور داشتند که ناامیدانه کشور را ترک می‌کردند. با سلطه این گروه در یک سال گذشته بسیاری از نیروهای جوان، متخصص و تحصیل‌کرده افغانستان را ترک کردند. ناامیدی، حذف و سرکوب آزادی‌های مدنی و سیاسی و ایجاد فضای اختناق و جاسوسی، زمینه ماندن و دل‌بستگی بسیاری از نیروهای اجتماعی را که در فکر خدمت به وطن بودند، گرفته و همه روز نخبه‌گان طیف‌های مختلف کشور را ترک می‌کنند.

مژده نور، استاد دانشگاه، می‌گوید که توسعه، ثبات و استفاده از منابع طبیعی، مالی و انسانی به طور مؤثر و کارآمد، در موجودیت کادرها و افراد متخصص، امکان رشد و بهره‌وری دارد و جغرافیا با تمام ویژه‌گی‌های طبیعی نمی‌تواند بدون کادرهای متخصص به توسعه دست یابد. با این حال این استاد دانشگاه می‌افزاید که تهی شدن جامعه از انسان‌های روشن فکر، خلاق و دارای ویژه‌گی‌های رهبریت و کارآفرینی در کوتاه مدت باعث رکود اقتصادی و انارشیزم اداری و اجتماعی می‌شود. به گفته او این امر در میان مدت به عقب‌ماندگی، افزایش تنش‌های اجتماعی و تبعیض ویرانگر تحول می‌کند و در درازمدت، باعث به میان آمدن یک جامعه ایستا، نسل ناآگاه و تاریک و فاقد هرگونه جهان‌بینی، اندیشه وسیع و تفکر برای پیشرفت، و در نتیجه منتج به «بسترسازی و رشد افراطیت، تروریسم و نسل‌خسونت‌زا» خواهد شد.

ادامه در صفحه ۴

شکل‌گیری مقاومت مسلحانه

پس از آن‌که طالبان بدون درگیری افغانستان را تصرف کردند، شماری از چهره‌های دولتی به شمول امرالله صالح، معاون اول حکومت پیشین، به رهبری احمد مسعود به پنجشیر رفتند و جبهه مقاومت ملی را علیه طالبان به راه انداختند. پنجشیر پس از چند هفته از سوی گروه طالبان تصرف شد و اعضای جبهه مقاومت متواری شدند. این جبهه با شیوه جنگ پارتیزانی و چریکی به مقاومت خویش ادامه داد. در یک سال گذشته پنجشیر، اندراب‌ها و ولسوالی خوست ولایت بغلان شاهد نبردهای سنگین میان نیروهای جبهه مقاومت و جنگ‌جویان طالبان بوده است. طالبان در این یک‌سال صدها غیرنظامی را از این مناطق کوچ اجباری داده و در بیشتر مواقع آنان را به رگ بار بسته‌اند. جبهه مقاومت ملی تاکنون یک نشست رسمی در ایران با وزیر خارجه طالبان داشته که به توافق نرسیده‌اند. در کنار این جبهه، جبهه‌های دیگری نیز فعال شده‌اند که مواضع طالبان را هدف قرار می‌دهند. جبهه آزاده‌گان از جبهه‌های دیگری است که مقاومت مسلحانه آن تاکنون محسوس بوده و به طالبان تلفاتی را نیز وارد کرده است. جبهه مقاومت ملی و جبهه آزاده‌گان و سایر نیروهای مسلح مخالف طالبان اعلام کرده‌اند که تا پذیرفتن شرط برگزاری انتخابات و همه‌پرسی در مورد نحوه حکومت‌داری دست از مقاومت مسلحانه برنخواهند داشت؛ اما طالبان پیوسته گفته‌اند که حکومت‌شان همه‌شمول است و این گروه‌ها خواست‌های شخصی دارند.

عدم تعهد طالبان به جهان و حضور رهبر القاعده در کابل

طالبان در جریان گفت‌وگوهای صلح دوحه به جامعه جهانی، به‌ویژه ایالات متحده آمریکا تعهد کرده بودند که به گروه‌های تروریستی دیگر در افغانستان پناه نمی‌دهند. سازمان ملل متحد با نشر گزارش ۲۵ صفحه‌ای از حضور امن و مصون گروه‌های تروریستی در افغانستان خبر داده است. در این گزارش آمده که القاعده در افغانستان در حال برنامه‌ریزی است.

برنده یاد می‌کنند؛ اما آمار و ارقام تلفات غیرنظامیان، افزایش ناآرامی‌ها و دزدی‌ها، حملات انتحاری و انفجاری گروه داعش در کشور به دردمرید جدید برای طالبان تبدیل شده است. آدم‌ربایی، ترورهای زنجیره‌ای و بازداشت‌های خودسرانه مردم را به شدت نگران ساخته است. در سالی که گذشت مردم نسبت به هر وقت دیگر به آینده ناامیدتر و مایوس‌تر شدند. طالبان عرضه خدمات نتوانستند. دروازه‌های مکتب‌های دخترانه را بستند. نهادهای دولتی را حذف و هزاران کارمند را بیکار ساختند. هیچ برنامه توسعه‌ای برای رفاه اجتماعی و اقتصادی ارایه نکردند هیچ، که همه روزه بر مشکلات مردم، مشکل دیگری را می‌افزایند. در یک سال حاکمیت این گروه، طالبان تلفات گسترده‌ای را بر غیرنظامیان وارد کرده‌اند. رویدادهای تروریستی و جنایاتی افزایش یافته و اکثر مردم زیر خط فقر زنده‌گی می‌کنند.

تلفات غیرنظامیان

طالبان به نهادهای بین‌المللی حقوق بشری اجازه ندادند که از مناطق جنگی گزارش تهیه کنند. به‌رغم محدودیت‌های گسترده طالبان پروژه داده‌های رویدادها و نقاط درگیری مسلحانه یا «ACLED» گزارش داده است که از زمان حضور طالبان تاکنون دو هزار ۷۱۳ رویداد در کشور رخ داده است. این رویدادها ۲۶۹ مورد تاراج و غصب، ۹۸۳ درگیری مسلحانه، ۲۷۷ اعتراض، ۳۹۳ انفجار و ۷۹۱ مورد از خسونت مستقیم طالبان علیه غیرنظامیان را شامل می‌شود. در این رویدادها ۴ هزار و ۱۰۳ تن کشته شده و در ۲۸۸ مورد، نظامیان و کارمندان حکومت پیشین هدف قرار گرفته‌اند.

براساس یافته‌های این گزارش ۴۹۳ عضو نیروهای پیشین امنیتی ترور شده‌اند. طالبان در جنگ‌های پنجشیر و بغلان ۴۸۵ تن را کشته‌اند که بیشترشان غیرنظامی بوده‌اند. این در حالی است که براساس گزارش تحقیقی روزنامه نیویارک تایمز که در شش ماه اول حاکمیت طالبان انجام یافته بود، بیش از ۵۰۰ نیروی امنیتی پیشین کشته یا بازداشت شده‌اند.

طالبان یک سال قبل در چنین روزی با تصرف کابل دستاوردهای ۲۰ ساله مردم افغانستان را ضرب صفر کردند. این گروه نظامی را ساقط کردند که با خون



امین کاوه

هزاران سرباز و میلیارد‌ها دالر جامعه جهانی بنا نهاده شده بود. اشرف غنی، رئیس‌جمهور پیشین، در یک ظهر گرم تابستانی، در حالی که بیش از ۵۰ هزار نیروی امنیتی امنیت کابل را تأمین می‌کردند، به‌رغم وعده‌ها و شعارهای ایستاده‌گی و دفاع از نظام، مردم را در زیر تیغ طالبان تنها گذاشت و از کشور فرار کرد. وضعیتی در کشور تجربه شد که تاریخ افغانستان شبیه آن را کمتر دیده بود. طالبان با سلطه بر کابل، از امنیت سراسری خبر دادند. متعاقباً عفو عمومی اعلام کردند و از بهبود معیشت مردم سخن زدند. در یک‌ساله‌گی سلطه این گروه بر افغانستان، نه تنها که امنیت تأمین نشد، بلکه دامنه ناامنی‌ها نیز گسترش یافت. کشور گرفتار انواع بحران‌ها شد. مردم اعضای بدن و فرزندان‌شان را به فروش رساندند. ایمن الظواهری، رهبر القاعده، یکی از مخوف‌ترین گروه‌های تروریستی بین‌المللی، در قلب کابل توسط هواپیمایی بی‌سرنشین امریکایی کشته شد. صدها نیروی امنیتی پیشین بازداشت، شکنجه و کشته شدند. طالبان صدها تن از غیرنظامیان را به بهانه‌های مختلف تیرباران کردند و سر بریدند. دادگاه‌های صحرایی و اعدام‌ها افزایش یافت. فقر و گرسنه‌گی به بحرانی‌ترین مرحله‌اش رسید؛ در حدی که مردم فرزندان خویش را به فروش گذاشتند. اقتصاد فروپاشید. آزادی‌های مدنی و حقوق شهروندی برچیده شد. زنان به‌گونه کامل از حوزه عمومی حذف و اعتراضات‌شان به شدیدترین شکل ممکن سرکوب شد. سرمایه‌های مادی و معنوی از کشور فرار کردند و در حال حاضر افغانستان به زندان بزرگ برای شهروندانش مبدل گشته است.

امنیت و رفاه اجتماعی

طالبان از تأمین امنیت سراسری به‌عنوان یک برگ

مروری بر کارنامه یک‌ساله طالبان..



با تسلط طالبان، سرمایه‌گذاران و نهادهایی که زمینه اشتغال و کار را برای شهروندان مساعد ساخته بودند، کشور را ترک کردند.

این باشنده ولایت بادغیس می‌افزاید که در یک سال گذشته هیچ نوع آزادی نسبت به زنده‌گی شخصی و جمعی وجود نداشته است. به گفته او طالبان نظام «استبدادی» حاکم کرده و همه از ترس طالبان مجبور به «بله‌گویی» می‌باشند. جنیدالله (مستعار) یک تن از کارمندان دولتی در کابل می‌گوید که در یک سال گذشته طالبان با او به چشم یک غیر نگر بسته و همواره گفته‌اند: «شما مستحق کشتن بودید، خدا را شکر کنید که ما شما را به‌عنوان مامور پذیرفتیم و بیشتر از این حق سخن گفتن ندارید.» او وضعیت حاکم را تأسفبار و مأیوس‌کننده می‌خواند.

بیکاری و افزایش فقر و گرسنه‌گی

با تسلط طالبان، سرمایه‌گذاران و نهادهایی که زمینه اشتغال و کار را برای شهروندان مساعد ساخته بودند، کشور را ترک کردند. با بیرون‌شدن نیروی اصلی و متحرک توسعه از افغانستان بساط فقر گسترش یافت. از شدت فقر شماری از شهروندان در ولایت‌های مختلف فرزندان‌شان را به فروش گذاشتند. با فروپاشی نظم جمهوریت خانواده‌های فقیر که لقمه نان‌شان را از دست داده بودند، برای زنده ماندن فرزندان‌شان حاضر شدند یکی از آن‌ها را بفروشند. فریبا زنی که در ولایت فراه دو دخترش را به فروش گذاشته بود، در صحبت با روزنامه ۸صبح گفته بود: «من دو دخترم را به‌خاطری فروختم که هیچ چیز نداشتم ... من فقیر هستم، هیچ کسی و هیچ چیزی ندارم.» چند خانواده در هرات نیز فرزندان‌شان را به فروش گذاشته بودند. یکی از این مردان در صحبت با روزنامه ۸صبح گفته بود که همه کودکانش را می‌فروشد تا از فقر نجات یابد. با این حال شیرمحمد یکی از باشنده‌گان شهر مزارشریف از تغییراتی که در زنده‌گی‌اش آمده است این‌گونه حکایت می‌کند: «بیادار! ده یک سال بگویی پسرقت کدیم، پیشرفت نی، مثالش برت بگویم اگه همی‌رقم نمی‌شد [حکومت سقوط نمی‌کد] بچه کلانم پوهنتونه خلاص کده، حالی ده یک کار شامل می‌شد و یک بچه دیکه بیکار است. یک کار به خود پیدا می‌کد، اینته خودم سر کارم می‌بودم. زنده‌گی ما خوب تیر می‌شد. حالی تمام ما ده کنج خانه بیکار افتیدیم، طرف یکی دیکه خود می‌بینیم.»

سارینا یکی از زنانی که پیش از این وظیفه دولتی داشته می‌گوید که در جریان جنگ‌های سال گذشته یگانه برادرش توسط طالبان کشته شده است. به گفته سارینا او اکنون سرپرست «یتیم‌های برادر و خانواده» او نیز می‌باشد. این زن که در حال حاضر وظیفه‌اش را از دست داده است در فقر و تنگ‌دستی روز می‌گذراند و همه‌روزه وسایل خانه خویش را به‌فروش می‌رساند تا بتواند یتیم‌های برادرش را از خطر گرسنه‌گی نجات بدهد. او اکنون در وضعیت بد اقتصادی به سر می‌برد و می‌گوید که زنده‌گی به کامش تلخ شده و استبداد طالبان بر این تلخ‌کامی‌اش

افزوده است.

حذف و کشتار گروه‌های قومی

افغانستان یک کشور متکثر قومی، مذهبی و زبانی است. با تسلط گروه طالبان بر افغانستان، حملات انفجاری و انتحاری بر اقلیت‌های قومی به‌ویژه اقلیت‌های مذهبی افزایش یافته است. هزاره‌ها به عنوان یک کتله بزرگ قومی که در دو دهه گذشته معاونیت دوم ریاست جمهوری را بر عهده داشتند و در سطوح مختلف دولت، نقش ارزنده و فعال داشتند، به‌گونه کامل از بدنه ساختار حاکمیت طالبان حذف شده‌اند. در حال حاضر تنها یک هزاره به‌عنوان معین وزارت اقتصاد طالبان کار می‌کند که به گفته اکثر مردم هیچ نقشی در سیاست‌های طالبان ندارد. این گروه یگانه فرمانده هزاره‌تبار خویش را نیز متواری ساخت و بر پایگاه او از هوا و زمین لشکرکشی کرد. اقلیت کوچک مذهبی و قومی دیگر با سلطه طالبان مجبور به ترک گروهی از کشور شدند. در عبادت‌گاه اهل سیک و هندوباوران کشور انفجار شد و آنان به شکل کتله‌ای افغانستان را ترک کردند که در حال حاضر کم‌تر از صد تن آنان در افغانستان باقی مانده‌اند. در سال گذشته مواضع اقلیت‌های قومی و مذهبی با ترور و افزایش حمله‌ها مواجه بود.

داوود ناجی، یکی از فعالان سیاسی و مشاور دفتر مشاوریت شورای امنیت ملی حکومت پیشین، معتقد است که هزاره‌ها در افغانستان همیشه غیرپنداری شده‌اند. آقای ناجی می‌گوید: «از عبدالرحمان که افغانستان با جغرافیای کنونی را ساخت و هزاره‌ها را قتل عام کرد، سرزمین‌های حاصل‌خیزشان را در قندهار و زابل غصب کرد و آن‌ها را به مناطق دشوارگذر مرکزی راند و همان‌جا هم چراگاه‌هایش را میان قبایل کوچی تقسیم کرد تاکنون، سیاست غیرپنداری، در مورد هزاره‌ها ادامه داشته است.» به گفته او: «آنچه در یک سال گذشته اتفاق افتاده، این است که در قرائت ایدیولوژیک طالبان و دیگر گروه‌های تندرو قومی، عنصر مذهب نیز به آن اضافه شده و تیغ کشتار علیه هزاره‌ها را تیزتر کرده است. شما به سخنرانی‌های شیخ حکیم حقانی توجه کنید که رسماً شیعه‌ها را رافضی می‌خواند و آن‌ها را تکفیر می‌کند.» این فعال سیاسی می‌افزاید که کشتارهای هزاره‌ها عامل تاریخی دارد. به گفته او: «عامل کشتار هزاره‌ها تاریخی است و در هر فرصتی که امکانش دست داده عملی شده است.»

حمله‌های تروریستی و انفجاری در یک سال گذشته

در یک سال سلطه طالبان، حملات انتحاری و انفجاری که پیش از این مسوولیت بیشتر آن‌ها را، این گروه برعهده می‌گرفت، ادامه یافت. در ماه‌های نخست حاکمیت این گروه انفجار در غرب شهر کابل در مکتب عبدالرحیم شهید رخ داد که در نتیجه آن بیش از ۱۱ تن کشته و ۲۵ تن دیگر زخمی شدند. در یک حمله دیگر در مسجدی در کندز بر نمازگزاران شیعه بیشتر از ۵۰ تن کشته و زخمی شده بودند. در انفجار دیگری که یک هفته بعد از آن در ولایت قندهار رخ داد ۴۰ تن کشته و بالاتر از ۷۰ تن دیگر زخمی شدند. افزون بر این، در



در یک سال سلطه طالبان، حملات انتحاری و انفجاری که پیش از این مسوولیت بیشتر آن‌ها را، این گروه برعهده می‌گرفت، ادامه یافت. در ماه‌های نخست حاکمیت این گروه انفجار در غرب شهر کابل در مکتب عبدالرحیم شهید رخ داد که در نتیجه آن بیش از ۱۱ تن کشته و ۲۵ تن دیگر زخمی شدند. در یک حمله دیگر در مسجدی در کندز بر نمازگزاران شیعه بیشتر از ۵۰ تن کشته و زخمی شده بودند.

انفجارهای هشتم ثور سال جاری بر شیعیان در بلخ، بیش از ۱۱ تن کشته و بیش از ۱۸ تن دیگر زخمی شدند. سازمان ملل در گزارشی آورده است که در نتیجه حمله‌های خونین در محرم امسال در غرب کابل ۱۲۰ تن کشته و زخمی شده‌اند. پس از حمله بر مواضع شیعیان، جامعه کوچک مذهبی و قومی افغانستان نیز از خطر حمله در امان نماندند. صبح روز شنبه، ۲۸ جوزای سال جاری، آخرین عبادت‌گاه جامعه سیک افغانستان مورد حمله تروریستی قرار گرفت که در نتیجه آن سه تن کشته و بیشتر از ۷ تن زخم برداشتند. جمعیت سیک و هندوباور کشور که روزگاری جمعیت چشم‌گیری در افغانستان داشتند، اکنون در حال ترک کشورند.

حذف زنان از اجتماع

طالبان با تشکیل کابینه‌شان، وزارت امور زنان را حذف کردند. آنان به تمام کارمندان زن در دولت دستور دادند که به خانه‌های‌شان بمانند. این گروه به مکتب‌های دخترانه نیز دستور دادند تا اطلاع ثانوی در خانه بمانند. از این اطلاع ثانوی یک‌سال می‌گذرد و هنوز دروازه‌های نهادهای آموزشی به روی زنان باز نشده است. پس از خانه‌نشینی زنان و مسدود شدن مکتب‌های دخترانه و وضع محدودیت‌های گسترده علیه زنان، دختران و زنان در کشور دست به اعتراضات گسترده خیابانی زده‌اند. این اعتراضات از سوی طالبان به‌شدت سرکوب شد و معترضان زن زندانی شدند و از آن‌ها اعتراف اجباری گرفته شد. پس از آن زنان به گونه‌های مختلف به اعتراضات خویش ادامه دادند. زنان روز شنبه همین هفته نیز به خیابان آمدند که با شلیک گلوله طالبان مواجه شدند و اعتراضات‌شان بار دیگر سرکوب شد. در این مدت زنان زیادی بدون افشا شدن هویت‌شان کشته یا مفقود شدند.

اعتراضات زنان

اعتراضات زنان از سوی شهروندان کشور به‌عنوان یکی از مقاومت‌های مسالمت‌آمیز همواره ستایش شده است. این اعتراضات بر محور شعار «نان، کار و آزادی» مورد استقبال گسترده داخلی و جهانی مواجه شده است. فراگیری این جنبش و شعار به گفته تحلیل‌گران می‌تواند کورسوی امید برای صورت‌بندی مطالبات انسانی مردم در ساحت انسانی بزرگ‌تر باشد. زنان در کشور پس از آن‌که دروازه مکتب‌های دخترانه مسدود شد و آنان از حق کار و آزادی محروم شدند به صورت دوام‌دار و گسترده در سراسر جهان به اعتراض‌های مدنی ادامه دادند و خواستار تأمین حقوق و آزادی‌های مدنی زنان شدند. فرحناز مصطوفی، فعال حقوق زن و یکی از معترضان جنبش‌های زنان، معتقد است که مبارزه زنان در یک سال گذشته این امید را برای همه زنده کرده است که می‌توانند برای تحقق مطالبات‌شان در هر شرایط مبارزه و اعتراض کنند. او در صحبت با روزنامه ۸صبح می‌گوید: «مرور زن افغانستان بر پیشانی تاریخ ۲۰۰ ساله ظلم بی‌پایان محک زد که با میله‌های آهنین، خشونت شرم‌آور و جبن تاریخی قدرت به‌دست‌ها، عربده‌کش‌های بازاری که با عوام فریبی، تکیه بر غیر می‌زنند، می‌شود مبارزه کرد و کاخ پوشالی ساخته‌شده از دروغ‌ها، متزلزل می‌شود و بر خاک سیاه می‌افتد.»

مصطفوی می‌افزاید که سرکوب اعتراض‌های زنان در افغانستان نشان داده: «این گروه به‌جز میل تفنگ با هیچ معیار انسانی آشنا نیستند.» او تأکید می‌کند: «زن امروز نشان داد که حاکمان ارگ از صدای حق چنان می‌لرزند که جز تفنگ دیگر پای عقلی در میان نیست، تا اینان با مردم‌شان حرف بزنند. از ترس باداران پاکستانی و چینایی‌شان پشت آتش موهوم، افتخار خون‌خواری و قتل پنهان می‌شوند.» او مبارزه زنان را جنگ دو هویت می‌داند و تصریح می‌کند: «اعتراض روز گذشته زنان جنگ دو هویت بود: یکی برای خودش تاریخ افتخار و صداقت نوشت و آن دیگری خفت و پستی و بیکاره‌گی را در زباله‌دان بودنش به تکرار نوشت.»

این فعال حقوق زن تأکید می‌کند که زنان از مبارزه دست نمی‌کشند «تا روسیاهی تاریخ را بر پیشانی قدرت‌های دروغ‌بین بنویسیم.»

ادامه در صفحه ۵

مروری بر کارنامه یکساله طالبان..

سرکوب آزادی بیان و سانسور رسانه‌ها، یکی دیگر از اقدامات خشن طالبان خوانده می‌شود. این گروه از آغازین روزهای سلطه بر افغانستان آزادی رسانه‌ها را محدود و فشارهای گسترده علیه رسانه‌ها وضع کرد. تلفن‌های همراهی شهروندان را بازرسی و تفتیش عقاید نمودند و حریم خصوصی افراد را نقض و به سیاست سرکوب و اعمال محدودیت بر رسانه‌ها همچنان ادامه داده‌اند. فعالان رسانه‌ای نبود حق دسترسی به اطلاعات، سانسور، ترس، بازداشت، شکنجه و تعیین تکلیف در امور رسانه‌ها را از مهم‌ترین عوامل زوال آزادی بیان و رسانه‌ها در افغانستان می‌دانند.



را ترک و سرمایه‌های‌شان را در خارج از افغانستان انتقال داده‌اند.

طالبان تاهنوز نتوانسته‌اند روند توزیع پاسپورت و تذکره را به شکل عادی برگردانند. هزینه یک جلد پاسپورت در بازارهای سیاه کابل از هزار دالر امریکایی فراتر رفته و توزیع آن به‌عنوان منبع درآمد و زدوبندهای مافیایی درون‌گروهی طالبان مبدل گشته است. به گفته شهروندان برای رونق این تجارت سیاه نمی‌خواهند زمینه توزیع و روند آن را برای شهروندان تسریع و آسان کنند. با این حال هفته گذشته برنامه کمک‌های بین‌المللی جانیتر «Johanniter International Assistance» اعلام کرده که نظام صحتی افغانستان به دلیل توقف کمک‌های توسعه‌ای بین‌المللی و انزوای اقتصادی، به وضعیت ۲۰ سال پیش بازگشته است. به گفته مسوولان این نهاد، شمار افراد نیازمند به کمک‌های بشردوستانه صحتی ۳۳ درصد افزایش یافته است. در شفاخانه‌های کشور کمبود کادر صحتی، کمبود دارو و افزایش بیماران از مشکلات فراراه سکتور صحت در افغانستان است که در یک سال گذشته، اگر کمک‌های نهادهای بین‌المللی نمی‌بود، فاجعه بشری رخ می‌داد.

آذرخش حافظی، آگاه امور اقتصادی، سال گذشته را سال خوب برای اقتصاد و معشیت مردم نمی‌داند و باور دارد که فقر تشدید شده است و وضعیت اقتصادی مردم در مجموع پایین آمده است. به گفته او: «فقر به اندازه‌ای زیاد شده است که مردم فرزندان و اعضای‌بدن‌شان را به فروش گذاشته و این اوج بیچارگی است که یک ملت می‌تواند داشته باشد.» آقای حافظی می‌افزاید که ۳۰ - ۳۵ درصد تولیدات ناخالص داخلی براساس مطالعات موسسات بین‌المللی کاهش یافته، عاید سرانه ملی نیز پایین آمده و قدرت خرید مردم نیز تضعیف شده است.

این آگاه امور اقتصادی می‌گوید که اقتصاد افغانستان متکی به کمک‌های خارجی بوده که با قطع کمک‌ها، اقتصاد «مصنوعی» فروریخت و در پی این فروریزی میلیون‌ها تن بیکار شدند و صدها هزار فرد جدید از طبقه متوسط نیز در زیر خط فقر قرار گرفتند. به گفته او وضعیت اقتصادی در کل نابه‌سامان و دردناک است.

آقای حافظی می‌افزاید که افغانستان از سیستم اقتصاد مالی جهانی حذف شده و نمی‌تواند از سوئیت بین‌المللی استفاده کند. او می‌گوید که براساس گفته‌های سرمایه‌گذاران حدود ۴۰ درصد از کارخانه‌ها به دلیل نبود انرژی و مواد نیمه‌پروسس شده که از خارج وارد می‌شود، متوقف شده است.

خواست ایجاد حکومت همه‌شمول و پشت پا زدن طالبان

در یک سال گذشته، تمام کشورهای جهان از طالبان خواسته‌اند که برای برقراری روابط با جهان و به رسمیت شناخته شدن حکومت‌شان، نظام همه‌شمول و فراگیر تشکیل بدهند. شورای امنیت سازمان ملل در قطع‌نامه خویش گفته است که تا زمانی که طالبان دول فراگیر تشکیل ندهند، شورای امنیت سازمان ملل متحد یک روز پس از سقوط کابل با صدور بیانیه‌ای خواستار برپایی مذاکرات و تشکیل حکومت فراگیر در افغانستان شد. در بیانیه این نهاد آمده بود که طالبان باید حکومت فراگیر تشکیل بدهند و «حقوق کامل، برابر و معنادار» را به رسمیت بشناسند.

اکنون که یک سال از حکومت طالبان می‌گذرد، این گروه به رغم تلاش‌های فراوان نتوانسته است اطمینان جامعه جهانی و مردم افغانستان را حاصل کند و زمینه حضور همه نیروهای سیاسی و متکثر جامعه را فراهم کند و حتا کشورهای حامی این گروه آنان را به رسمیت نشناخته است. در یک‌ساله‌گی حاکمیت این گروه جریان‌ها و ایتلاف‌های مختلف در خارج از کشور شکل گرفته، روشن نیست که این گروه با چه سرنوشتی مواجه خواهد شد.

غوری نان را بر دهنش گذاشتند و دست‌هایش را بستند و در شهر گشت دادند. افزون بر این، این گروه در ولایت غور یک تن را سر خر چپه سوار کردند و در شهر نمایش داده‌اند و نیز یک معتاد را به اتهام دزدی یک بز، بز را برشانه‌هایش گذاشتند و در دید عام قرار دادند. طالبان در یک سال گذشته پیوسته افراد و غیرنظامیان را به بهانه‌های مختلف در دادگاه‌های صحرایی به رگبار بسته و شکنجه کرده‌اند. این گروه در پنجشیر، اندراب، ورسج تخار، بلخاب سرپل و برخی از ولایت‌ها چوپانان و دهقانان و آموزگاران مکتب‌ها و افراد معلول را به اتهام ارتباط با جبهه مقاومت، دست‌بسته تیرباران کرده‌اند.

افزایش خودکشی‌ها

فقر استخوان‌سوز، محرومیت از آموزش و بیکاری دوام‌دار و محرومیت از آزادی‌های فردی باعث شده است که شماری زیادی از جوانان دست به خودکشی بزنند. براساس آمارهایی که از خبرهای روزنامه ۸صبح بدست آمده است، تنها از اول حمل تاکنون بیش از ۲۰ تن از جوانان که شامل پسر و دختر می‌شوند، دست به خودکشی زده‌اند. افزون بر این در سال ۱۴۰۰ با سلطه طالبان نیز بیشتر از ۱۰ تن دست به خودکشی زده بودند که آمار مجموعی خودکشی‌ها در حاکمیت طالبان بیشتر از ۳۰ تن می‌باشد. سنت‌ها و عوامل فرهنگی باعث می‌شود که بیشتر از خودکشی‌ها اعلام نشود یا به شکل وارونه جلوه داده شود.

زهره کریمی، از فعالان حقوق زن، می‌گوید که افزایش خودکشی زنان در کشور نگران‌کننده است. به گفته او اکثر کسانی که دست به خودکشی زده، دختران و زنان جوان بودند. خانم کریمی می‌افزاید که سرکوب آزادی‌های مدنی، بیکاری و افزایش فقر و سلطه طالبانی در شماری از خانواده‌ها باعث خودکشی زنان می‌شود. او می‌گوید که در حال حاضر زنان از تمام آزادی‌های انسانی محروم شده‌اند و هیچ نهاد هم برای شنیدن صداهای آنان وجود ندارد و تنها راهی که به آن پناه می‌برند خلاصی از جهان است و این راه را تنها مسکن برای دردهای‌شان می‌پندارند.

این فعال حقوق زن می‌گوید که تداوم وضعیت موجود و گسترش فقر و خشونت‌های خانواده‌گی زمینه خودکشی‌های بیشتر را فراهم خواهد ساخت. از نظر خانم کریمی اکنون هیچ نهاد و بستر حمایتی برای زنان نیز وجود ندارد.

وضعیت اقتصادی و عرضه خدمات

در یک سال گذشته، عرضه خدمات به شهروندان به شدت کاهش یافته است. در این مدت نه تنها هیچ برنامه توسعه‌ای طرح و به اجرا گذاشته نشده، بلکه برنامه‌های توسعه و پروژه‌های بزرگ نیمه‌کار متوقف شده‌اند. شرکت‌های ساختمانی، پیمان‌کاران بزرگ دولت و همه نهادهایی که در راستای توسعه زیربنای کشور کار می‌کردند یکی پی دیگری کشور

کشور فعالیت داشته‌اند. فعالان شبکه‌های اجتماعی و یوتیوبران بارها از سوی این گروه بازداشت، سرکوب و تهدید به مرگ شده‌اند. اجمل حقیقی، یکی از مدلان و یوتیوبران، بیش از چند ماه می‌شود که در بازداشت طالبان به سر می‌برد. جنگ‌جویان این گروه از او اعتراف اجباری گرفته‌اند و اکنون وی در بستر مرضی در بند طالبان می‌باشد. خالد قادری، یکی از خبرنگاران در هرات، در زیر پست یکی از کاربران شبکه‌های اجتماعی دیدگاه انتقادی نسبت به طالبان نوشته بود، از سوی دادگاه نظامی این گروه به یک سال حبس محکوم شده و اکنون در بند به سر می‌برد.

در همین حال صدیق الله توحیدی، رییس اجرایی کمیته مصونیت خبرنگاران می‌گوید که در یک سال گذشته روند توسعه رسانه‌ای کاملاً متوقف شده و خودسانسوری و سانسور رسمی عملاً در برابر رسانه‌ها و مردم از سوی طالبان اعمال می‌شود. به گفته او رسانه‌هایی که در داخل افغانستان فعالیت می‌کنند، همیشه متکی به یک منبع رسمی هستند و این گروه عملاً در امور نشراتی رسانه‌ها مداخله می‌کنند.

رییس کمیته مصونیت خبرنگاران می‌افزاید که رسانه‌هایی که در داخل افغانستان فعالیت می‌کنند از هیچ واقعه امنیتی گزارش داده نمی‌توانند و برای خبرنگاران حتا در کابل اجازه حضور در محل حوادث داده نمی‌شود. او تأکید می‌کند که فشارهای زیادی بر زنان خبرنگار و گرداننده‌گان و گوینده‌گان زن وضع شده است.

به گفته او ریاست استخبارات طالبان در تمام ابعاد رسانه‌های داخلی افغانستان اشرف دارد و نظارت می‌کند. او می‌افزاید، کسانی که دیدگاه نقادانه‌ای را در مورد نظام طالبانی مطرح می‌کنند، افراد وابسته به این‌ها، اعضای خانواده‌شان و همکاران سابق‌شان تحت فشار قرار می‌گیرند و این منتهای استبداد است. آقای اضافه می‌کند: «افراد بدوی و کسانی که از دانش لازم برخوردار نیستند، بر مناصب اداره طالبان تکیه زده‌اند. هرچه دل‌شان شد انجام می‌دهند. بیشتر خبرنگاران در داخل در وضعیت بسیار بدی قرار دارند. وضعیت فاجعه‌بار است. طالبان قانون ندارند و هرکدام‌شان قانون هستند و چنین اداره با هیچ موازینی در دنیا مطابقت ندارد.»

دادگاه‌های صحرایی

طالبان در یک سال گذشته، چندین غیرنظامی را محکمه صحرایی کرده‌اند. این گروه در اوایل حاکمیت‌شان چهار تن را در شهر هرات به دار آویختند و در محضر عام به نمایش گذاشتند. متعاقباً این گروه در ولایت غور چندین زوج جوان را در ملأ عام لت‌وکوب کردند. در دادگاه استنیاف بدخشان، دادگاه صحرایی برپا کردند و یک دختر و پسر را به جرم صحبت تلفنی دره زدند. همچنان این گروه در دروازه‌های بدخشان چند تن را محکمه صحرایی و شلاق زدند. اداره امر به معروف و نهی از منکر طالبان در ماه رمضان یک مسافر را به اتهام روزه‌خوری،

با این حال مریم حداد، یکی از زنان تجارت‌پیشه است. او در دوره جمهوریت یک رستوران و باشگاه ورزشی داشته است. این خانم تجارت‌پیشه که زمینه کار را برای خانم‌ها مساعد ساخته بود می‌گوید که وقتی خبر سلطه طالبان در شهر پخش شد، همه کارمندانش گریه می‌کردند و آن گریه‌های ناتمام هنوز جریان دارد.

این زن تجارت‌پیشه از حس بد و ناامیدی خویش می‌گوید: «حس بسیار خراب داشتم، وقتی شنیدم که افغانستان توسط طالبان تسخیر شده است. واقعا بسیار دردناک بود، شنیدن و فهمیدن این حرف. همان لحظه تمام آرزوهایم با خاک یکسان شد. آرزوهایی که فکر می‌کردم به آن‌ها یک روزی می‌رسم.» به گفته او، ۲۴ اسد، تنها روز سقوط یک نظام نبود، بلکه سقوط ارزش‌ها و آرزوهای زنان نیز بود. او تأکید می‌کند: «میدهای زنان با خاک یکسان شده است. یک سال از خاموشی مشعل دانش و آگاهی زنان می‌گذرد و هنوز اعتراضات ما با خشونت مواجه شده است. با این که می‌گفتند طالب‌ها تغییر کردند، اما دیدیم که تغییر نکردند. ما فقط حق مشروع زنان را می‌خواهیم. رویاهای ما نابود شده و شرایط بسیار دشوار بر زنان حکم‌فرما شده است. زنان در روزهای بد و سیاه قرار دارند.»

طاهره یکی از آموزگاران در شهر هرات است. او نیز قصه تلخی از روزهای سقوط و ناامیدی دارد. طاهره که به درس و آموزش دانش‌آموزانش علاقه‌مندی و انس داشته، اکنون از این حس محروم است. این آموزگار که اکنون در ایران آواره شده می‌گوید: «هیچ کس مهاجرت را دوست ندارد، اما جبر روزگار من را وادار ساخته تا خانه و کاشانه‌ام را ترک کنم.»

سرکوب آزادی بیان و سانسور رسانه‌ها

سرکوب آزادی بیان و سانسور رسانه‌ها، یکی دیگر از اقدامات خشن طالبان خوانده می‌شود. این گروه از آغازین روزهای سلطه بر افغانستان آزادی رسانه‌ها را محدود و فشارهای گسترده علیه رسانه‌ها وضع کرد. تلفن‌های همراهی شهروندان را بازرسی و تفتیش عقاید نمودند و حریم خصوصی افراد را نقض و به سیاست سرکوب و اعمال محدودیت بر رسانه‌ها همچنان ادامه داده‌اند. فعالان رسانه‌ای نبود حق دسترسی به اطلاعات، سانسور، ترس، بازداشت، شکنجه و تعیین تکلیف در امور رسانه‌ها را از مهم‌ترین عوامل زوال آزادی بیان و رسانه‌ها در افغانستان می‌دانند. با این حال سازمان گزارشگران بدون مرز در ماه ثور سال جاری گفته بود که افغانستان در رده‌بندی جهانی آزادی رسانه‌ها ۳۴ پله سقوط کرده است. براساس این گزارش افغانستان از میان ۱۸۰ کشور با کسب ۳۸ امتیاز در رده ۱۵۶ قرار گرفته است. این سازمان همچنان گفته بود که سقوط افغانستان دورنمای رسانه‌های افغانستان را تغییر داده است. این در حالی است که در ۲۰ سال گذشته حدود ۳۵۰ روزنامه، هفته‌نامه و ماه‌نامه، بیشتر از ۸۰ تلویزیون، دست کم ۲۰۰ رادیو که بیشتر آن‌ها افام بودند، در

زنان و حاکمیت طالبان



زرفا یفتلی

در یک‌ساله‌گی تسلط رژیم طالبان بر افغانستان، این کشور در تمام عرصه‌های سیاسی، اقتصادی، آموزشی، حقوق بشری و مدنی عقب‌گرد چشمگیری داشته است. با حضور طالبان در قدرت، افغانستان اکنون نظام مشروع ندارد و منزوی‌ترین کشور در سطح جهان به شمار می‌رود. نظام طالبانی تا هنوز از سوی هیچ کشوری به رسمیت شناخته نشده و در داخل نیز با مخالفت همه‌گانی روبه‌رو است. بی هیچ شکی اگر حربه سرکوب، بازداشت و شکنجه طالبان نباشد، مردم در سراسر کشور پرچم مخالفت با رژیم طالب را بلند خواهند کرد.

مشارکت سیاسی زنان در رژیم طالبان صفر است. طالبان در عرصه اقتصادی، بیکاری و بسته شدن نهاده‌ها، میلیون‌ها شهروند، به‌ویژه میلیون‌ها زن را بیکار ساخته‌اند. این خود سبب فقر گسترده در کشور شده و بسیاری از خانواده‌ها حتا قادر به تأمین یک وقت غذا نیز برای‌شان نیستند. در بخش آموزش، در کنار بسته بودن مکاتب دخترانه، ده‌ها مکتب و دانشگاه خصوصی به سبب نبود امکانات و دانش‌آموز و دانشجو، بسته شده‌اند.

همین‌گونه با حاکمیت طالبان در یک سال پسین حدود ۷۰۰ رسانه مسدود شده و هزاران رسانه‌گر که بخش بزرگی از آنان را زنان تشکیل می‌دادند، از کار بیکار شده‌اند. افغانستان پیش از طالبان که با دختران ورزشکار، ریات‌ساز و ارکستر زهره بر جهانیان معرفی می‌شد، اکنون با حاکمیت طالبان، در هیچ میدان فن‌آوری، ورزشی و هنری نماینده ندارد.

در ۲۰ سال گذشته، نسل نو افغانستان با وجود حمله به مکاتب، دانشگاه‌ها، ورزشگاه‌ها، درمانگاه‌ها و با وجود بریده

د مشارکت سیاسی زنان در رژیم طالبان صفر است. طالبان در عرصه اقتصادی، بیکاری و بسته شدن نهاده‌ها، میلیون‌ها شهروند، به‌ویژه میلیون‌ها زن را بیکار ساخته‌اند. این خود سبب فقر گسترده در کشور شده و بسیاری از خانواده‌ها حتا قادر به تأمین یک وقت غذا نیز برای‌شان نیستند. در بخش آموزش، در کنار بسته بودن مکاتب دخترانه، ده‌ها مکتب و دانشگاه خصوصی به سبب نبود امکانات و دانش‌آموز و دانشجو، بسته شده‌اند.

دختران طالبان در کابل، ۲۰۲۲

دولتی اخراج شده و به جای‌شان مردان طالب استخدام شده و یا بست‌های‌شان از ساختار حذف شده است؛ از حضور چندین وزیر و معین، صدها رییس و هزاران قاضی، ده‌ها هزار کارمند زن در نهادهای دولتی یک مورد هم باقی نمانده است؛ اعتراضات زنان برای اعاده حقوق‌شان به شدت سرکوب شده و زنان معترض بازداشت، شکنجه، ناپدید و در مواردی کشته شده‌اند.

در مواردی برای خاموش ساختن صدای زنان، طالبان آن‌ها را به کشتن اعضای‌خانواده‌های‌شان تهدید کرده‌اند. در گفت‌وگو با شماری از زنان رهاشده از بند طالبان، آن‌ها گفتند که در بدل دادن این تضمین که دیگر علیه رژیم طالب حرفی نمی‌زننداین تضمین نیز باید توسط خانواده و بسته‌گان زنان معترض تأیید می‌شدد. و همچنان سپردن تمام اسناد سفرشان به طالبان از بند رها شده‌اند. امضای زنان را پای سندی گرفته‌اند که در صورت اعتراض و یا مخالفت دوباره، طالبان، خود و اعضای خانواده‌شان را خواهند کشت. از میان فرامین رهبر طالبان، ۱۳ فرمان آن که بیشترین مورد از فرامین او را در برمی‌گیرد، به ایجاد محدودیت علیه زنان اختصاص دارد.

کشتار غیرنظامیان به دلایل تعلقات سیاسی یا قومی، در پنجشیر، اندراب، خوست، فرنگ، ورسج، بلخاب، بلخ، کاپیسا، پروان، بدخشان، قندهار، ننگرهار و… بخشی دیگر از کارنامه طالبان در یک سال گذشته بوده است.

طالبان در حاکمیت قبلی‌شان بین سال‌های ۱۹۹۶ تا ۲۰۰۱ نیز با تمام حقوق و آزادی‌های اساسی و مدنی شهروندان به‌ویژه زنان مخالفت داشتند. مکاتب دخترانه زیر حاکمیت طالبان بسته بود و زنان حق کار و تحصیل را نداشتند.

۳۶۵ روز غلبه استبداد و تقلاى آزادی

به قوت می‌توان گفت که ۱۵ اگست سیاه‌ترین روزی بود که مردم افغانستان و جهان در کمال ناباوری شاهد روی کار آمدن گروه طالبان در کابل و جنایات پس از آن بودند.

جمهوری و تسلط طالبان شاهد آن بوده‌ایم.

جنبش های اعتراضی زنان و نشست اسلو

پس از تسلط طالبان بر افغانستان و اتخاذ سیاست‌های ضد حقوق بشری آنان، جنبش‌های خودجوش زنان با شعار کار، نان، آزادی، مشارکت سیاسی مقابل درب ورودی ارگ ریاست جمهوری شروع و دامنه این اعتراضات به اکثر ولایات کشور کشانیده شد. تظاهرات روزبه‌روز شکل منسجم‌تر و سازمان‌یافته‌تری به خود می‌گرفت. زنان معترض در این مرحله توانستند همراهی دیاسپورای افغان و توجه رسانه‌های بین‌المللی را به بحران حقوق بشری و جنایات انسانی طالبان جلب کنند. طالبان به‌عنوان گروه مستبد دینی، تک‌قومی و تک‌جنسیتی که هیچ باوری به برابری و تکرر آزاد ر حوزه عمومی و سیاست ندارند، در صدد دستگیری و ضرب‌وشتم زنان معترض برآمدند و تعدادی از معترضان را زندانی کردند. سیاست تک‌جنسیتی گروه طالبان مانع هر نوع فعالیت زنان در حوزه عمومی شد. آنان با وضع قبودات سخت‌گیرانه، تردد زنان در بیرون از خانه و محدودیت سفر با محرم، منفک ساختن کارمندان زن از ادارات دولتی، منع تحصیل دختران در مقطع متوسطه تعلیمی، وضع پوشش نامتعارف اجباری، ممانعت کار در رسانه‌های دیداری و شنیداری همه از جمله اقداماتی بود که بر زنان صرف به دلیل زانه‌گی‌شان وضع شد. برای جلوگیری از بحران انسانی و حقوق بشری نماینده‌گان اروپا و ایالات متحده امریکا نشستى را با نماینده‌گان گروه طالبان در اسلو با حضور فعالان جامعه مدنی برگزار کردند. از جمله تعهدات طالبان در آن نشست بازگشایی مکاتب دخترانه و تشکیل حکومت همه‌شمول در افغانستان بود که متأسفانه به هیچ یک از تعهدات‌شان پای‌بند نماندند. باور طالبان به فعالیت‌های حقوق بشری و حقوق زنان مشروط به پذیرش این گروه به‌عنوان دولت در اذهان عامه و جامعه بین‌المللی است. آنان مجاب به هیچ‌گونه تعهدات اخلاقی و قانونی در مقابل حقوق بشر نمی‌باشند.

همین‌گونه تمام آزادی‌های مدنی، آزادی‌های مذهبی و حقوقی شهروندان را ممنوع کرده بودند. زنان حق نداشتند بدون پوشیدن برقع بیرون بروند و یا بدون داشتن همراه مرد سفر کنند. همه تصاویر تکان‌دهنده کشتار زنان در ورزشگاه کابل را به خاطر دارند؛ اما دنیا به‌ویژه حکومت ایالات متحده امریکا این بار به تصور این که طالب تغییر کرده، روندی صلحی را با طالب پیش گرفت که سرانجام در یک درامه توطیه‌گونه ناشی از خیانت داخلی و بی‌مسئولیتی جهانی، سرنوشت مردم افغانستان به‌ویژه زنان به دست گروهی افتاد که هیچ‌گونه باور و پای‌بندی به حقوق اساسی و مدنی زنان ندارد.

در یک سال گذشته طالب و گرداننده‌گان برنامه آوردن طالب با پنهان‌کاری از عملکرد این گروه، می‌خواستند از طالب یک گروه تغییر‌یافته و باورمند به حقوق شهروندان و آزادی انسانی نشان بدهند. همچنان بگویند که طالب رابطه‌اش را با گروه‌های تروستی بین‌المللی از جمله القاعده قطع کرده است. با حضور ظواهری در خانهای مربوط به سراج‌الدین حقانی، رهبر بخش بزرگ این گروه، پنهان‌کاری طالب آشکار شد و دنیا باید دانسته باشد که طالب هرگز تغییر نکرده، بلکه تفاوت امروز افغانستان و حضور سرافرازانه زنان در برابر طالب در جاده‌های کابل، ناشی از تغییر برگشت‌ناپذیر جامعه است نه تغییر طالبان.

با وجود زندان، شکنجه و قتل معترضان، اعتراض پسین زنان نشان می‌دهد که نسل امروز افغانستان در برابر ستم و تبعیض طالب خاموش نمی‌نشیند و از حق از دست‌رفته‌شان، دفاع می‌کند.

در یک سال گذشته، شماری از کشورها خوش‌باورانه تصور می‌کردند که طالب در افغانستان به یک گروه سیاسی تبدیل می‌شود و تفاوت‌های جامعه و کشور را درک می‌کند، به حقوق همه شهروندان به‌ویژه زنان حرمت می‌گزارد و دست از خشونت وترور می‌کشد. این کشورها فکر می‌کردند که این گروه قادر خواهد شد اقداماتی را برای ایجاد یک دولت منتخب و مردمی به اجرا بگذارد، اما طالب در عمل ثابت ساخت که هیچ باور و اراده‌ای برای تغییر، قطع رابطه با گروه‌های تروریستی از جمله القاعده ندارد و نیز از ریشه با حقوق و آزادی شهروندان به‌ویژه زنان مخالف است.

طالبان تفاوت مذهبی را برنمی‌تابند، به تنوع قومی باور ندارند و هرگونه مخالفت را با سرکوب پاسخ می‌دهند و از ریشه با انتخابات و حکومت مردمی مخالف‌اند.

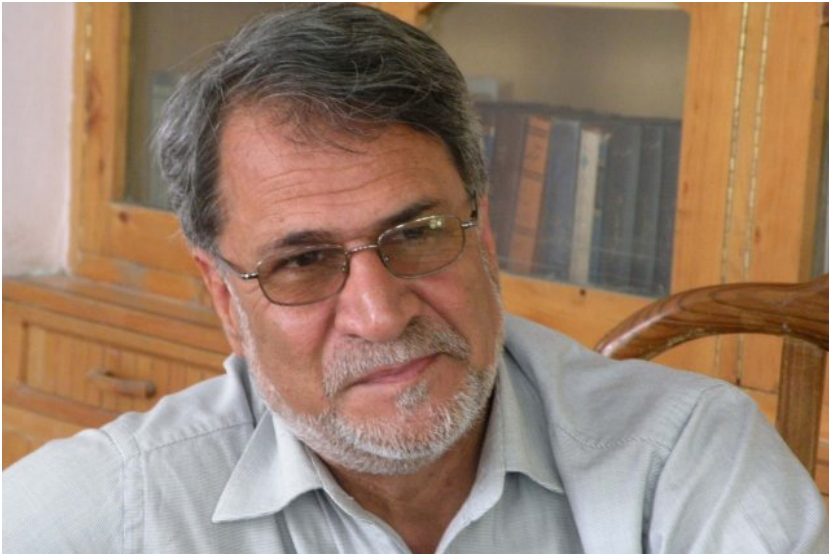
پس تکلیف طالب با جهان و مردم افغانستان روشن است. اکنون باید جهان از خوش‌باوری در مورد طالبان دست بکشد و تکلیفش را با این گروه زن‌ستیز و مخالف تمام آزادی‌های مدنی و اساسی شهروندان روشن کند.

شیرین شهابی

تاریخ گواه است که در جابه‌جایی قدرت چه از طریق کودتا و یا سقوط، گروه اقلیت مسلط شده یا حمایت دولت‌های بیرونی روی کار آمده است؛ معمولاً در این جابه‌جایی توده‌های مردمی و جنبش‌های خودجوش اجتماعی نقشی ندارند. یک سال می‌گذرد که پرده از توافق محرمانه گروه طالبان با ایالات متحده آمریکا مبنی بر سقوط نظام جمهورییت و روی کار آمدن گروه مستبد طالبان برداشته شده است. طالبان نشان دادند که هرگونه تقسیم قدرت و مشارکت سیاسی را بر مبنای گفت‌وگو و مصالحه نمی‌پذیرند؛ بلکه می‌توان گفت تشویق افکار عامه به حمایت از گفت‌وگوهای صلح دوحه و آزادسازی زندانیان سیاسی گروه طالبان در قالب تشکیل لوی‌جرگه مشورتی صلح بخشی از توافقات سیاسی پشت پرده بوده است. آن روی سکه هم نمایان است. کشتار عساکر آمریکایی در جنگ علیه تروریزم بین‌المللی خود کاتالیزگری برای اعمال خشونت بیشتر و تحقق اهداف برنامه‌ریزان جنگی ایالات متحده امریکا در افغانستان و منطقه بوده است. برخلاف مولفه‌های دموکراسی، حقوق بشری باورمندی به انسان خردمند صلح‌جو و لیبرالی، یک آن سناریوی صلح و جابه‌جایی قدرت درافغانستان تغییر کرد و با سرنوشت میلیون‌ها انسان معامله‌ای استخباراتی صورت گرفت.

امید به صلح پایدار و چالش‌های موجود

به تعقیب نشست مذاکرات صلح به‌ظاهر بین‌الافغانی در دوحه امید به زنده‌گی مسالمت‌آمیز با عقاید و افکار مختلف سیاسی، حزبی و اجتماعی در دل هر شهروند افغانستان موج می‌زد و با افتخار به تحقق آرزوهای افغانستان توسعه‌یافته، نقطه وصل انتقال انرژی از آسیای مرکزی به آسیای جنوبی، تعیین نقش سازنده اقتصادی و سیاسی در مناسبات منطقه‌ای، سیستم عدلی و قضایی عدالت‌محور، گزینش مشارکت عمومی با برگزاری انتخابات و شکل‌گیری دولت همه‌شمول غیرمتمرکز می‌نگریستیم؛ این باور در من و هم‌نسلان‌ام به مراتب مشهود بود. پایان تمام جنگ‌ها و منازعات مسلحانه همین بوده است و همه آرزو کرده‌اند که توافق برای بهروزی و شکوفایی کشوری که میلیون‌ها انسان در آن خواهان زنده‌گی مسالمت‌آمیز، به دور از هر نوع تبعیض جنسیتی، قومی، ایدیولوژیک، حزبی و سمتی باشد. حکومت ۲۰ ساله جمهوری دارای خلاء و ضعف‌های عمده‌ای چون فساد اداری، نزاع و کشمکش‌های بین



● محی‌الدین مهدی، عضو مجلس نماینده‌گان پیشین

پایان حاکمیت قومی در افغانستان

تقلا برای ادامه حاکمیت تک‌قومی در افغانستان، با ظهور نشانه‌های سقوط رژیم داکتر نجیب‌الله آغاز شد. نجیب از تحویل قدرت و مصالحه با احمدشاه مسعود امتناع ورزید و کوشید با گلبدین حکمتیار وارد معامله شود. نجیب با آن که یک مارکسیست بود، ولی در آخرین تحلیل، او را پشتونوالی نگذاشت با مسعود تاجیک کنار بیاید؛ همان‌گونه که از رفتن به پنجشیر با او، بعد از سقوط کابل به دست طالبان (چون به وعده اینان امیدوار بود)، خودداری کرد.

با تأسف باید گفت همان‌طوری که خطوط قومی میان جناح‌های حزب دموکراتیک بسیار برجسته شده بود، تنظیم‌های جهادی اساساً بر مبنای تباری شکل گرفته بودند. از این‌رو بروز مخالفت مسلحانه در فردای ظهور دولت مجاهدین، امری بدیهی می‌نمود؛ امری که به ظهور و ورود طالبان به کابل و به تصاحب اقتدار توسط آنان انجامید.

اما جنگ در برابر طالبانی که ادامه حاکمیت قومی شعار و برنامه کارشان بود، اجتناب‌ناپذیر بود. طالبان بنا بر خصلت تمامیت‌خواهی، به تکروری ادامه دادند. نه تنها تاجیک‌ها، بلکه سایر اقوام را نیز شامل جرگه قدرت نساختند. این امر سبب شد که رهبران هزاره و اوزبیک، با وجود پیشینه روابط ناملاطم با مسعود، در کنار او بایستند.

به نظر من، رابطه مستقیمی میان کشته شدن مسعود و حوادث نیویارک و واشنگتن وجود نداشت؛ یعنی با آن که هر دو سانحه از جانب سازمان تروریستی القاعده برنامه‌ریزی شده بود، این‌طور نبوده که القاعده بعد از اطمینان از مرگ مسعود، به تطبیق طرح حمله به امریکا اقدام کرده باشد. کشته شدن مسعود در روز ۹ سپتامبر، یک اتفاق بود؛ در حالی که حمله بر امریکا در روز ۱۱ همان ماه، یک جبر. مسعود چه کشته می‌شد چه نه، امریکا به افغانستان لشکر می‌کشید و به متحد و همکار ضرورت داشت؛ البته این شریک جز جبهه متحد آن زمان، کس دیگری نمی‌توانست باشد. اما چنان‌که شایع است، رهبری آن جبهه - مطابق همت دون خودها - به ثمن قلیل راضی گشته، جای خود را به‌عنوان شریک پیروزی، به حامیان سیاسی طالبان دادند و با کمال ساده‌لوحی به اعاده نظام قوم‌محور سلطنتی موافقت کردند. آنگاه از کسانی که خود در واقع شکست‌خورده‌های جنگ بودند، طلب کرسی کردند. حامد کرزی، زلمی خلیل‌زاد، اشرف غنی احمدزی، هدایت امین ارسلا، حنیف اتمر، انوارالحق احدثی و غیره، کارهای سیاسی تحریک طالبان بودند و همه مبلغ افکار تمامیت‌خواهی قومی. آنان اصلاً به پروسه دموکراسی بی‌باور بودند و با سهمیم ساختن سایر اقوام در جرگه اقتدار سیاسی عناد داشتند. از این رو

وقتی بر اریکه قدرت نشستند، هرگز حاضر نشدند یک نظام شفاف انتخاباتی را به میان بیاورند؛ زیرا راه‌اندازی انتخابات شفاف (همان‌طوری که عبدالستار سعادت، رییس کمیسیون شکایات انتخاباتی سال ۲۰۱۴م گفته بود) به معنای پایان دادن به اقتدار قوم پشتون در افغانستان بود.

از این لحاظ دولت جمهوری اسلامی بنا بر وجود تضاد عمیق در بطن خود، به بن‌بست رسیده بود. قوانین وضع شده به زور ارتش و به واسطه پول امریکا و متحدانش، ظاهر دموکراتیک داشت، در حالی که کادر سیاسی پشتون آن دولت عموماً دموکراسی را به معنای پایان اقتدار قومی می‌دانستند و با آن مخالف بودند. از این رو، آنان به تطبیق بخش دوم وجیزه سعادت یعنی «تحویل‌دهی قدرت به طالبان» اتفاق کردند.

شکست و به تحلیل رفتن نیروهای مسلح افغانستان، امر تمهیدی و برنامه‌ریزی شده می‌نمود. توافق‌نامه دوحه خود مؤید و مبین این ادعا است. بلینکن، وزیر خارجه امریکا، شش ماه پیش از ۱۵ اگست، طی نامه‌های جداگانه به اشرف غنی و داکتر عبدالله، سقوط نظام را امر منتهی و اجتناب‌ناپذیر خواند.

به هر حال، اینک یک سال از اعاده اقتدار طالبان، مطابق همان برنامه، می‌گذرد؛ و چنان‌که می‌بینیم، همه آن رهبران سیاسی پشتون که صاحب داعیه حفظ حاکمیت قومی‌اند، در پشت سر طالبان، در همان موقعیتی که در دوره اول حاکمیت این گروه بودند، قرار گرفته‌اند؛ یعنی برای کسب مشروعیت داخلی و خارجی به حاکمیت طالبانی تلاش می‌کنند. برخی برگزاری لویه‌جرگه را تجویز می‌کنند و عده‌ای دیگر برای آنان فرصت بیشتر می‌خواهند.

سوال این است که آیا ادامه وضع موجود، برای طالبان و رهبران سیاسی حامی آنان، امری ممکن و میسر خواهد بود؟

بی‌گمان جواب این سوال «نه» است؛ چون این بار طالبان، خلاف ظاهر مجهزشان و به رغم شدت توحش و سبیت‌شان، در واقع ناتوان‌تر از دور قبلی‌اند؛ چون اهداف و مقاصد آنان کاملاً مکشوف و بی‌پرده شده است. اکثریت مردم افغانستان در امر مبارزه علیه آنان، به‌مراتب مصمم‌تر، متحدتر و نیرومندتر از گذشته به میدان آمده‌اند. طالبان جز توسل به خشونت و زور، وسیله‌ای برای مجاب کردن مردان و زنان مبارز ندارند.

از آن سو، همان‌طوری که می‌گویند، طالبان به وعده‌های آشکار و پنهان خود به جهانیان - در واقع ایالات متحده امریکا - عمل نکرده‌اند. از این رو نه تنها به رسمیت شناخته نشده، بلکه آهسته‌آهسته مورد خشم جهانیان قرار گرفته‌اند. حضور ایمن الظواهری، رهبر القاعده در کابل، در مهمان‌خانه مهم‌ترین و مقتدرترین سردهسته این گروه، و سپس قتل او توسط پهپاد امریکایی، به معنای آغاز فصل جدیدی از روابط میان امریکا و این گروه خواهد بود. زلمی خلیل‌زاد که ضامن و شاهد تغییر تفکر و رویه

طالبان نزد امریکا و جهانیان بود، به غلط بودن آخرین ماموریت خود، یعنی ضمانت تغییر طالبان، اقرار دارد. او شهادت می‌دهد که دسته طالبان حقانی به الظواهری جا و پناه داده است، ولی بدون نام بردن از دسته دیگر، آنان را به خاطر دلالت امریکایی‌ها به قتل الظواهری، تمجید و تبرئه می‌کند.

مقام‌های امریکایی امکان استفاده از گزینه حمله‌های پهلپادی علیه اهداف مشابه در افغانستان را مطرح کرده‌اند. آنان نگفته‌اند که رهبران طالبان شامل این اهداف خواهند بود، بلکه یک بار دیگر طالبان را به تمکین و گردن نهادن به موافقت‌نامه دوحه فرا خوانده‌اند. در همین حال از موضع‌گیری خلیل‌زاد درمی‌یابیم که وی امریکا را - کماکان - به کشف «طالبان خوب» امیدوار می‌سازد. وی نسخه بیرون راندن دسته حقانی از قدرت - به‌عنوان حامی و شریک جرم القاعده - و باز گرداندن دسته ملا برادر در محور اقتدار را پیش روی دولت امریکا گذاشته است. بی‌گمان خلیل‌زاد از هر رویدادی برای کسب فرصت جهت ادامه حاکمیت طالبان استفاده می‌کند. او اخیراً از به وجود آوردن دو نوع نظام در افغانستان واحد سخن گفته است: نظامی برای دموکراسی‌خواهان و نظامی برای امارت‌خواهان! او می‌کوشد با جذب کسانی از میان مخالفان سیاسی طالبان و شریک ساختن‌شان در حاکمیت به محوریت ملا برادر، یک بار دیگر جلو پرور یک تحول بنیادی را بگیرد.

ثبوت ادامه رابطه طالبان با القاعده، خشم امریکا را علیه این گروه برانگیخته است. اگر نگوییم به همان پیمان‌های که پای آن کشور را در سال ۲۰۰۱م به افغانستان کشانید، ولی باید بگوییم که امریکا این بار نیز بر امر تغییر نظام از دست طالبان راضی خواهد بود. امریکا از جبهه مقاومت حمایت خواهد کرد و به‌زودی به وضع تحریم‌ها و اعمال تعزیرات علیه طالبان اقدام خواهد نمود. به‌زودی حاکمیت طالبان بر بخش‌های شمالی، غربی و مرکزی افغانستان پایان خواهد یافت. آنگاه - اگر حاکمیت این گروه بازم باقی باشد - ناگزیر است به میز مذاکره برگردد. تفاوت این فرصت با آن چه بیست سال پیش، پیش آمده بود، در این خواهد بود که اولاً رهبری جبهه مقاومت خطوط مشخص منافع ملی را - که عمده‌ترین آن‌ها پایان دادن به حاکمیت تک‌قومی در کشور است - می‌داند و به کمتر از دست‌یابی به آن راضی نمی‌شود و ثانیاً جامعه جهانی - در رأس آنان ایالات متحده امریکا - خلاف دور قبلی، بر حقایق تاریخی و اجتماعی افغانستان آگاهی دارند. این بار آنان فریب گزارش‌های نادرست خلیل‌زاد، احدثی، اشرف غنی و امثال ایشان را نخواهند خورد. در آن مذاکره، طالبان با دو گزینه روبه‌رو خواهند بود: یا کنار رفتن از اریکه اقتدار تک‌قومی و تمکین و تن دادن به نظام فدرال در کشور واحد و یا ادامه جنگ و شکل‌گیری عملی دو کشور جداگانه با دو جغرافیا، دو نام و دو نظام متفاوت.

به نظر می‌رسد ادامه اقتدار قومی و حفظ کشور واحد به نام افغانستان، دو مقوله باهم جمع‌ناشدنی خواهد بود.

سقوط پرتبوتاب تالقان

بارز

۱۰۰ تن را داشتند، اما در میدان جنگ پنج تن بیشتر با آن‌ها نبود.

از این شخص که تجربه طولانی جنگ داشت، پرسیدم که در صورت سقوط شهر، نیروها چگونه خود را نجات می‌دهند؟ گفت یکی از گزینه‌های احتمالی، خروج از شهر با تانگ‌های ضربتی وسایط زرهی به فرخار و ورسج است. همین‌گونه هم شد.

جنگ کوچه‌به‌کوچه رسید و محل مسکونی ما در مربوطات حوزه اول امنیتی که با چوک تالقان چندصد متر فاصله ندارد، نیز آماج حملات دو طرف قرار داشت. طالبان محلی در این منطقه نفوذ کرده و خانه‌ها را سنگر جنگ و عملیات ساخته بودند. به برخی خانه‌های خویشاوندان، مرمی سلاح‌های ثقیله اصابت کرده بود. هرلحظه نگران خانه پدری و در کل وضعیت این شهر بودم که با کشانیدن جنگ در چندصد متری مقام ولایت، دفاع و مقاومت بی‌فایده بود و معلوم که کار از کار گذشته است.

جنگ شصت‌وشش روزه تالقان، روایتی که سرباز نجنگید را برنمی‌تابد. نیروهای امنیتی این ولایت با چنگ و دندان از شهر دفاع کردند و مقاومت در تخار ثبت تاریخ وزین آن مرزوبوم خواهد ماند.

سرانجام شام ۱۷ اسد با مقاومت سرسختانه دوماهه، سپاهیان دل‌آور تسلیم نشده و با ده‌ها تانگ ضربتی و وسایط زرهی از ده‌ها کمین خطرناک طالبان عبور کرده به ورسج رفتند. با دیدن تصاویر خداحافظی سرد نیروها با شهرشان و مستولی شدن سپاهی و تاریکی بر این شهر زیبا و پرخطر، قلبم خون می‌گریست. دو روز بعد از سقوط کامل تخار، حادثه غم‌بار دیگری اتفاق افتاد؛ پسر ۲۲ ساله عمه‌ام در پل درباهوی ولسوالی فرخار در نتیجه سوءتفاهم و شلیک نیروهایی که از کندز عقب‌نشینی کرده بودند، کشته شد. این جنگ خانمان‌سوز از یک قریه کوچک، چندین جان را گرفت.

دیپلماتیک سفارت افغانستان در پاکستان به کابل فراخوانده شدند. ما شب اول عید قربان به کابل رسیدیم. خانواده دو بار مجبور شدند از شدت جنگ شهر را ترک کرده به ولسوالی فرخار پناه ببرند. پدرم برای دیدار من و خانواده‌ام به کابل آمده بود. از قوس ۱۳۹۷ که به ماموریت دیپلماتیک به پاکستان رفتم، به تالقان برگشته بودم و بخش اعظم اعضای خانواده را برای چند سال ندیده بودم. علاقه‌مند سفر به این شهر زیبا و پرخطر بودم، اما به دلیل جنگ‌ها و خشونت‌ها این فرصت میسر نشد.

حکومت دو فرمانده خیزش‌های محلی، جنرال نجیب و جنرال خیرمحمد تیمور را که هر دو قبلاً رییس امنیت ملی و فرمانده پولیس بودند، یک ماه قبل از سقوط این شهر به‌حیث رییس امنیت ملی و فرمانده پولیس این ولایت گماشت و چند روز بعد از تقرر، خیرمحمد تیمور در جنگ زخم برداشت. این بار جای ستون‌های اصلی و تاثیرگذار مقاومت مانند جنرال داوود، عبدالملطلب بیک، پیرمقل صیابی، انجنیر عمر و جنرال شاهجهان نوری خالی بود.

روز اول عید قربان یک عضو خیزش‌های مردمی که پس از سقوط چمن خسته با عبور از کوه‌های دشوارگذر ورسج و پنجشیر خود را به کابل رسانیده و آثار مانده‌گی و بی‌خوابی در سیماش پیدا بود را دیدم. پرسیدم که خاطرات و چشم‌دیدهایش را شریک سازد. از بی‌نظمی، پراکنده‌گی و ناهماهنگی شکایت داشت. گفت جنگ را یکی بر دیگر حواله می‌کند؛ خیزش می‌گوید نیروی دولتی از منطقه دفاع کند و نیروهای دولتی می‌گوید خیزش پیش‌قدم شود و حتا بعضی مناطق به این دلیل سقوط کرد که فرماندهان محلی می‌خواستند امتیاز دفاع و بازپس‌گیری مناطق را بگیرند. به گفته او، برخی فرماندهان نام‌دار در جلسات ادعای آماده کردن بیش از

شدت جنگ و خارج شدن مناطق از حاکمیت دولت منتشر می‌کردند و در تحلیل‌ها و مقالات از سقوط احتمالی حکومت تا شش ماه آینده خبر می‌دادند. هر چند دقیقه بعد صفحه فیس‌بوک شفیق پویا، خبرنگار محلی در تخار را که در خطوط جنگ با نظامیان و خیزش‌ها بود و از تحولات جنگی اطلاع‌رسانی به‌موقع می‌کرد، می‌خواندم. در تماس‌هایی که از بی‌قراری ناوقت شب یا صبح زود با خانواده و خویشاوندان در تالقان می‌گرفتم، می‌گفتند که با همه شدت و آتش‌باری‌های بی‌وقفه سلاح‌های سبک و سنگین، امشب که تالقان سقوط نکند، هیچ‌گاه سقوط نمی‌کند.

خبرهای ناگوار می‌رسید. پیش از تصرف چمن خسته در نتیجه شلیک‌های طالبان بر وسایط غیرنظامیان چند مرمی به پای شوهر خاله‌ام که از منطقه می‌گذشت، اصابت کرده بود. او شدیداً زخم برداشت و تا حالا با گذشت یک سال از آن رنج می‌برد و به‌درستی صحت‌یاب نشده است. به همین ترتیب یکی از اقارب نزدیک که با سرعت از چمن خسته فرار می‌کرد، طالبان به ظن این‌که نیروی دولتی یا خیزش است، بر موترش تیراندازی کردند و او کشته شد. یکی از خویشاوندان که در خیزش‌های محلی بود، در اطراف چمن خسته کشته شد. یکی از خبرهای ناخوش، کشته شدن فرمانده آغاگل قطغنی، از فرماندهان خیزش‌های محلی بود. هرچند فرماندهان محلی در بیست سال پسین در این ولایات از یک طرف کارنامه‌های رضایت‌بخش به جا نگذاشتند و از طرف دیگر به دلیل خانه‌نشینی و عدم حضورشان در ساختارهای دفاعی و امنیتی، دل خوش از حکومت نداشتند، اما در جنگ و دفاع از تالقان و ولسوالی‌های تخار نقش قابل توجهی داشتند.

در ۲۸ سرطان به دستور رییس جمهور تمام کارمندان

یک سال آواره‌گی

شجاع‌الدین امینی



دیری نگذشت که جمهوریت فروپاشید و امارت (نامی که طالبان روی حکومت خود گذاشته‌اند) آمد. امارت که آمد عمارت قشنگ من ویران شد. با آمدن امارت، عمارت قشنگ من خاک شد و بر زمین نشست. امارت که آمد طومار خوشی‌هایم را در هم‌پیچید و راهی غربت و هجرت‌ام کرد. امارت همچون سیل ویران‌گر و بنیان‌کن بیکهو از راه رسید و هر چه در بساط داشتیم را از من گرفت.

شب‌های دراز زمستان بود و نمی‌شد که کتاب نخواند. من رغبت فراوان به کتاب‌خوانی دارم. هیچ چیزی نتوانسته جای کتاب را در زنده‌گی من بگیرد. کارفرما انسان خوبی بود و با کارگران شفقت و مدارا پیشه می‌کرد. دیری نگذشت که رویکرد کارفرما نسبت به من دگرگون شد. دریافته بود آن‌گونه که انتظار دارد به مسوولیت خود رسیده‌گی نمی‌کنم. نتیجه این شد که نتوانیم با هم کنار بیاییم و من کارم را از دست دادم. من می‌خواستم کار و کتاب را توأمان با خود داشته باشم، ولی کارفرما این را نمی‌خواست. او دریافته بود که گویا در شب من می‌خواهم و از انجام مسوولیت گریز می‌کنم. می‌توان گفت که کار خود را قربانی کتاب کردم. یک ماه حقوق خود را ستاندم و کار را ترک گفتم. این یک ماه کار در ایران برای من عبرت‌انگیز بود. درس‌های فراوانی آموختم از محیط کار و کارگری و کارفرمایی در ایران. به کار در محیط دولتی انس گرفته بودم، گمان می‌کردم در محیط غیردولتی، به‌ویژه در دیار غربت نیز به آن سهولت و ساده‌گی باشد که نبود. کارفرما در ایران حتا گاهی را که در خفا بر می‌دارید رصد می‌کند و اگر آن گام خلاف رضایت او باشد، به کسر حقوق منجر می‌شود. پس از آن تدبیر دیگری سنجیدم تا ماندنم در ایران را تضمین کند. راهی نیافتم جز شمولیت در دانشگاه. به دانشگاه تهران درخواست فرستادم و پذیرفته شدم. البته شمولیت در دانشگاه تهران مشروط به مصاحبه اختصاصی است که خوشبختانه از این گذرگاه تنگ موفقانه عبور کردم. در رشته علوم سیاسی مقطع کارشناسی ارشد (ماستری) در این دانشگاه پذیرفته شدم. ترم اول با موفقیت گذشت و دارم وارد ترم دوم می‌شوم. درس‌ها کیفیت خوب و خوشی دارد، ولی روزگار ناخوب و ناخوش است. هزینه دانشگاه بلند و کمرشکن است. منبع درآمدی هم وجود ندارد. متأسفانه بار گرانی روی دوش خانواده شده‌ام. خانواده هم از این‌که اکنون مصروف تحصیل هستم خرسند هستند و برایم آرزوی کامیابی می‌کنند. بنا دارم سختی و تلخی را به جان بخرم، ولی درس را تا دست یافتن به گوهر مقصود ادامه دهم. اگر چیزی دیگری ندارم، حداقل آزادی را دارم؛ ارزش والایی که پس از آمدن طالبان در افغانستان مدفون شده است.

نمی‌دهد. آزادی که نباشد، دیگر داشته‌های دنیا به پیشیزی نمی‌آرزد. غربت را ترجیح دادم تا حداقل در بند نباشم. یعنی رها و آزاد باشم. می‌دانستم غربت یعنی مشقت و دشواری و تلخ‌کامی، ولی ارزش والایی آزادی من را فرمان داد تا غربت را برگزینم، حتی اگر اینکه حمل این بار گران روی دوش‌ام سنگینی کند. می‌دانستم اگر آن‌جا بمانم، طول و عرض ریش و مویم اندازه می‌شود. اجازه نمی‌یابم به میل خود لباس بپوشم، سیاحت کنم، بخوانم و بنویسم. می‌فهمیدم اگر آن‌جا بمانم، تبدیل می‌شوم به سنگ. خلاف مصلحت و رضایت خانواده تن به غربت سپردم. خانواده رضایت نداشتند به اینکه از کنارشان دوری گزینم. به رغم آنکه خلاف رضایت و مصلحت خانواده گام به پیش نهادن برای من تلخ و آزاردهنده بود، روی تصمیم خود پا فشردم و راهی غربت شدم. ایران آمدم. درمانده بودم که چه برنامه‌ای روی دست بگیرم که ماندنم در ایران را تضمین کند. با مشوره دوستان کاری برای خود دست‌وپا کردم. قریب به یک‌ونیم ماه در یکی از استان‌های ایران مصروف کار بودم. کارم این بود که از طرف شب محوطه‌ای را پاس‌بانی کنم. یعنی نگهبان بودم. در روز بیکار بودم و بی‌خوابی شب را تلافی می‌کردم. شب‌ها در کنار اینکه مراقب مسوولیت خود بودم، کتاب می‌خواندم.

بیش‌ترین اختصاص می‌دادم به کتاب‌خوانی. پیوند دوستی با کسانی برقرار کرده بودم که با کتاب دوست بودند. این فضا را برای خود عمارت خوب و قشنگ تصور می‌کردم که در سایه آن می‌توانستم به خوشی نفس تازه کنم.

دیری نگذشت که جمهوریت فروپاشید و امارت (نامی که طالبان روی حکومت خود گذاشته‌اند) آمد. امارت که آمد عمارت قشنگ من ویران شد. با آمدن امارت، عمارت قشنگ من خاک شد و بر زمین نشست. امارت که آمد طومار خوشی‌هایم را در هم‌پیچید و راهی غربت و هجرت‌ام کرد. امارت همچون سیل ویران‌گر و بنیان‌کن بیکهو از راه رسید و هر چه در بساط داشتیم را از من گرفت. از شغل خود که تنها ممری بود برای امرام معیشت، دور ماندم، از حضور گرم خانواده محروم شدم، از مهر دوستان و آشنایان خوب نیز بی‌بهره ماندم. ولایت سرپل که سقوط کرد از خانه و کاشانه خود دور شدم و آمدم به ولایت بلخ. چند روزی در بلخ ماندم. به بیانی‌های تند و دشمن‌کوب مارشال دوستم و عطامحمد نور دل‌گرم شده بودم که شاید بلخ را بتوانند از افتادن به کام امارت طالبان دور نگاهدارند. بلخ که سقوط کرد، آمدم کابل. کابل که سقوط کرد آمدم ایران. ماندن در سایه امارت را خلاف مصلحت یافتیم. می‌دانستم امارت هرچه به من بدهد، آزادی

یک‌ساله‌گی سقوط جمهوریت و ورزشی که طالبانی شده است

ارجمند



پس از به قدرت رسیدن طالبان در افغانستان، همان‌گونه که تمام نهادها و دستاوردهای فرهنگی، سیاسی و اقتصادی مردم و جوانان یک‌شبه دفن شد، ورزش نیز آسیب‌های جبران‌ناپذیری را متحمل شد. طالبان شبیه دوره اول حاکمیت‌شان که مانع فعالیت‌های ورزشی دختران شده بودند، این بار نیز جلو فعالیت و حضور دختران ورزشکار را در باشگاه‌ها و رقابت‌ها گرفتند. دخترانی که سال‌ها ورزش را به‌عنوان اهداف‌شان برای کسب افتخار برگزیده بودند، یک‌شبه در چهاردیواری خانه محصور ماندند و شماری نیز توسط برخی نهادهای خارجی از کشور خارج شدند. در نخستین روز آمدن رییس طالبان به اداره ورزش، برکنار کردن کادرها و متخصصان از مرکز و ولایات آغاز شد. این افراد که از طریق یک روند قانونی در بست‌های کلیدی تعیین شده بودند، طی فرمانی برکنار و به‌جای آنان ملاها و طالبان بی‌سواد مقرر شدند. حتا از کارمندان برکنار‌شده حق انتظار با معاش نیز گرفته شد. جالب‌تر این‌که افراد مقرر‌شده در اداره ورزش همه از یک تبار و زبان هستند. در این میان حتا یک نفر هم از سایر اقوام منصوب نشده است. در یک سال حاکمیت طالبان در افغانستان، بیشتر ورزشکاران تیم‌های ملی مربیان و مسوولان فدراسیون‌ها کشور را ترک کردند. فعالیت قشر اناث نیز متوقف شد. کارمندان اناث اداره‌های ورزشی خانه‌نشین یا مجبور به ترک وطن شدند. باشگاه‌های ورزشی به دلیل این‌که دیگر انگیزه‌ای برای ورزشکاران باقی نمانده بود، بسته شد. مشکلات اقتصادی و تعیین مالیه بر باشگاه‌های ورزشی منجر به آن شد که بیشتر این کلب‌های بسته شوند. در کنار این، در برخی از این باشگاه‌های ورزشی از کمیت ورزشکاران کاسته شد.

همچنان گفته شد که تصاویر برهنه در باشگاه‌های ورزشی نصب نشود و کودکان خردسال را به باشگاه‌های ورزشی راه ندهند. در کنار این موارد، تذکر داده شد که بالاتنه و زیر زانوس ورزشکار نیز پوشیده باشد. حتا در مسابقات پرورش‌اندام، ورزشکاران ملزم به رعایت چنین حجابی هستند. این اقدام طالبان کار داوران در امر قضاوت رقابت‌ها را با چالش‌های جدی روبه‌رو کرده است؛ زیرا آنان به دلیل تثبیت نتوانستن ورزشکاران برتر، نمی‌توانند عادلانه تصمیم بگیرند. افزون بر این، مکان‌های ورزشی دیگر آن سرسبزی و خرمی‌شان را از دست داده است. روی میدان‌های سرباز، سبزه‌ها و گیاهان هرزه روییده است. سالن‌ها مملو از زباله و تعفن است. همچنان ترمیمات و رنگمالی مکان‌های ورزشی و نصب تصاویر قهرمانان که برای ورزشکاران تازه‌وارد انگیزه بدهد، وجود ندارد. در مکان‌های ورزشی از نشر موسیقی که در هر ورزشی به فرد احساس تلاش و مبارزه می‌دهد، جلوگیری شده است.

دخترانی که در افغانستان باقی مانده‌اند نیز در چهاردیواری خانه محصور شده‌اند. آنان از ترس این‌که در نظام قبلی به رقابت‌های خارجی رفته و مدال گرفته‌اند، در حالت بدروحي قرار دارند. این ورزشکاران هراس دارند که مبدا تحت تعقیب قرار بگیرند یا به خود و خانواده‌شان آسیب برسد. براساس تصمیم طالبان، کامندان اداره‌های ورزشی باید ریش و کلاه داشته باشند. به عوض برگزاری برنامه‌های آموزشی فنی و تکنیکی، برنامه‌های امر به معروف

مداخله افراد طالبان در تعیین و انتخاب رییسان فدراسیون‌ها که در معایرت با منشور کمیته بین‌المللی المپیک و فدراسیون‌های بین‌المللی قرار داشت، ضربه دیگری را بر پیکر ورزش وارد کرد. دور کردن کارمندان باتجربه و فنی از بست‌های کلیدی اداره و منصوب کردن ملاها و افراد بی‌سواد و کم‌سواد و غیرمسلمکی ورزش را از مسیر اصلی آن منحرف ساخت. با توجه به این وضعیت، طالبان نمی‌توانند ادعا کنند که ورزش را به سوی معیاری شدن سوق می‌دهند. حالا از ورزش به‌عنوان یک وسیله تبلیغاتی استفاده می‌شود و آن را کاملاً سیاسی ساخته‌اند.

تعیین حجاب برای ورزشکاران

طالبان با گرفتن کنترل اداره ورزش، از طریق وزارت امر به معروف و نهی از منکرشان به همه باشگاه‌های ورزشی دستور دادند که هنگام تمرین، موسیقی نشوند.

عامل اجتماعی

سقوط نظام جمهوری

عبدالشکور اذلالی

ظهور و گسترش طبقه متوسط با توسعه آموزش و پرورش، دگرگونی‌های تکنولوژیکی و خدمات عمومی همراه است



در آستانه یک‌ساله‌گی سقوط نظام جمهوری قرار داریم. سقوط جمهوریت اولین رویداد تلخ و شوم در سرنوشت مردم ما نیست و آخرین نیز نخواهد بود. دردمندانه جامعه برای دستیابی به شرایط مطلوب و گذار از دوران استبداد اجتماعی و سیاسی به دوران دموکراسی، چه در دهه‌های پیشین و چه در سال‌های اخیر، همواره تجربه‌های ناکامی را پشت سر گذاشته است.

با توجه به تحولات ۴۰ سال اخیر کشور، خصوصاً سقوط نظام جمهوری و برآمدن یک سطره بدوی که افراطیت دینی و قومی عصاره آن را تشکیل می‌دهد، یکی از علت‌ها دلایل ناکامی‌ها احتمال این است که جامعه سیاسی ما نتوانسته است از ناکامی‌های خود یک تحلیل جامع ارائه بدهد؛ یا به تعبیر دقیق‌تر حافظه تاریخی‌اش مفقود بوده است، یا اگر به حافظه تاریخی و علل حوادث روی آورده است به‌صورت تک‌بعدی قضایا را نگریسته است.

چنانکه تحلیل‌هایی که درباره سقوط نظام جمهوری تاکنون بیرون داده شده است، نیز این یک سونگری و تک‌بعدی بودن تحلیل‌ها مشخص است که شخص خاص (اشرف غنی احمدزی) و یا قدرت جهانی خاص (ایالات متحده آمریکا) عامل آن دانسته شده‌اند که در یک تبانی و یا غفلت، زمینه سقوط جمهوریت را فراهم کرده‌اند.

در آستانه یک‌ساله‌گی سقوط نظام جمهوری، نگارنده به این باور است که جدا از عوامل سیاسی داخلی و خارجی و آنچه از آن یاد شد که در تسریع سقوط نظام نقش داشته‌اند، یک بحث یا موضوع بنیادی‌تری هم به‌عنوان یکی از عوامل/زمینه‌های مهم مطرح می‌باشد که نه‌تنها در سقوط نظام جمهوریت، بلکه در ناکام شدن روند مدرن شدن جامعه و توسعه سیاسی کشور نقش تعیین‌کننده‌ای داشته است و تا هنگامی که این عامل/زمینه رفع نگردد، ما همچنان شاهد رخداد‌های مشابه برآمدن و زوال جمهوریت و سلطه بربریت خواهیم بود. این عامل بنیادین، نبود زیرساخت‌های استقرار نظام جمهوریت و دموکراسی در جامعه بود. نظام جمهوری و سیستم دموکراسی تحفه‌های آسمانی نیستند که از آسمان نازل شوند یا بوت‌های خودرو و بی‌ریشه هم نیستند که در هر بستر و زمینی روییده و سبز شوند. ظهور جمهوریت و استقرار دموکراسی نیازمند پیش‌زمینه‌های فکری، فرهنگی و اجتماعی هستند که در یک فرایند مستمر و درازمدت قابل تحقق خواهند بود. به تعبیر روشن‌تر گذار از دوران استبداد اجتماعی و سیاسی به دوران دموکراسی، فقط جابه‌جایی زمامدار یا حکومت نیست، که اگر چنین بود کودتاهای به‌وقوع پیوسته باید کارگشا می‌بودند. گذار از دوران استبداد اجتماعی و سیاسی یک فرایند طولانی و جامعی است که شرایط و نیازهای ویژه خود را می‌طلبد.

نکته مهم دیگری که قابل یادآوری می‌باشد این است که وقتی از وجود زیرساخت‌ها بحث می‌شود، منظور رشد فردی و شخصی و یا گروه‌های محدود نیست، بلکه شکل‌گیری و فراهم شدن یک بستر بزرگ اجتماعی می‌باشد. جمهوریت و دموکراسی یک مقوله و ضرورت فردی و شخصی نیست، بلکه یک پدیده اجتماعی است که با هویت اجتماعی پیوند می‌خورد.

بر مبنای تجارب تاریخی و تحولاتی که منجر به شکل‌گیری نظام جمهوریت و استقرار دموکراسی در جهان شده است و بسیاری از جوامع مدرن توانسته‌اند در تحقق آن موفقیت کسب کنند، یا در جوامعی که حرکت به‌سوی دموکراسی با ناکامی روبه‌رو شده، ثابت شده است که بودن یا نبودن زمینه‌ها و عوامل مختلف و فاکتورهای گوناگون در آن نقش داشته است. شرح و بسط همه آن زمینه‌ها/عوامل خارج از ظرفیت این نوشتار می‌باشد؛ در اینجا برای روشن بودن بحث فقط به یک مورد، یعنی زیرساخت اجتماعی شکل‌گیری نظام جمهوریت و استقرار دموکراسی پرداخته می‌شود. از نظر دانشمندان علوم سیاسی و اجتماعی، دموکراسی که نوعی از نظام جمهوریت محسوب می‌شود تا این مقطع تاریخی و اجتماعی، یکی از مطلوب‌ترین و کارآمدترین نظام‌های سیاسی جهان تلقی می‌شود. این دانشمندان به این باورند که عوامل مختلف در شکل‌گیری دموکراسی نقش بسزا دارد و شرایط متعددی را می‌طلبد.

از آنجایی که جمهوریت و دموکراسی یک پدیده مدرن می‌باشد، بنابراین، بستر و زمینه ظهور آن نیز در یک جامعه مدرن و توسعه‌یافته امکان‌پذیر است. ساختار نظام سیاسی دقیقاً محصول بافت اجتماعی جامعه است. همان‌طور که نمی‌توان در یک شوره‌زار باغستان زیبا و سرسبز ایجاد کرد، در یک جامعه بدوی و عقب‌مانده، هم از لحاظ ذهنی و هم از جهت عینی، نمی‌توان توقع داشت که جمهوریت و دموکراسی به‌عنوان نماد مدنیت و پیشرفت در آن پای بگیرد.

به باور دانشمندان علوم اجتماعی و سیاسی از جهت ساختار و طبقات اجتماعی، وجود طبقه متوسط در ظهور، استقرار و ثبات دموکراسی نقش تعیین‌کننده دارد. از دیدگاه آنان شکل‌گیری طبقه متوسط مرکز حیاتی برای دموکراسی محسوب می‌شود. زیرا ظهور طبقه متوسط نماد یک تحول اجتماعی و اقتصادی است که بستر را برای گذار به دوران مدرن فراهم می‌سازد. ویژگی‌هایی را که برای طبقه متوسط بر شمرده‌اند عبارت‌اند از:

- ظهور و گسترش طبقه متوسط با توسعه آموزش و پرورش، دگرگونی‌های تکنولوژیکی و خدمات عمومی همراه است؛

- همه‌گانی شدن آموزش و پرورش برای همه طبقات اجتماعی؛

- دسترسی و داشتن تحصیلات عالی و تخصص‌های حرفه‌ای؛

- گرایش در جهت رشد اقتصادی جامعه و عمدتاً صنعتی شدن کشور؛

- درآمد اقتصادی مناسب و دستیابی به درجه‌ای از پیشرفت اقتصادی؛

- مطالبات خاص فرهنگی و سیاسی، و رفع تبعیض جنسیتی؛

- طرح مطالباتی چون حقوق خانواده و اهمیت دادن به تنوع و سبک‌های نوین زندگی؛

- اعلام موجودیت گروه‌های مختلف اجتماعی، به‌ویژه زنان و عبور از بافت سنتی و به اصطلاح قبایلی.

براساس آنچه گفته شد طبقه متوسط جامعه در واقع

دانشمندان افزوده‌اند که طبقه متوسط مستقل قادر خواهد بود که پیشاهنگ تحولات و دگرگونی‌های اجتماعی و سیاسی شوند. تجارب اجتماعی و سیاسی نشان داده است که در برخی جوامع طبقه متوسط وابسته به علت وابسته‌گی‌شان به حاکمیت، به‌عنوان یکی از موانع عمده برای تحقق دموکراسی نقش ایفا کرده‌اند. مصداق آن را اغلب در کشورهای خاورمیانه می‌توان مشاهده کرد.

درباره ناکامی دموکراسی‌ها و یا موانع دموکراسی نیز دانشمندان علوم اجتماعی و سیاسی نظریات مختلفی ارائه کرده‌اند. براساس پژوهش‌های انجام‌یافته، به‌خصوص در کشورهای جهان سوم، متغیرهای مختلفی در ناکامی دموکراسی دخالت داشته که دو عامل فرهنگ سیاسی غیردموکراتیک و دخالت خارجی از بزرگترین موانع یا عوامل شکست دموکراسی‌ها یاد شده است.

عامل فرهنگی همان تبارز نبود یک طبقه رشدیافته اجتماعی (طبقه متوسط) است. جامعه‌ای مبتنی بر بزرگ‌سالاری، پدرسالاری، قوم‌گرایی، رانتی بودن حکومت و... سبب شده است که زمینه شکل‌گیری و تثبیت ساختارهای مدرن فراهم نشود و تحولات رخ داده در واقع به نحوی به بازتولید استبداد و نظام اقتدارگرا منجر شود.

تحولاتی که در کشورهای جهان سوم، از جمله در خاورمیانه برای تحقق دموکراسی پیش آمد، اما سرانجام به ناکامی منجر شد، در واقع ریشه در فقدان یا ضعف فرهنگ اجتماعی و سیاسی مدرن و نبود طبقه متوسط نیرومند و مستقل داشته است. بنابراین، برای تحقق دموکراسی افزون بر فراهم بودن عوامل/زمینه‌های دیگر، به‌طور قطع وجود یک طبقه متوسط نیرومند و مستقل، از شرط‌های اساسی آن شمرده می‌شود.

بنابر آنچه گفته شد، سقوط نظام جمهوری و یا ناکام ماندن مجموع تحولات دهه‌های اخیر در افغانستان برای گذار جامعه به‌سوی مدنیت و دموکراسی، افزون بر موانع داخلی و خارجی متعدد دیگر، یکی از موانع عمده عدم شکل‌گیری طبقه متوسط نیرومند در جامعه بوده است. جامعه افغانستان اغلب دارای ویژگی‌های زیر است: جامعه روستایی و توده‌ای و وابسته به خان و ارباب و ملا، نبود گروه‌های پایدار اجتماعی و سیاسی، سطره حکومت‌هایی با ذهنیت و روحیه اقتدارگرا و... این فاکت‌های مهم سبب شد که تحولات چند دهه اخیر، به‌ویژه ۲۰ سال اخیر دقیقاً به بازتولید اقتدارگرایی سیاسی و قومی منجر شود.

به‌طور مصداقی جمعیت‌های تمرکز یافته در شهرهایی چون کابل و هرات و مزار و... کاملاً رنگ و تمایز قومی و منطقه‌ای دارد تا بافت شهروندی؛ یعنی هویت افراد در این شهرها با قومیت و قبیلش قابل شناسایی است، نه با هویت فردی و شهروندی. این‌گونه است شکل‌گیری گروه‌های سیاسی و اجتماعی که عصاره آن را نیز علائق و وابسته‌گی‌های محلی و قومی تشکیل می‌دهد. حزب دموکراتیک خلق، که ظاهراً مدرن‌ترین حزب سیاسی افغانستان تلقی می‌شد و دارای آرمان و داعیه‌های فراقومی و حتا مغایر با علائق مذهبی جامعه داشت، فقط با تغلب رسوبات گرایش‌های قومی دچار فروپاشی شد. البته یادآوری مصداق‌های فوق هرگز به معنای نفی بروز برخی تغییرات و نشو و بندرهای نوگرایی اجتماعی و سیاسی نیست، چنانکه همین اندک تغییرات اجتماعی و سیاسی که در کشور رونما شده، محصول شکل‌گیری اولیه و بسیار نوپای قشرهای نوین اجتماعی در راستای شکل‌گیری طبقه متوسط بوده است. از هنگامی که روند تقویت طبقه متوسط متوقف شده، شاهد رشد دوباره گرایش‌های غیردموکراتیک و بدوی بوده‌ایم.

خلاصه کلام این است که متأسفانه یکی از علت‌های اساسی سقوط جمهوریت و ناکامی روند دموکراسی در کشور و انسداد توسعه سیاسی و اجتماعی در افغانستان، فقدان یک طبقه و قشر نیرومند اجتماعی و سیاسی (طبقه متوسط) است که بتواند فارغ و بریده از وابسته‌گی‌های سنتی، در مسیر نوین برای ساختن جامعه مدرن پیشگام شود و بستر و پایگاهی باشد برای رشد تفکر و توسعه ارزش‌های زنده‌گی نوین و مدرن.

منابع

- ۱- احزاب، توسعه سیاسی و دموکراسی، روزنامه مردم‌سالاری، سرمقاله، جابر فضلی.
- ۲- سایت جامعه‌شناسان، سیمور مارتین لپست (Seymour Martin Lipset)، جامعه‌شناس سیاسی.
- ۳- فصلنامه علمی مطالعات سیاسی جهان اسلام، سال نهم، شماره ۱، پیاپی ۳۳، بهار ۱۳۹۹

در آستانه یک‌ساله‌گی سقوط نظام جمهوریت، نگارنده به این باور است که جدا از عوامل سیاسی داخلی و خارجی و آنچه از آن یاد شد که در تسریع سقوط نظام نقش داشته‌اند، یک بحث یا موضوع بنیادی‌تری هم به‌عنوان یکی از عوامل/زمینه‌های مهم مطرح می‌باشد که نه‌تنها در سقوط نظام جمهوریت، بلکه در ناکام شدن روند مدرن شدن جامعه و توسعه سیاسی کشور نقش تعیین‌کننده‌ای داشته است و تا هنگامی که این عامل/زمینه رفع نگردد، ما همچنان شاهد رخداد‌های مشابه برآمدن و زوال جمهوریت و سلطه بربریت خواهیم بود. این عامل بنیادین، نبود زیرساخت‌های استقرار نظام جمهوریت و دموکراسی در جامعه بود. نظام جمهوری و سیستم دموکراسی تحفه‌های آسمانی نیستند که از آسمان نازل شوند یا بوت‌های خودرو و بی‌ریشه هم نیستند که در هر بستر و زمینی روییده و سبز شوند. ظهور جمهوریت و استقرار دموکراسی نیازمند پیش‌زمینه‌های فکری، فرهنگی و اجتماعی هستند که در یک فرایند مستمر و درازمدت قابل تحقق خواهند بود.

زاییده تحولات اجتماعی و اقتصادی است که در ساخت اجتماعی جدید تبارز می‌یابد. طبقه متوسط از فراغت برای اندیشیدن و تحرک اجتماعی برخوردار بوده و ضرورت تحول و تنوع اجتماعی را درک کرده و به آن اهمیت می‌بخشد. طبقه متوسط یعنی این‌که روزنامه بخواند، با شبکه‌های اجتماعی سروکار داشته باشد، از حساسیت‌های بالای اجتماعی، فرهنگی، هویتی و سیاسی برخوردار باشد، به نیازهای فراتر از نیازهای اولیه زیستی توجه نشان دهد، به نقش مشارکت سیاسی و مدنی و تعاملات اجتماعی و طبقاتی و منطقه‌ای و جهانی پی ببرد، ارزش‌های نوین و گروه‌های اجتماعی مختلف مانند جنبش زنان، جوانان، اقوام، حقوق بشر و... را که احتمالاً با ارزش‌ها و سنت‌های مسلط و حاکم بر سپهر سیاسی و اجتماعی در رقابت و تقابل قرار دارد، پذیرا باشد و یا به‌گونه‌ای آن را بومی‌سازی کند.

همچنین از آنجایی که وجود احزاب سیاسی و گروه‌های اجتماعی و مدنی از ویژگی‌های بارز جامعه دموکراتیک شمرده می‌شود و نظام جمهوریت از آن استقبال می‌کند، وجود طبقه متوسط مناسب‌ترین بستر و زمینه برای شکل‌گیری احزاب سیاسی است. تردیدی نیست که بدون حضور احزاب سیاسی، دموکراسی حرف مفت است و رقابت سیاسی مفهومی گنگ می‌باشد.

درباره طبقات اجتماعی که شامل طبقه متوسط می‌شوند، دانشمندان علوم اجتماعی و سیاسی بر این نکته اتفاق نظر دارند که طبقه متوسط به نیروهای اجتماعی تحصیل‌کرده شهری شامل حقوق‌دانان، مهندسان، کارمندان ادارات حکومتی، وکلا، داکترها، اساتید دانشگاه‌ها، مدیران و... اطلاق می‌شود. این

قنوسی از سرزمین سنگسار؛

سفرنامه دختری از غور تا لویزیانا

ماریا شهسوار کاوه

بامداد ۱۵ اگست ۲۰۲۱ نگین خلیلی مثل هر صبح دیگر روزش را آغاز کرد، اما آن روز مانند روزهای دیگر به پایان نرسید. به دفتر کارش رفت و مشغول برنامه‌های روزانه‌اش شد. در همین حال همه‌مهمای در دفتر کارش پیچید. از همکاران خود شنید که طالبان داخل شهر کابل شده‌اند و او باید هر چه زودتر دفتر را ترک کند. از لحن جدی و پر از ترس همکارانش پی برد که حرف‌شان شوخی نیست. نگین به درد از لحظاتی می‌گوید که تمام اسناد، به‌شمول کمپیوتر که شامل اسناد و قضایای دفتر بود را با اطمینان به داخل الماری میز کارش گذاشت و قفل کرد. به امید این‌که فردا یا روزهای بعد دوباره به دفترش برگردد.

درست پس از یک سال از آن رویداد، در حالی که در گوشه‌ای از شهر آرلینگتون در ویرجینیای آمریکا قدم می‌زد، بوی سبزه تازه‌باران خورده و بادی که از سوی دریایچه می‌وزید، او را به یاد روستای کوچکی در غور، که کودکی و نوجوانی اش را آنجا گذرانده بود، انداخت. به یاد زندگی ساده روستایی و دوستان صمیمی و مهربانش افتاد. جایی که بیشتر شب‌ها اهالی روستا برای شنیدن موسیقی و تماشای فلم از یگانه تلویزیونی که در قریه بود، جمع می‌شدند و لذت می‌بردند.

نگین خلیلی در آن روستای کوچک و در نخستین آموزش‌هایش یاد گرفت که «بنی آدم اعضای یک پیکرند» و در همان کودکی به خاطر سپرد که «چو عضوی را به درد آورد روزگار/ دیگر عضوها را نماند قرار» او به این باور تلاش‌ها برای آرامش هم‌نوع‌اش را آغاز کرد و تا امروز با همان انگیزه به کارش ادامه می‌دهد.

۲۵ سال پیش قلب کوچک نگین مانند ده‌ها کودک دیگر این سرزمین شکسته و نومید شد؛ یک سرزمین با تاریکی وحشتناکی روبه‌رو شد. گروه متحجر طالبان دروازه‌های مکتب را به روی دختران بست. در آن روزها حس می‌کرد که شرایط هر روز بد و بدتر می‌شود و او هر روز باید با محدودیت تازه‌ای خو کند. وضعیت ناگوار زنده‌گی، خانواده نگین را از کابل روانه روستایی در ولایت غور ساخت. با آن‌که با فقر و تنگدستی در کنار خانواده‌اش زنده‌گی می‌کرد، اما هرگز از تلاش برای کار و آموزش دست برنداشت. پدرش که زمانی خلبان و مادرش هم آموزگار بود، حالا مشغول کار در مزرعه شدند. در کنار آن مکتب زیرزمینی نیز برای کودکان قریه ایجاد کردند. نگین آموزه‌های نخستین را در مسجد روستای‌شان با خوانش سعدی، حافظ، قرآن و چهارکتاب آغاز کرد. در کنار آن درس‌های ابتدایی را نزد مادر و پدرش در همان مکتب فراگرفت.

پس از سقوط طالبان و روی کار آمدن حکومت موقت، نگین به صورت رسمی آموختن دانش را نزد مادرش که نخستین آموزگار زن در ولایت غور بود، در یک مکتب ساخته شده از چند خیمه و فرش، آغاز کرد. او هنوز ۹ سال داشت که در جریان دروس مکتب نخستین کار خود را در رادیو صدای عدالت با اجرای برنامه‌ای برای کودکان آغاز کرد. در دوران لیسه برنامه «حق زن در اسلام» را در رادیو تلویزیون محلی گرداننده‌گی می‌کرد. در همان سال‌ها بود که نامه‌ای به اوپاما نوشت و خواهان حمایت‌های بیشتر جامعه جهانی برای نهادینه ساختن دموکراسی، دفاع از ارزش‌های حقوق بشری و تقویت ظرفیت زنان در افغانستان شد. این نامه در حوت ۱۳۸۸ در روزنامه ۸ صبح چاپ شده بود.

بانو خلیلی برای ادامه تحصیلات عالی به ولایت هرات سفر کرد، اما این سفر او با آرامش همراه نبود. در جریان این مرحله زنده‌گی با چالش‌های زیادی روبه‌رو شد. او در کنار این‌که با سختی و تنگدستی زنده‌گی می‌کرد، مجبور بود با دیدگاه‌های سنتی جامعه، از نزدیک‌ترین بسته‌گان تا مردم محل، نیز مبارزه کند. او حتا مجبور به تحمل سنگینی نگاه‌های



پس از سقوط طالبان و روی کار آمدن حکومت موقت، نگین به صورت رسمی آموختن دانش را نزد مادرش که نخستین آموزگار زن در ولایت غور بود، در یک مکتب ساخته شده از چند خیمه و فرش، آغاز کرد. او هنوز ۹ سال داشت که در جریان دروس مکتب نخستین کار خود را در رادیو صدای عدالت با اجرای برنامه‌ای برای کودکان آغاز کرد. در دوران لیسه برنامه «حق زن در اسلام» را در رادیو تلویزیون محلی گرداننده‌گی می‌کرد. در همان سال‌ها بود که نامه‌ای به اوپاما نوشت و خواهان حمایت‌های بیشتر جامعه جهانی برای نهادینه ساختن دموکراسی، دفاع از ارزش‌های حقوق بشری و تقویت ظرفیت زنان در افغانستان شد.

همصنفان‌اش که از یک فضای اکادمیک می‌آمدند، نیز بود. هیچ حرف و کنایه‌ای در مورد این‌که دختر جوانی به تنهایی سفر و زنده‌گی می‌کند، تصمیم او برای آموزش و حمایت خانواده‌اش از او را متزلزل نساخت. از آن دیدگاه‌های سنتی و تاریک نه‌تنها که گام‌هایش نلرزد، بلکه با اعتماد و قوت بیشتر به پیش گام برداشت. در کنار آن‌که مشغول آموزش در دانشکده شرعیات بود، یکی از فعالان شبکه جامعه مدنی در هرات نیز بود. نگین نقش فعالی در کارزارها

نگین باور دارد که در هر جای دنیا که به سر برسد، باید فرد مفیدی در آن اجتماع باشد. او در حالی‌که از اشتیاق‌اش برای دوباره برگشتن به افغانستان می‌گوید و آرزو دارد مرهم دردهای زنان افغانستان باشد، اما دوست دارد در هر جغرافیایی که روزگار به سر می‌کند، فرد فعال و موثر باشد. با آنکه درد سنگین از دست دادن افغانستان روح‌اش را می‌آزارد، اما اراده‌اش برای ادامه کار و زنده‌گی را نمی‌شکند. با قوت و اراده محکم‌تر تلاش می‌کند تا فردایش را روشن‌تر از امروزش بسازد.



۲۵ سال پیش قلب کوچک نگین مانند ده‌ها کودک دیگر این سرزمین شکسته و نومید شد؛ یک سرزمین با تاریکی وحشتناکی روبه‌رو شد. گروه متحجر طالبان دروازه‌های مکتب را به روی دختران بست. در آن روزها حس می‌کرد که شرایط هر روز بد و بدتر می‌شود و او هر روز باید با محدودیت تازه‌ای خو کند. وضعیت ناگوار زنده‌گی، خانواده نگین را از کابل روانه روستایی در ولایت غور ساخت. با آن‌که با فقر و تنگدستی در کنار خانواده‌اش زنده‌گی می‌کرد، اما هرگز از تلاش برای کار و آموزش دست برنداشت. پدرش که زمانی خلبان و مادرش هم آموزگار بود، حالا مشغول کار در مزرعه شدند. در کنار آن مکتب زیرزمینی نیز برای کودکان قریه ایجاد کردند. نگین آموزه‌های نخستین را در مسجد روستای‌شان با خوانش سعدی، حافظ، قرآن و چهارکتاب آغاز کرد. در کنار آن درس‌های ابتدایی را نزد مادر و پدرش در همان مکتب فراگرفت.

عمیقی در سیمایش خوانده می‌شود. او می‌گوید که قضیه مربوط به رخشانه، دختر نوجوانی که پس از دو بار نکاح اجباری، با پسر جوانی که عاشق هم بودند فرار کرد و پس از دستگیری سنگسار شد، دردناک‌ترین قضیه‌ای است که تا حال به یاد می‌آورد و به نظام قضایی بی‌رحم و ناتوانی می‌اندیشد که نتوانست عاملان آن سنگسار وحشیانه را به دادگاه بکشاند؛ اما وقتی از رسیده‌گی و حل قضیه غریب‌گل شش‌ساله می‌گوید صورت‌اش می‌شگفت. غریب‌گل دختر شش‌ساله در بدل یک بز و مقداری مواد غذایی به یک مرد ۴۵ ساله بخشیده شده بود. سپس آن مرد غریب‌گل را در حضور مردم محل به نکاح خود درآورده بود. او با خوشحالی می‌گوید که به این قضیه رسیده‌گی کرد و دخترک کوچک توانست دوباره به دنیای کودکی‌اش برگردد. نگین هنوز به خوبی به یاد دارد که در تمام جریان حل و فصل این قضیه، غریب‌گل، آن دختر شش‌ساله، با عروسک‌اش مصروف بازی بود.

نگین باور دارد که در هر جای دنیا که به سر برسد، باید فرد مفیدی در آن اجتماع باشد. او در حالی‌که از اشتیاق‌اش برای دوباره برگشتن به افغانستان می‌گوید و آرزو دارد مرهم دردهای زنان افغانستان باشد، اما دوست دارد در هر جغرافیایی که روزگار به سر می‌کند، فرد فعال و موثر باشد. با آنکه درد سنگین از دست دادن افغانستان روح‌اش را می‌آزارد، اما اراده‌اش برای ادامه کار و زنده‌گی را نمی‌شکند. با قوت و اراده محکم‌تر تلاش می‌کند تا فردایش را روشن‌تر از امروزش بسازد. او حالا مشغول تدریس حقوق بشر و جنسیت در دانشگاه لویولا در شهر نیواورلان ایالت لویزیانیای آمریکا است.

نگین از روزهای سقوط با اندوه سنگینی که در صدایش پیچیده است، سخن می‌زند. او هنوز کاپوس روزها و شب‌های فرودگاه کابل را خوب به یاد دارد. یادآوری دشواری‌های فرودگاه کابل، از دیدن اشک خانواده‌ها، زیر پا افتادن کودکان و زنان، نومیدی و دست و پا زدن مردان، تا دیدن کودکان سرگردان و تنها که با پاهای برهنه این‌سو و آن‌سوی فرودگاه آشفته و پریشان می‌دویدند، قلب‌اش را می‌آزارد. در آن لحظات درد از دست دادن افغانستان و بیچاره‌گی مردم آن‌قدر او را شکسته بود که ناراحتی خواب روی سنگ‌فرش فرودگاه تا گرسنه‌گی و تشنه‌گی را دیگر حس نمی‌کرد. نگین می‌گوید آنقدر با فشارهای روانی درگیر بود که حالا حسرت برنداشتن یک مشت خاک وطن دل‌اش را می‌آزارد.

ماندگارترین و دردناک‌ترین تصویر کابل که در ذهن نگین حک شده است، آخرین نگاه‌اش از پنجره موتر به خانواده‌اش است. بیشتر از این نمی‌تواند حرف بزند. هنگامی که می‌خواهد از لحظات آخرین دیدار و از پدر، مادر، خواهران و برادران خود بگوید، بغض گلویش را می‌فشارد. آرام اشک می‌ریزد و سکوت می‌کند؛ سکوت تلخ از دست دادن یک سرزمین؛ یک سرزمین امید و یک سرزمین رویا.

یک سال از سقوط غزنی گذشت؛

جعبه سیاه سقوط و نقش داوود لغمانی در آن

در آخرین هفته جمهوری، وضعیت امنیتی غزنی به گونه بی‌پیشینه‌ای نابسامان بود. بر بنیاد اطلاعات منابع، پیش‌روی طالبان به سمت شهر غزنی به شدت ادامه داشت. ولسوالی‌های چهار طرف شهر به دست افراد طالبان سقوط کرده بودند. پاسگاه‌های کمر بند امنیتی شهری بر چیده شده و جنگ به چهارامی‌های شهر رسیده بود. مردم بیشتر از هر زمان دیگری نگران امنیت جان‌شان بودند، اما رهبری حکومت محلی در غزنی هیچ تلاشی برای بازپس‌گیری مناطق از دست رفته نداشت.



۸ صبح، غزنی

به دوراهی علی‌لایا می‌رسد، موترهای والی با محافظانش به جای دور زدن به سمت قطعه ۰۶ مستقیماً به سمت کابل حرکت می‌کنند.

منبع علاوه می‌کند که آقای لغمانی از قبل چنین تصمیم داشت و در ساحه روضه پس از دیدار کوتاه با طالبان بدون هیچ نوع درگیری از شهر غزنی بیرون می‌شود و رسماً به طالبان پیروزی‌شان را تبریک می‌گوید. پس از این روز، خبر سقوط غزنی همه‌گانی شد و عکس‌های فرار داوود لغمانی نیز در رسانه‌های اجتماعی نشر شد. والی پیشین غزنی با بدرقه طالبان تا ولایت میدان وردک رسید، اما دو ساعت پس از تسلیم‌دهی غزنی به طالبان، از سوی نیروهای امنیتی در میدان وردک بازداشت شد.

از طرف دیگر، فرمانده پولیس، فرمانده لوای ارتش و رییس امنیت ولایت غزنی که دو ساعت پیش به بهانه سروسامان دادن عملیات از سوی والی این ولایت به دو راهی علی‌لایا در شهر غزنی کشانیده شده بودند، با فرار والی شوکه شدند و سرانجام در یکی از تپه‌های نزدیک محل موضع گرفتند و تا ساعت یک پس از چاشت در آن جا حضور داشتند. این افراد سرانجام با رسیدن سه چرخ‌بال نظامی به محل دیگری منتقل شدند.

جنگ‌جویان طالبان حوالی ساعت ۱۰ بامداد ۲۱ اسد سال گذشته خورشیدی کنترل شهر غزنی را به دست گرفتند و بر همه اداره‌های دولتی مسلط شدند. منبع توضیح می‌دهد که این پایان کار نبود، بلکه حدود ۷۰۰ نیروی پولیس، اداره امنیت و ارتش حکومت پیشین در ساحه «قلعه» در چند پایگاه نظامی حضور داشتند و هنوز به افراد طالبان تسلیم نشده بودند. این نیروها قرار بود منسجم شوند و با راه‌اندازی عملیات نظامی طالبان را از شهر دور برانند، اما خبر فرار داوود لغمانی آنان را در دوراهی مبارزه و یا فرار، قرار داده بود.

این نیروها سرانجام شام روز پنج‌شنبه، ۲۱ اسد، به طالبان تسلیم شدند و غزنی به گونه کامل در اختیار طالبان قرار گرفت. پس از سقوط غزنی، جنگ‌جویان طالبان به دروازه ولایت میدان وردک در ۲۰ کیلومتری شهر کابل رسیدند. پس از نشر خبر سقوط غزنی و میدان وردک به دست طالبان ده ولایت دیگر در یک روز به دست طالبان سقوط کرد و حلقه محاصره بر پایتخت تنگ‌تر شد.

کابل تا چاشت روز یک‌شنبه، ۲۴ اسد سال پاره، زیر محاصره طالبان قرار داشت. هر روز خبر سقوط چند ولایت دیگر به دست طالبان به گوش می‌رسید تا این‌که محمدشرف غنی، رییس‌جمهور پیشین کشور، در ۲۴ اسد کابل را ترک کرد و گریخت. کابل در ۲۴ اسد به دست طالبان سقوط کرد و تا امروز زیر تصرف نیروهای این گروه قرار دارد.

اطلاعاتی که از سوی یکی از افراد نزدیک به داوود لغمانی به ۸ صبح درز کرده است، نشان می‌دهد که در جریان یک هفته پسین جمهوری، در حالی که شدت جنگ بیشتر شده بود، والی این ولایت به جای آماده شدن برای جنگ و دور راندن افراد طالبان از شهر، سه بار با طالبان دیدارهای مخفی داشته است. منبع تأیید می‌کند که او شب‌هنگام یک بار در ساحه «اسفنده»، در چهار کیلومتری مرکز شهر، بار دیگر در ساحه «قلاتی» و بار سوم در «قلعه‌قاضی» با والی نام‌نهاد طالبان دیدارهایی داشته تا زمینه تسلیم‌دهی غزنی را به طالبان فراهم بسازد.

بر بنیاد یافته‌های ۸ صبح، یک روز پیش از ورود طالبان به شهر غزنی، داوود لغمانی تمام روز در مهمان‌خانه مقام ولایت بوده و به دفتر کارش نرفته بوده است. این در حالی است که آن روز در سطح شهر خاموشی مطلق حکم‌فرما بود و بسیاری از باشندگان محل از بیم جنگ شهر را ترک کرده بودند و بازارها نیز بسته شده بود.

شب سقوط غزنی به دست طالبان

شب ۲۱ اسد افراد طالبان خودشان را تا ۱۰۰ متری فرماندهی پولیس ولایت غزنی رساندند و نیروهای مستقر در فرماندهی پولیس تا صبح روز پنج‌شنبه، ۲۱ اسد، با طالبان درگیر بودند. از سوی دیگر، نیروهای کوماندو در چهار طرف دفتر والی حالت دفاعی اختیار کرده بودند. ساعت هفت‌ونیم صبح والی جلسه اضطراری برگزار کرد و رهبری سکتور امنیتی را از تصمیم مبنی بر تسلیم‌دهی غزنی به طالبان، سخن گفت. این تصمیم داوود لغمانی با مخالفت فرمانده پولیس و فرمانده لوای ارتش مواجه شد، اما سرانجام حرف آقای لغمانی روی کرسی نشست که به جز تسلیمی راهی دیگر وجود ندارد.

نیروهای پیاده امنیتی امیدوار بودند که نیروهای هوایی ارتش تا یک ساعت دیگر درگیری را با طالبان آغاز می‌کنند. داوود لغمانی به فرماندهان جنگ گفته بود که تسلیم نمی‌شویم، اما باید به ساحه قطعه ۰۶ امنیتی در حومه شهر عقب‌نشینی کنیم؛ زیرا در آن ساحه چندین قرارگاه دیگر امنیتی و نیروی بیشتری حضور دارند. به سخن والی غزنی، در آن ساحه با هماهنگی لازم برنامه عملیات را تنظیم خواهند کرد. این حرف والی غزنی مورد تأیید قرار می‌گیرد و همه نیروهایی که تعداد آنان نزدیک به ۵۰ تن بودند، اداره‌های دولتی را ترک و با کاروان نزدیک به ۳۰ موتر روانه قطعه ۰۶ می‌شوند، اما در این مسیر دو کیلومتری از چوک مسعود تا چوک علی‌لایا این کاروان با کمین طالبان مواجه می‌شود. شماری از نیروهای نظامی در این کمین طالبان جان می‌بازند و عده دیگر زخمی می‌شوند. هنگامی که کاروان

سرگرم کنترل حضری کارمندان دولت بود. در حالی که جنگ در چند قدمی مقام ولایت رسیده بود، داوود لغمانی با رهبری بخش امنیتی همچنان مخالفت داشت و این مخالفت او و تصمیم شورای امنیت سبب شده بود که در هر دو هفته یک بار، در رهبری سکتور امنیتی تغییرات به میان بیاید. منابع به ۸ صبح تأیید می‌کنند که تمام این تغییرات نه تنها در بخش تأمین امنیت موثر نبود، بلکه تأثیرات منفی نیز در پی داشت. به گونه نمونه، یکی از جنرال‌های جوان از رهبری پولیس غزنی برکنار و به جایش فرد دیگری که چندین سال پیش به تقاعد سوق داده شده بود، به‌عنوان فرمانده پولیس این ولایت گماشته شد. همین‌طور، یکی از جنرال‌هایی که یک هفته از کارش به‌عنوان رییس امنیت نگذاشته بود، برکنار و به جایش فرد دیگری با داشتن رتبه نظامی دگرمن به‌عنوان رییس امنیت غزنی مقرر می‌شد؛ در حالی که این بست مربوط تورن‌جنرالی بود.

با این حال، تغییرات در سطح رهبری لوای ارتش نیز سلیقه‌ای خوانده شده است. منابع می‌گویند که فردی که به دلیل بی‌کفایتی از سمت فرماندهی این لوای برکنار شده بود، به درخواست والی این ولایت دوباره به حیث فرمانده لوای مقرر شد. اطلاعات رسیده به ۸ صبح نشان می‌دهد که همه این حرکت‌های داوود لغمانی در وضعیت حساس، باشندگان این ولایت را نسبت به فعالیت‌های آقای لغمانی مشکوک ساخته بود. تا جایی که حتا نزدیکان آقای لغمانی نیز از وی دوری می‌جستند. نصیراحمد فقیری، رییس شورای ولایتی غزنی در حکومت پیشین، که در نخست یکی از همراهان همیشه‌گی داوود لغمانی بود، در اوایل ماه اسد ۱۴۰۰ خورشیدی در برگه فسبوک‌اش نوشت که به دلیل حرکت‌های مشکوک والی غزنی، دیگر راهش را از او جدا ساخته است. نصیراحمد فقیری همچنان از حکومت مرکزی خواسته بود که داوود لغمانی را از سمت ولایت غزنی برکنار کند؛ خواستی که در آن زمان به آن توجه نشد.

وضعیت غزنی در هفته آخر جمهوری

در آخرین هفته جمهوری، وضعیت امنیتی غزنی به گونه بی‌پیشینه‌ای نابسامان بود. بر بنیاد اطلاعات منابع، پیش‌روی طالبان به سمت شهر غزنی به شدت ادامه داشت. ولسوالی‌های چهار طرف شهر به دست افراد طالبان سقوط کرده بودند. پاسگاه‌های کمر بند امنیتی شهری بر چیده شده و جنگ به چهارامی‌های شهر رسیده بود. مردم بیشتر از هر زمان دیگری نگران امنیت جان‌شان بودند، اما رهبری حکومت محلی در غزنی هیچ تلاشی برای بازپس‌گیری مناطق از دست رفته نداشت.

غزنی در دو دهه پسین یکی از ولایت‌های ناامن در جنوب‌شرق کشور به شمار می‌رفت. این ولایت حدود ۱۳۰ کیلومتر از پایتخت فاصله دارد و در مسیر شاهراه شماره یک کابل-قندهار واقع شده است. غزنی با داشتن موقعیت استراتژیک، همواره توجه طرف‌های درگیر جنگ را به خود جلب کرده است. ناوه یکی از ۱۸ ولسوالی غزنی است که ۲۰ سال گذشته حکومت مرکزی هیچ سلطه‌ای بر آن نداشت. این ولسوالی به دلیل نزدیکی با مرز پاکستان یکی از مرکزهای اصلی تمویل، تجهیز و اکمال طالبان در ولایت‌های همجوار آن شمرده می‌شد و هیچ‌گاهی تلاش جدی صورت نگرفت تا این ولسوالی از کنترل طالبان خارج شود.

طالبان نه‌تنها ولسوالی ناوه را برای فعالیت‌های آزادانه حفظ کردند؛ بلکه در پنج سال پسین کنترل هشت ولسوالی دیگر غزنی را نیز به گونه کامل در دست گرفتند. نیروهای امنیتی حکومت پیشین تنها بر مرکز شش ولسوالی و مرکز این ولایت حاکم بودند. با این وضع تنها از میان ۱۸ ولسوالی، تنها سه ولسوالی غزنی به گونه کامل در اختیار نیروهای حکومت پیشین قرار داشت. غزنی با پیشینه نامنی‌ای که داشت در چند سال پسین دست‌خوش نامنی‌های زیادی شد که سرانجام در دو ماه اخیر دوره جمهوری، ساحه حاکمیت دولت تنها به مرکز شهر غزنی محدود شد.

منابع محلی و آگاه در غزنی چگونه‌گی سقوط و جزئیات تغییراتی که در دو ماه آخر دوره جمهوری در این ولایت به میان آمده بود را روایت می‌کنند. منابع در صحبت با روزنامه ۸ صبح می‌گویند که در این دو ماه تغییرات زیادی در بخش امنیتی به میان آمد؛ چنان‌که به گفته منابع، در این مدت کوتاه سه بار در رهبری پولیس، سه بار در رهبری ریاست امنیت ملی و دو بار هم در رهبری لوای سوم ارتش این ولایت تغییرات آمد. این تغییرات یک نوع ناهماهنگی را میان نیروهای امنیتی گسترش داد. در رأس مقام ولایت غزنی داوود لغمانی با حمایت قوی شورای امنیت قرار داشت و این تغییرات زیر امر او به میان می‌آمد.

بر بنیاد اطلاعات منابع، با آن‌که حلقه محاصره بر شهر غزنی با گذشت هر روز تنگ‌تر می‌شد، اما والی این ولایت به جای تمرکز بر مدیریت جنگ، با ماموران حکومتی در کشمکش بود. این کشمکش از سطح رهبری اداره‌ها تا ماموران پایین‌رتبه دولتی جریان داشت. چنان‌که آقای لغمانی شش رییس اداره‌های ملکی را برخلاف قانون اصلاحات اداری و خدمات ملکی از وظایف‌شان برکنار کرد و همه‌روزه

سقوط جمهوریت؛

توان نظامی طالبان یا سناریوی از قبل طرح ریزی شده؟

بخش اول
سید نورالله رافی



الف) پاکستان: این کشور محور شرارت و مرکز دسیسه‌سازی برای کشورهای منطقه و به‌ویژه افغانستان است. استفاده ابرازی از افراط‌گرایی، تروریسم و قاچاق مواد مخدر در صدر اولویت‌های سیاست خارجی پاکستان قرار دارد. پاکستان از گذشته‌ها مناطق قبایل آزاد هم‌مرز با افغانستان را به کانون افراط‌گرایی، مرکز پرورش تروریسم و بستری برای تولید و قاچاق مواد مخدر، استفاده کرده است. ادامه، ارتقا و تقویت این سیاست‌ها، به گسترش ساحه نفوذ و فرصت‌سازی‌های جدیدی بسته‌گی دارد.

سیاست‌ها، به گسترش ساحه نفوذ و فرصت‌سازی‌های جدیدی بسته‌گی دارد. در هم شکستن نظام، سیستم، نهادهای ملی و به قهقرا کشیدن کامل افغانستان، با استفاده از این ابزارها و در این راستا صورت گرفته است. ایجاد اداره خودمختار، قانون‌گریز و قاچاق‌محور تحت اداره غیرمستقیم استخبارات پاکستان، بخشی از این سناریوی اهریمنی است. کنترل بر منابع نایاب افغانستان، استفاده از موقعیت ترانزیتی آن و رسیدن به آسیای میانه، از اهداف اقتصادی پاکستان در این فلام‌نامه است.

همچنان پاکستان می‌خواهد با شکل‌دهی یک نیروی نیابتی کم‌هزینه، زمینه مقابله دوام‌دار با هند و فرصت تأسیس پاکستان رویایی و بزرگ را فراهم سازد. استفاده از یک گروه تروریستی تا دندان مسلح که براساس گرایش‌ها و برداشت‌های خشونت‌گرایانه از دین می‌زرزد، بهترین گزینه جنگ‌های نیابتی است. این گروه رفع نیازهای اقتصادی را در غنیمت‌های جنگی، بهزیستی را در رسیدن به آخرت، دست‌یافتن به ۷۲ حور عین و لذت‌های ابدی را در ریختاندن خون خود و دیگران جست‌وجو می‌کند. از این رو گروه‌های افراط‌گرا و تروریستی، کم‌هزینه‌ترین و خطرناک‌ترین ابزار جنگ‌های نیابتی محسوب می‌شوند. افزون بر آن، افراط‌گرایی در کشورهای اسلامی بستر گسترده‌ای برای سربازگیری و منبع دیگری برای تأمین هزینه جنگ‌های وحشیانه است.

از جانب دیگر تروریسم و مواد مخدر هم‌زاد یک‌دیگرند و رابطه ناگسستنی و هم‌افزایی دارند. از این رهگذر است که زایش طالبان با افزایش توفنده انتقال کشت مواد مخدر به افغانستان همراهی و هم‌زمانی دارد. پاکستان با انتقال و افزایش هم‌آغوشانه این دو پدیده امنیت‌سوز و زندگی‌ستیز به افغانستان، شیرازه‌های استقلال و دولت‌داری را در این کشور فرو ریخته و اتحاد تروریسم و مواد مخدر را حاکم ساخت. احمدرشید، خبرنگار مشهور پاکستانی، می‌نویسد: «در گذشته تریاک به پیمانانه بزرگی در پاکستان تولید می‌شد. در سال ۱۹۸۶ نزدیک به ۷۰ درصد هیرویین جهان در پاکستان تولید می‌شد، اما بر مبنای سیاست‌های مشترک آمریکا و پاکستان جغرافیای کشت تریاک و پالایشگاه‌های بزرگ تولید هیرویین به جنوب افغانستان نقل مکان کرد. بعد از این انتقال تولید تریاک در پاکستان از هفت صد تن در سال ۱۹۸۶ به دو تن در ۱۹۹۹ کاهش یافته است.» پاکستان با انتقال این دو پدیده شوم به افغانستان، منافع آتی را از آن خود ساخته است:

۱- پاکستان با انتقال کمپ‌های تروریستی و کشت‌زارهای مواد مخدر به افغانستان، مسوولیت، ملامتی و فشارهای بین‌المللی نسبت به خود را دور زده است. از این طریق پیامدهای خطرناک و بار منفی این دو پدیده شوم را مردم افغانستان بر دوش می‌کشند. با این حال پاکستان سرزمین‌های گسترده‌ای را برای تولید، پروسس، قاچاق مواد مخدر و همچنان تقویت و ارتقای تروریسم در اختیار خواهد داشت.

۲- افغانستان را به مرکز تجارت‌های غیرقانونی مانند تجارت سلاح، مواد مخدر و غیره مبدل ساخت تا از یک طرف جیب جنرالان و نظامیان بلندرتبه خود را

پر سازد و از دیگر سو نیروهای نیابتی و وحشت‌گستر خویش را تمویل و تجهیز کند.

۳- انتقال کمپ‌ها، مراکز آموزش و پرورش تروریستان بین‌المللی به افغانستان جهت بهره‌برداری در مقابل هند و تأسیس پاکستان بزرگ، از دیگر اهداف پاکستان به شمار می‌آید.

۴- بی‌بندوباری، قانون‌ستیزی، فساد و ترور را در افغانستان حاکم ساخته و از شکل‌گیری دولت قانون و نهادهای ملی قدرت‌مند در این کشور جلوگیری کرد. با این ترفند، پاکستان مصمم است افغانستان را شبیه مناطق قبایل آن طرف مرز در کنترل استخبارات خویش داشته و مدیریت کند.

مواد مخدر و مشخصاً تریاک، هسته اساسی اقتصاد تروریسم را تنها در منطقه نه، بلکه در سراسر جهان تشکیل می‌دهد. گروه‌های تروریستی مانند القاعده، داعش، جندالله، ترکستان شرقی، جیش العدل و غیره از فرایند تولید، قاچاق و ترافیک مواد مخدر سود می‌برند.

ب) طالبان: گروه طالبان ابزار و تطبیق‌کننده سناریوی توطیه به حساب می‌آید. این گروه از زمان تأسیس و به‌ویژه در ۲۰ سال گذشته برای کسب قدرت خون ریختانده، تخریب کرده و به آتش کشیده است. انحصارگرایی، تمامیت‌خواهی، آپارتاید جنسیتی و سیاسی، کمال سوءاستفاده قدرت از جانب این گروه را به نمایش می‌گذارد. از زمان تسلط بر افغانستان، طالبان برای ساختن هر گونه نظام فرصت‌سوزی و برای اجرای برنامه‌های پاکستان بسترسازی کرده‌اند. گروه طالبان تمام شیرازه‌های نهاد، نظام و دولت‌سازی را فروریختانده و از هر گونه مسوولیت و پاسخگویی سر باز زده است.

دشمنی این گروه با ارزش‌ها، اصول و قوانین جهانی، پوشیده نیست. تأسیس حکومت فاشیستی تک‌قومی، تک‌جنسیتی و تک‌مذهبی، نشانه واضح این دشمنی‌ها است. محروم کردن زنان و دختران از ابتدایی‌ترین حقوق آن‌ها مانند حق آموزش، حق کار و دیگر حقوق سیاسی، اقتصادی و اجتماعی، در تاریخ جهان و کشورهای اسلامی بی‌سابقه و منحصر به فرد است. این امر برگشت دادن افغانستان به قرون وسطا و سپردن سرنوشت زنان کشور به مقررات عصر جاهلیت است.

همچنان براساس گزارش نهادهای معتبر جهانی کشت، تولید و قاچاق مواد مخدر به‌شکل سرسام‌آوری در افغانستان فزونی می‌یابد. در سال ۲۰۲۱ بیش از ۲۲۴ هزار هکتار زمین زیر کشت خشخاش رفت. بر مبنای ارزیابی مشترک اداره ملی احصایه و معلومات دفتر مبارزه با مواد مخدر و جرایم سازمان ملل (UNODC) مناطق زیر کشت خشخاش در سال ۲۰۲۲، ۲۷ درصد نسبت به سال قبل افزایش یافته است. اخیراً تولیدکننده‌گان مواد مخدر از جانب این

گروه به‌صورت غیررسمی مجوز دریافت کرده‌اند. انتظار می‌رود که در سال پیش رو یک افزایش بی‌پیشینه را در این زمینه شاهد باشیم.

بی‌اعتنایی طالبان به هشدارهای جامعه جهانی در راستای تعامل با تروریسم، اظهار من الشمس و بی‌نیاز از تعریف است. این گروه دروازه‌های افغانستان و کمپ‌های تروریستی را به روی هزاران تروریست از سراسر جهان باز کرده است. افغانستان زیر تسلط طالبان همین اکنون میزبان گروه‌های مختلف تروریستی جهان است. حضور این گروه‌ها و افراد سرشناس مربوط به آن‌ها در کشور، از جانب نهادهای معتبر بین‌المللی و سازمان‌های استخباراتی بارها تأیید شده است. افزون بر آن، گروه خشونت‌گرای طالب رسماً قطعه‌ها و کندک‌های مرگ و انتحاری ساخته است و به وجود آن‌ها می‌بالد. افغانستان امروز به قبله افراط‌گرایان و تروریستان جهانی مبدل شده است. تلاش‌ها به‌شدت برای تحکیم مثلث ترور، قاچاق و مافیای مواد مخدر جریان دارد. این‌همه می‌رساند که سیاست‌های پاکستان در افغانستان با موفقیت در حال اجرا است.

ج) دولت‌مردان افغانستان: ناتوانی رهبران و ناکارآمدی نظام سیاسی، یکی از مهم‌ترین دلایل ناکامی، نابه‌سامانی و فروریزی‌ها در تاریخ افغانستان است. نظام متمرکز سنتی، هرگز پاسخگوی تنوع و تکثر جامعه افغانستان نیست. زمانی که انحصار قدرت با طغیان‌گری انسان و تمامیت‌خواهی فاشیسم درآمیزد، تکرار فاجعه‌ها حتمی و اجتناب‌ناپذیر است. از این رو باید راه‌های رسیدن به قدرت، مکانیزه، دموکراتیک، ساختارمند و تسهیل شود. در غیر آن، برای کسب آن همواره جوی‌های خون جاری شده و تمام شیرازه‌های مادی و معنوی پیوسته در هم شکسته می‌شود؛ آن‌چنان که در جریان ۲۰ سال گذشته برای کسب قدرت هزاران انسان سلاخی شده و برای حفظ و انحصار آن با شیطان و دشمنان وطن همگامی و همیاری صورت گرفته است. این امر در نهایت به آن‌جا کشیده است که تمام نظام، دستاوردهای ملی، حال و آینده یک ملت بر مبنای گرایش‌های قومی به یک گروه افراطی تحویل داده و نابود شد. از این رو باید طغیان‌گری قدرت توسط قانون و نهادینه‌سازی آن، محدود شود. بنیاد ناخوانی، نادانی و ناتوانی حکمرانان افغانستان در تفکرات نژادپرستانه و باورهای قوم‌گرایانه نهفته است. گرایش‌های فاشیستی سبب شده است که ناکامی و نارسایی‌های ساختار سیاسی متمرکز، هرگز به واکاوی و بررسی گرفته نشود. بر این اساس، فروریزی و فاجعه تاریخی بر ما تکرار می‌شود. تا زمانی که در اندیشه حاکمان کشور قبل از شهروندان، قوم‌گرایی به ملی‌گرایی و انحصارگرایی به مشارکت و دموکراسی جای خالی نکند، بساط توطیه و خیانت ملی حتا در نهاد حکمروایان برجیده نخواهد شد.

ادامه در صفحه ۱۳

توان نظامی طالبان یا …

۵) ایالات متحده امریکا: این کشور در میان شریکان بین‌المللی افغانستان، صدرنشین بود. پیدا است که ایالات متحده امریکا اصل مساله و موضوع نه، بلکه به‌حیث حامی، شریک و همکار در افغانستان دخالت داشته است. از جانب دیگر کشورها و نماینده‌گان آن‌ها وظیفه و مسوولیت دارند تا از منافع ملی خود حفاظت کنند. رهبران و حاکمان هر کشوری، مالکان و حافظان منافع ملی خویش‌اند. انتظار این‌که کشورها منافع ملی خود را پیوسته قربانی نادانی، فساد، تمامیت‌خواهی و ناتوانی دوام‌دار ما کنند، غیرمنطقی و زیادی است. با وجود این، ایالات متحده برای الگوسازی افغانستان در میان کشورهای منطقه سخاوتمندانه کمک کرده است. در این راستا بیش از دو تریلیون دالر در بخش‌های مختلف هزینه شد. با کمک‌های این کشور، نهادهای ملی مانند قوای سه‌گانه، اردو، پولیس و امنیت ملی قابل قبول شکل گرفت. تدوین قانون اساسی مترقی با شاخص‌های بلند دنیای مدرن و ملل متمدن جهان، به استثنای دستکاری‌های خاینانه در آن و اشتباه در انتخاب ساختار نظام متمرکز، یکی از شاهکارها در منطقه ما به حساب می‌رفت. با وجود ضعف‌های مدیریتی، پیشرفت‌هایی که در زمینه‌های اقتصادی، علمی، حقوقی و ساخت‌وساز صورت گرفت، پیشینه نداشته است. ایالات متحده امریکا در سال‌های آغازین نظام جمهوریت با افتخار، شور و شعف خاصی از ایجاد نظام دموکراتیک و توسعه آن در افغانستان سخن می‌گفت. همچنان تأکید می‌شد که این کشور به نماد و الگویی از دموکراسی، مردم‌سالاری، امنیت و رفاه در میان کشورهای عمدتاً مستبد و خودکامه منطقه مبدل شود. این قدرت چهاربعدی جهان می‌خواست از این راه ارزش‌های جهانی را گسترش و وجهه بین‌المللی خود را ارتقا دهد و از راه‌های نرم و کم‌هزینه در کشورهای رقیب خویش و پیرامونی افغانستان تغییر ایجاد کند؛ اما دولت‌مردان افغانستان دموکراسی را قربانی خودکامه‌گی، مردم‌سالاری را قربانی قوم‌گرایی و رفاه و وفاق ملی را قربانی انحصارگرایی و ستیزه‌جویی کردند. میلیون‌ها دالر کمک جهانی به جای احیای رفاه ملی، هزینه جان بخشیدن به تروریسم و فاشیسم قومی شد. تلاش برای حذف مخالفان سیاسی و حتا هم‌پیمانان داخلی نظام و احیای دشمن سازش‌ناپذیر، تنها در عقل و منطق حاکمان «افغانی» تعریف‌پذیر است. تخریب پیوسته نظام توسط خود و انتظار از دیگران برای ترمیم آن، عاقلانه نیست. شما با طالب تبنانی داشته و برای احیای آن هزینه کنید و دیگران این هزینه‌ها را بپردازند، احمقانه است. کما این‌که تقویت و گسترش نیروهای نیابتی پاکستان در سرزمین خود، ابلهانه و خیانت ملی پنداشته می‌شود. با این حال توقع تقابل دیگر کشورها با پاکستان به نیابت از شما، خالی از هر گونه منطق حاکمیتی است.

در نهایت می‌توان گفت که گسترش فساد، قوم‌گرای، جعل‌کاری، بی‌اراده‌گی و بی‌کاره‌گی نظام و حاکمیت در مدیریت‌های کلان از حمایت‌های بی‌دریغ جهانی نسبت به این کشور فروکاست. این ناتوانی، عزم شریکان بین‌المللی و در رأس ایالات متحده امریکا را در حمایت دوام‌دار از افغانستان به‌شدت کاهش داد. با این‌همه، نقش این کشور در چارچوب مسوولیت حقوقی و وظیفه‌ای نه، بلکه با توجه به مسایل ارزشی، اخلاقی و چند اشتباه استراتژیک قابل بررسی است:

۱- ایجاد نظام متمرکز: موافقت یا کمک به پایه‌گذاری نظام متمرکز، از اساسی‌ترین اشتباهات همکاران بین‌المللی محسوب می‌شود. این امر بسترهای انحصارگرایی و تمامیت‌خواهی در افغانستان را فراهم ساخت و زیربنای توطیه‌های بعدی را پی افکند.

۲- بی‌توجهی به ارزش‌های دموکراتیک: فروگذاشت و بی‌توجهی به ارزش‌های جهانی مانند مردم‌سالاری، انتخابات شفاف، دموکراسی و حکومت‌داری مدرن، پیش‌زمینه فروافتاده‌گی در منجلاب تمامیت‌خواهی است. چشم‌پوشی ایالات متحده امریکا از جعل اراده مردم، نهادینه‌سازی فساد گسترده اخلاقی، اداری و همچنان تخریب تمام ارزش‌های دموکراتیک از وجهه ارزشی این کشور فروکاسته است. این امر خودکامه‌گی، لگام‌گسیخته‌گی، فساد گسترده و قانون‌گریزی را در پی داشته و نظام را به پرتگاه نزدیک ساخت.

۳- انتخاب شخص غرض‌ورز و فاشیستی مانند خلیل‌زاد به‌عنوان فرد اول مورد اعتماد و تصمیم‌ساز ایالات متحده امریکا در امور افغانستان، کلیدی‌ترین

اشتباه این کشور به حساب می‌رود. خلیل‌زاد براساس پیشینه گرایش‌های قومی، قبیله‌ای و فاشیستی خود در افغانستان عمل کرده و در این مورد منافع و ارزش‌های ایالات متحده امریکا را دور زده است. او توان بلند و ظرفیت‌های استثنایی ایالات متحده امریکا را براساس گرایش‌های فاشیستی و قبیله‌ای خویش هزینه کرده و واقعیت‌های افغانستان را همواره وارونه جلوه داده است. او دیدگاه‌های کج‌دار و مریز و قوم‌گرایانه خویش را به‌عنوان سیاست‌های اصلی ایالات متحده امریکا معرفی کرده و به تطبیق گرفت. این شخص با پشت پا زدن به اعتماد ملت و دولت امریکا، از قدرت این کشور استفاده نادرست کرد. خلیل‌زاد از آغاز در توافق‌نامه بن حامد کرزی یکی از دوستان و مهره‌های قومی خویش را بر دیگران تحمیل کرده و به سرنوشت ملت افغانستان حاکم ساخت. تهدید به استفاده از قدرت و نیروی ایالات متحده امریکا علیه دیدگاه‌های مخالف از همین‌جا آغاز یافت و در جریان ۲۰ سال توسط او به کار بسته شد. حاکمان بی‌کاره افغانستان در تبنانی با او، بعد از آن‌که از تصفیه نژادی و حذف فزیکی مخالفان در داخل نظام ناامید شدند، آماده‌گی‌ها را برای تسلیم‌دهی تدریجی نظام به گروه قومی و افراطی طالبان گرفتند. تبلیغاتی مبنی بر تغییر طالبان و سفیدنمایی چهره این گروه، از همین‌جا آغاز شد.

۴- افزون بر آن، نادیده گرفتن نقش مخرب و تباه‌کارانه پاکستان در حمایت از تروریسم و احیای طالبان برای افغانستان، امنیت‌سوز و بنیان‌برانداز شد. عدم فشار کافی بر پاکستان برای قطع کامل روابط با این گروه و باز‌گذاشتن دست این کشور در کمک و همکاری با آن، منجر به احیای هسته‌های ترور شد. ایالات متحده در جریان ۲۰ سال حضور در افغانستان بر ایجاد مراکز تجهیز، تمویل و تقویت تروریسم در پاکستان چشم فروبست، تا آن‌جا که این پدیده از کنترل خارج شد.

۵) انگلستان: انگلیس‌ها یکی دیگر از شریکان غربی و مهم نظام جمهوریت در نزدیک به دو دهه گذشته بودند. انگلستان سهم ارزنده‌ای در حمایت، بازسازی و نوسازی افغانستان داشت. نبود خرد سیاسی و اراده ملی و وجود قوم‌گرایی و بی‌کاره‌گی دولت‌مردان افغانستان، این کشور را به ستوه آورده و به همکاری با پاکستان سوق داد. پاکستان شریک استراتژیک و از نزدیک‌ترین همکاران انگلیس‌ها در سطح منطقه است. تاریخ و ژرفای روابط دو کشور به پیمان‌های است که پاکستان از جانب تعدادی از صاحب‌نظران مولود انگلستان و حافظ نفوذ تاریخی و سنتی این کشور در منطقه قلمداد می‌شود. روابط دو کشور در زمینه‌های سیاسی، اقتصادی، امنیتی و استخباراتی پیوسته در سطح استراتژیک ادامه داشته است. سوال این‌جا است که آیا جلو توسعه این همکاری‌ها در رابطه با افغانستان با سیاست‌های کرزی و غنی که تمام انرژی نظام را برای حذف مخالفان سیاسی و حتا هم‌پیمانان غیرتباری خویش به مصرف رسانیده‌اند، امکان‌پذیر بود؟ افزون بر همه سیاست‌های کودکانه، بی‌ثبات و پیوسته در حال تغییر مقام‌های این کشور نسبت به پاکستان، از حیثیت و جایگاه سیاسی این مقام‌ها فرو کاسته است. از این رهگذر انگلیس اولین کشوری است که به پاکستان گوش فراداده و اولویت‌های راهبردی‌اش در افغانستان سمت‌وسوی دیگر یافت.

از منظر پاکستان، منافع استراتژیک غرب و این کشور در اتحاد و همیاری به منظور کاربرد هوشمندانه افراط‌گرایی، تروریسم و مواد مخدر نهفته است. شکست و فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی با استفاده از حربه اسلام‌گرایی و جهاد، الگویی موفقیت‌آمیزی این همکاری‌ها است. در این نگاه افراط‌گرایی در جهان اسلام به‌عنوان بستر تمویل و سربازگیری، مواد مخدر منبع دیگری تمویل، تجهیز و همچنان تروریسم به‌عنوان بازوی اجرایی کم‌هزینه و خطرناک عمل می‌کند.

مبارزه با گسترش روزافزون نقش روسیه، چین، ایران و هند در منطقه و جهان از بسترهای مشترک همکاری میان دو طرف است. نفوذ بر منطقه و آسیای میانه، یکی از مهم‌ترین منابع مواد خام جهان و حیاط خلوت روسیه، از دیگر گرایش‌های همکارانه محسوب می‌شود. این مأمول با حضور قدرت‌مند روسیه و چین برای هر دو طرف دست‌یافتنی نیست. تنها با کنترل استخبارات پاکستان بر افغانستان و ایجاد اداره دست‌نشانده و قاچاق‌محور، می‌توان چنین برنامه‌ای را در درازمدت عملی ساخت.

جنگ‌های نیابتی و فرسایشی در بستر افراط‌گرایی و مواد مخدر، به‌آسانی تأمین هزینه شده و دست‌یافتنی می‌شود.

آیا دست رد زدن به چنین فرصت‌ها، منطق و استدلال، با توجه به وضعیت نابه‌سامان حاکمیت در افغانستان، منافع دوام‌دار انگلیس‌ها را برمی‌تابد؟ این در حالی صورت می‌گیرد که سیاست‌گذاران افغانستان، مسوولان دولتی و حاکمان محلی را از میان هواداران طالبان انتخاب می‌کردند. تسلیم شدن و اعتراف‌های مسوولان گذشته در قامت فاروق وردک به‌عنوان بانی مکاتب خیالی، بر این ادعا مهر تأیید می‌گذارد. درخواست حامد کرزی از وزیر دفاع امریکا مبنی بر باز گذاشتن دست او در احیای طالبان، فصل‌الخطاب این ماجرا است. در کجای دنیا رییس جمهور یک کشور در رسانه‌های عمومی تأکید کرده است که یک گروه جنگی و ستیزه‌جو حق دارد مناطقی را به زور جنگ و خون‌ریزی از حاکمیت خود او بیرون سازد؟ درک و منطق او از مفهوم حاکمیت این است که: اگر ما به‌عنوان افغان (حکومت) حق داریم سرزمینی را در کنترل داشته باشیم، پس طالبان نیز چون افغان هستند، چنین حقی را دارند. با این حال باید هنوز به دنبال مقصر خارجی باشیم و یا انتظار داشته باشیم دیگران منافع ملی خود را قربانی حماقت‌های سیاسی ما کنند؟

ریچارد ویلیامز، فرمانده پیشین نیروهای ویژه هوایی بریتانیا، در سال ۲۰۱۳ به روزنامه تایمز لندن گفته بود: «ما در وضعیت خیلی نامناسب قرار خواهیم گرفت، زمانی که مردم بگویند حدود ۵۰۰ تن از سربازان خویش را اکثرا در ولایت هلمند از دست دادیم و دوباره این ولایت را به یک والی طرف‌دار طالبان سپردیم.» این خود نشان می‌داد که برخی از نظامیان انگلیسی از همکاری‌های مقام‌های این کشور با دولت افغانستان در سپردن مسوولیت‌های بلند دولتی، به‌ویژه ولایت هلمند به هواداران گروه طالبان، نگران و ناراحت بوده‌اند.

از سوی، قبلاً گزارش‌های زیادی از انتقال و جابه‌جای طالبان از پاکستان و جنوب به شمال کشور در تبنانی با پاکستان و همکاری میان حکومت کرزی و نظامیان انگلیسی به نشر رسیده است. این‌ها مشت نمونه خروار از دلایل و گزارش‌های تبنانی و همکاری خود دولت‌مردان افغانستان برای احیای طالبان است.

بخش دوم و پایانی

سناریوی قوم‌گرایی

براساس این سناریو، نظام و نهادهای ملی قربانی گرایش‌های فاشیستی، قومی و قبیله‌ای شده است. تمرکز قدرت، انحصارگرایی و جزم‌اندیشی، زیربنای این گرایش‌های فاشیستی را می‌سازد. تاریخ قدرت در افغانستان بر این اساس رقم خورده و فاجعه بیداد، ظلم و فروریزی بر ملت ما تکرار شده است. با چنین رویکردی، فرصت‌های استثنایی در ۲۰ سال حضور و حمایت بی‌پیشینه جامعه بین‌المللی بر باد داده شد. می‌بایست برای توزیع ساختاری، نهادمند و دموکراتیک قدرت و ثروت، از این کمک‌ها و حمایت‌های سخاوتمندانه استفاده کرد. همچنان بازی با این کارت، فرصت‌های همبسته‌گی و بسیج ملی را از بین برد و استراتژی بنیان‌برانداز پاکستان را تقویت کرد. پاکستان با نواختن در این نی، سردم‌داران نظام در افغانستان را مهره بازی ساخته است. این کشور نیروهای نیابتی خویش را با استفاده از منابع ملی و کمک‌های بین‌المللی برای افغانستان، توسط دولت‌مردان این کشور احیا کرد. همچنان پاکستان با این ترفند به جهانیان نشان داد که افغانستانی‌ها شایسته‌گی همگام شدن با قافله تمدن انسانی را ندارند و سزاوار این‌همه توجه و کمک‌های بی‌دریغ جهانی نیستند. افغانستان شاید تنها کشور جهان است که دولت‌مردان آن براساس گرایش‌های قبیله‌ای، کمک‌های بین‌المللی را برای احیای تروریسم و دشمنان خویش به مصرف رسانیده و تمام یک نسل را قربانی کرده‌اند. افزون بر این، ابزارسازی افغانستان و مردم آن براساس چنین منطق و استدلال‌هایی از جانب شریکان استراتژیک نظام جمهوریت پذیرفتنی شده است.

خیانت ملی هم‌بازی شدن با پاکستان از زمان حاکمیت حامد کرزی، رییس جمهور اسبق، کلید خورد. ادعای رابرت گیتس، وزیر دفاع پیشین امریکا، در کتاب خاطراتش، سند و دلیل انکارناپذیر این مدعا است. وی نوشته است که کرزی ۷۰۰ میلیون دالر را از سال ۲۰۰۷ تا ۲۰۱۲ برای احیای تروریستان طالب هزینه کرده است. افزون بر آن، کرزی در یک نشست محرمانه از وی خواسته است تا در بین بردن سران جبهه شمال و تضعیف آن‌ها، با ایشان همکاری کند.

کرزی در این نشست تأکید کرده است که بزرگ‌ترین تهدید در برابر حکومت وی، طالبان نه، بلکه سران شمال هستند. همچنان کرزی از وزیر دفاع امریکا خواسته است که حداقل دست او را در تقویت طالبان باز بگذارد تا بتواند از آن طریق جنگ‌سالاران را از بین ببرد. (ص ۲۱۲، خاطرات رابرت گیتس).

همچنان کرزی طالبان را برادر خواند و هزاران اسیر انتحاری، قاتل و تروریست عضو این گروه را آزاد کرد. او حملات شبانه و غافل‌گیرکننده علیه این گروه را به‌گونه سوال‌برانگیزی پایان داد. این روند در زمان غنی و اداره او به‌شدت ادامه داشت. در این زمان همکاری مقام‌های دولتی و حلقه فاشیستی تروریستان افزایش یافت. کمک‌های مالی، تجهیزات و تسلیم‌دهی پی‌درپی بیزهای ارتش، از این همکاری‌ها محسوب می‌شود. جلوگیری از اجرای عملیات‌های نظامی علیه این گروه و تغییر و تبدیلی فرماندهان ضد طالبانی تعریف دیگری جز خالی کردن میدان و تبنانی ندارد. افزون بر این‌ها، آخرین رییس ستاد ارتش جمهوریت در یک مصاحبه تلویزیونی از صدور هدایت‌ها از جانب شورای امنیت غنی و شریکان بین‌المللی مبنی بر عدم دوام مبارزه با گروه تروریستی، پرده ابهام را برداشت. همچنان این امر براساس گزارش‌های گوناگون و اظهارات بی‌شماری از مقام‌های نظامی و شاهدان عینی دیگری نیز تأیید شده است.

سناریوی منافع و گرایش‌های شخصی

خودخواهی، خودکامه‌گی و سودجویی‌های شخصی، یکی از عوامل فروگذاشت و بی‌اعتنای در برابر منافع کلان ملی است. توجه بیش از حد به خویشتن، لذت‌های دنیوی و رفاه شخصی، از میهن‌دوستی و دلبسته‌گی به هویت ملی فرو می‌کاهد. احساس غرور و عزت نفس در ایثار، هم‌نوع‌دوستی و میهن‌پرستی نهفته است. تسلیم شدن به خواهشات شیطانی، همکاری با تروریسم و تحویل دادن نظام به آن، خفت و سرشکسته‌گی را در پی داشته است.

بر این اساس تعدادی طعمه فاشیسم شده، مزدوری بیگانه و خدمت‌گزاری به تروریستان را از افتخارات خود ساخته‌اند. در ۲۰ سال از عمر جمهوریت بارها ارزش‌ها و آرمان‌های مردم به معامله گرفته و به حراج گذاشته شد. قدرت، ثروت و منصب‌های دولتی براساس مشارکت قانون‌مند و اصول دموکراتیک نه، بلکه به‌عنوان رشوت سیاسی و حق‌السکوت دریافت و یا بخشیده شد. چه بسا حقوق شهروندی، مردم‌سالاری و تحکیم اراده مردم به بازی و معامله گرفته شد. تبنانی با انحصارگرایی و فاشیسم قومی و چشم‌پوشی از جعل‌کاری اراده مردم از این‌جا سرچشمه گرفته و دست خودکامه‌گان را برای نابودی و بربادی باز گذاشته است. در نهایت این امر برای برخی به خودبیزاری، هویت‌گریزی، خودبیگانه‌گی و از خود بریدن منجر شده است. تن دادن به ذلت، بازی در میدان بیگانه‌گان، وابسته‌گی و خدمت‌گزاری به آن‌ها، آگاهانه یا ناآگاهانه صورت گرفت. همچنان بر این اساس به احیای تروریسم، تسلیم‌دهی تدریجی نظام و پشتونیزه کردن دولت و حکومت چشم فروبسته شده، تمکین و یا تبنانی صورت گرفته است. در نتیجه ما اتحاد مهره‌های بیگانه، فسادسالاران فاشیسم قومی و تسلیمی‌ها را براساس تعریف‌های متفاوتی از منافع شخصی در حمایت از طالب شاهد هستیم.

در عموم می‌توان نتیجه گرفت که پاکستان در مرکز این بازی قرار داشته است. فاشیسم، مهره‌های خارجی، تیکه‌داران قومی، گروه‌های تروریستی و گروه نیابتی طالبان در میدان پاکستان و برای تحقق منافع آن رزمیده‌اند.

عامل اصلی سقوط در نادانی، ناتوانی، قوم‌پرستی حاکمان و ناکارایی نظام سیاسی متمرکز نهفته است. انحصارگرایی، قومی و شخصی‌سازی قدرت از دیگر عوامل فروپاشی است. فساد گسترده سیاسی، اداری، اخلاقی و تبنانی با اهریمنان بر این مبنا صورت گرفته است.

فرافکتنی، انکار واقعیت‌ها و جعل تاریخ، یک اختلال روانی و ناشی از شرمساری تاریخی است. با این حال نمی‌توان بر ناکامی‌های تکراری، خاک پاشید و حقایق را پنهان کرد. اعتراف به حقایق، مسوولیت‌پذیری و تن دادن به اراده واقعی مردم، تنها راه جلوگیری از تکرار چرخه باطل فاجعه و فروپاشی است. ارزش کاری و جایگاهی ملی حاکمان براساس موفقیت‌ها و دستاوردها در دفاع و حفاظت از منافع ملی خود سبک و سنگین می‌شود. انتظار آن‌که کسانی دیگر برای شما و یا به جای شما برزنند، نادرست است.

ناگفته نباید گذاشت که بازی با هیولای تروریسم، عواقب ناگواری برای بازیگران آن نیز در پی خواهد داشت.

روزهای دشوار جمهوریت؛

نظامیان در مورد سقوط چه می‌گویند؟

● ابومسلم خراسانی و هانیه ملک



نبود اراده سیاسی از دهه چالش عمده حکومت ساقط شده افغانستان در مبارزه با طالبانی بود که کمر بسته بودند به جنگ ادامه بدهند. کمی پیشتر از سقوط کامل افغانستان، صدها ولسوالی به دست طالبان سقوط کرد. دولت هیچ اقدامی برای بازپس‌گیری آن مناطق نکرد. علی‌محمد، عضو ارتش که در هلمند می‌جنگید، می‌گوید: «اراده وجود نداشت. ما را نمی‌گذاشتند جنگ کنیم و دستور داده می‌شد که در مقرهای نظامی خود باشیم.»

گرمی طاقت‌فرسای قندهار با آتش گلوله‌باری طالبان درهم آمیخته بود. جنگنده‌های نقطه‌زن بر فراز خانه‌ها می‌پرچیدند و سربازان تا دندان مسلح در پس‌کوچه‌های این شهر تاریخی-سیاسی تقلا می‌کردند که با چنگ و دندان آن را از یورش طالبان نجات بدهند. استراتژی جنگ‌جویان طالبان حمله ملخ‌گونه، تهاجمی و غافل‌گیرکننده بود که تلفات انسانی دو طرف را نیز افزایش می‌داد. هزاران تن کشته می‌شدند و هزاران تن دیگر همچون قارچ از مدرسه‌های دینی می‌روییدند و دوباره صفوف جنگ را استحکام می‌بخشیدند. روز ۱۰ اگست وقتی امریکایی‌ها جنگنده‌های بی‌سرنشین‌شان را بر فراز آسمان تفت‌زده جنوب، که جنگ همچون شبی زنده‌گی و امید آن‌جا را بلعیده بود به پرواز درآوردند، آرامش عجیب بر فضای شهر مستولی شد. انگار که سال‌ها در این شهر گلوله شلیک نشده بود، مادری سوگ فرزندش را فریاد نکرده و دختران نوری روسری سیاه نبوشیده بودند تا نشان دهند که جنگ زنده‌گی و هیجان و جوانی آن‌ها را بلعیده است. جنگ تنها آدم را منفجر نمی‌کند، هیجان و امید و زیبایی را هم قورت می‌دهد.

آرامش قندهار در ۱۰ اگست به آرامش قبل از توفان سهمناک و بنیادبرافکن می‌ماند که وقتی باد توفانی می‌وزد، همه‌چیز را تا سرحد نیستی در کام خود می‌برد.

علی‌محمد، مسوول یک قطعه نظامی، وقتی در میدان هوایی قندهار پیاده شد، غبار جنگ هلمند هنوز در لای موهایش جا خوش کرده بود و نشان می‌داد که از تنور یک نبرد سهمناک به سرزمین انار آمده است تا نگذارد افغانستان را گرمی جهنم طالبان ذوب کند. این درست زمانی بود که بزرگان قندهار و نواده‌گان احمدشاه ابدالی این شهر را ترک می‌کردند و زمزمه پیروزی طالبان در اطراف شهر طنین‌انداز شده بود. بزرگان قندهار در اطراف هواپیمای باختر تجمع کرده بودند و ترس و نگرانی در چهره‌های‌شان موج می‌زد. علی‌محمد می‌افزاید که صدای عذر و زاری مردانی را می‌شنیده که به کنترل‌گر هواپیما می‌گفتند: «خیر است فقط یک نفر، به چوکی نیاز ندارم.» در پاسخ دست رد به سینه‌ها زده می‌شد: «نه، جای نداریم.» علی‌محمد که تن صدای تضرع‌گونه بزرگان قندهار را در آن شام غریب شنیده است، می‌گوید: «لحظه‌های دشوار بود، اما من امیدم را از دست ندادم. با وجود آن‌همه سرباز، طالبان جرأت نمی‌کردند که وارد شهر شوند.»

آن‌طرف‌تر در هلمند که طالبان آن را سرزمین ترور و تریاک ساخته بودند، جنگ به‌شدت ادامه داشت و تلفات انسانی ارتش بیش از آن‌چه بود که در رسانه‌ها بازتاب می‌یافت. روزانه ده‌ها سرباز در این نبرد بی‌پایان به خاک می‌افتادند و هزاران جوان دیگر در مقرهای نظامی زیر رگ‌بار گلوله و گرمای سوزان جنوب، آماده رفتن به جنگ بودند. سربازانی که حتا آب و نان به حد کافی به آن‌ها نمی‌رسید، ماه‌ها مصروف نبرد و مبارزه بودند. ارتش نوپا و وابسته به کمک‌های خارجی که یکی از بزرگ‌ترین

ماموریت‌های تاریخی در نبرد با ۲۰ گروه تروریستی و جنگ‌جویان از سراسر جهان را بر دوش می‌کشید. در سوی دیگر، جنگ‌جویانی که به‌عنوان بازوی عملیاتی طالبان به شمار می‌رفتند، در اکثر نبردها از جمله هلمند، قندهار و سرزمین‌های شمالی حضور فعال داشتند. بعد از آن‌که طالبان بخش قابل توجهی از ولسوالی‌ها را تصرف کردند، وابسته‌گی ارتش به قوای هوایی بیشتر شد تا از هوا مواضع طالبان را زیر آتش بگیرند. جنگ به‌گونه بی‌سابقه با پیچیده‌گی، نبود اراده سیاسی-نظامی و تلفات بیشتر روبه‌رو بود. در کابل همه‌چیز خوب به نظر می‌رسید، در حالی که وضعیت در زمین جنگ به نفع طالبان سنگینی می‌کرد.

نبود اراده سیاسی

نبود اراده سیاسی از دهه چالش عمده حکومت ساقط شده افغانستان در مبارزه با طالبانی بود که کمر بسته بودند به جنگ ادامه بدهند. کمی پیشتر از سقوط کامل افغانستان، صدها ولسوالی به دست طالبان سقوط کرد. دولت هیچ اقدامی برای بازپس‌گیری آن مناطق نکرد. علی‌محمد، عضو ارتش که در هلمند می‌جنگید، می‌گوید: «اراده وجود نداشت. ما را نمی‌گذاشتند جنگ کنیم و دستور داده می‌شد که در مقرهای نظامی خود باشیم. طالبان با موترسکلیت‌های‌شان در اطراف ما پرسه می‌زدند، شلیک می‌کردند و مانور نظامی نشان می‌دادند، اما سربازان اجازه هیچ اقدام نظامی را نداشتند.»

در روزهای خروج نیروهای خارجی از افغانستان جو بایدن، رئیس‌جمهور امریکا، رهبران افغانستان را به نداشتن اراده سیاسی برای مبارزه نظامی متهم کرد و کمی بعدتر جمیز کلپر، مشاور امنیت ملی سابق امریکا، به س‌ان‌ان گفت که «اراده سیاسی را نمی‌شود خرید.» رهبران سیاسی افغانستان از یک سو شدیداً دچار اختلاف بودند و از سوی دیگر هیچ اراده‌ای برای مبارزه با طالبان در صفوف آن‌ها وجود نداشت.

علی‌محمد می‌گوید: «دستورهای عجیب از وزارت دفاع صادر می‌شد. شب‌ها دستور می‌دادند که مناطق را تخلیه کنیم و فردای آن روز جنگ‌جویان طالبان در مقرهای نظامی ما جابه‌جا می‌شدند. سربازان در جریان اطلاعات استخباراتی قرار نمی‌گرفتند و بیشتر برای آن‌ها گفته می‌شد که عقب‌نشینی تاکتیکی و یا راز اطلاعاتی است.» وقتی در اوایل اگست صدها سرباز در ولایت زابل به طالبان تسلیم شدند، امرالله صالح، معاون نخست رئیس‌جمهور غنی، آن را راز اطلاعاتی خواند که برای تحکیم صفوف ارتش باید انجام می‌شد. اما سربازان باور دارند که عقب‌نشینی تاکتیکی و راز اطلاعاتی‌ای در کار نبود. از نظر آن‌ها، تصمیم‌گیرنده‌گان در کابل، جغرافیا را برای طالبان تسلیم می‌کردند و این مهم موازنه جنگ را به نفع طالبان تغییر می‌داد. احمدجاوید، افسر ارتش که در رده‌های میانه پلان‌گذاری جنگ کار می‌کرد، باور دارد که شش ماه پیش از سقوط، دولت پلان منظم برای اجرای عملیات‌های نظامی و اراده محکم برای

«شبیه این بود که یکی سر سینه‌ات بزند و تو دست‌هایت بسته باشی. دیدن آن صحنه‌ها روانی‌ام کرده بود. رفیق‌هایم پیش چشمم مردند و حتا یک پارچه سفید نبود که با آن بدن‌های تکه‌وپاره‌شان را بپوشانم.» سربازان شاهد ناکاره‌گی‌های وزارت دفاع و رهبری این وزارت نیز بودند.

روایت سرباز

«در وزارت دفاع جنایات زیادی صورت گرفته بود. بعضی از فرماندهان ارتش ولایت‌ها و ولسوالی‌ها را تسلیم دادند. همان‌ها که ما را و وطن را فروختند، اکنون دوباره به آغوش طالبان باز می‌گردند. به نظر می‌رسد که توافقات پنهانی با آن‌ها داشتند و اکنون پاداش‌شان را می‌گیرند. پاداش خیانت‌ها، پنهان‌کاری‌ها و فروش خون هزاران سرباز را که با فرماندهی آن‌ها به کام مرگ رفتند و در دشوارترین شرایط خودشان را فدا کردند. آن‌ها تنها ولسوالی‌ها و ولایت‌ها را فروختند؛ ما را هم فروختند؛ مردم را فروختند؛ وطن را فروختند.»

شکست یا خیانت؟

نه‌تنها سربازان ارتش، بلکه بخش وسیعی از کسانی که جنگ و صلح افغانستان را تعقیب می‌کنند، واقفاند که آن‌چه در ۱۵ اگست و پیش از آن اتفاق افتاد، بیشتر به خیانت می‌ماند، نه شکست. سربازان ارتش که سال‌ها در خط مقدم نبرد حضور داشتند، باور دارند که به آن‌ها خیانت شده است.

غلام‌سخی، فرمانده یک واحد نظامی که قرار بود از قندهار به هلمند سفر کند، می‌گوید: «هیبت‌الله علی‌زی و سمیع سادات از فرماندهان بلندپایه ارتش که در هلمند جنگ را رهبری می‌کردند، قول داده بودند که تا آخرین لحظه در میدان جنگ بمانند، اما زمانی که من با واحد نظامی می‌خواستیم راهی هلمند شویم، آن‌ها به کابل رفته بودند. برایم جالب است که فرماندهان نظامی به سربازان‌شان دروغ می‌گفتند.»

در بعدازظهر ۱۲ اگست که شعله‌های آفتاب خود را پنهان می‌کردند، عبدالکریم فقیر، فرمانده لوای قندهار، در میان سربازان گفته بود که هیچ‌کس از شهر بیرون نمی‌شود، آن‌ها تا آخرین لحظه می‌مانند و می‌جنگند، اما فردای آن شب سربازان متوجه می‌شوند که فرمانده لوای قندهار بدون هماهنگی و در میان گذاشتن مساله، از میدان جنگ فرار کرده است. علی‌محمد می‌گوید: «ما فروخته شدیم. آن‌هایی که لباس ارتش را بر تن داشتند، عملاً با طالبان هماهنگ بودند. بخش وسیعی از مناطق را آن‌ها به طالبان واگذار کردند. سرباز کم‌ارزش‌ترین موجود در این ساختار بود.»

در چندین بار که نیروهای هوایی دولت توسط طالبان مورد هدف قرار می‌گرفتند، افرادی از درون نیروهای هوایی جزئیات و مشخصات را به طالبان می‌دادند. «از پلان‌های ترتیب‌شده، جز افراد خاص نیروهای هوایی، کس دیگری در جریان نمی‌بود. جاسوسان طالبان از میان همین افراد خاص و تصمیم‌گیرنده بودند. من تعجب می‌کردم که طالبان چطور اطلاع یافتند که ما عملیات داریم، اما نمی‌دانستم که مرز خیانت و راست‌کاری بسیار نزدیک شده بود.»

در دشت توپ ولایت میدان‌وردک صدها سرباز به طالبان تسلیم شدند و گفته شده بود که به آن‌ها مهمات نرسیده است، در حالی که طالبان از ذخیره‌گاه آن مقر نظامی ۱۰۰ هزار گلوله با خود بردند. «فرماندهان نظامی بلندپایه با طالبان در تماس بودند. من فکر می‌کنم تمام این اتفاقات صورت گرفت که طالبان تقویت شوند. سقوط ولسوالی‌ها یک خیانت بود تا طالبان تقویت شوند. اگر با یک حرف خلاصه کنم، خیانت افغانستان را به کام طالب کشاند.»

در سطح کوچک‌تر موارد زیادی از خیانت‌ها و هم‌آغوشی با طالبان نیز گزارش شده است. سیدشاه، افسر ارتش، می‌گوید: «پوسته ما در هلمند موقعیت مهمی داشت. ۱۰ سرباز بودیم، من و فرمانده عمومی فارسی‌زبان و دیگران پشتون و بومی بودند. فرمانده مقداری مهمات را زیر تخت خوابش گذاشته بود که در صورت ضرورت استفاده کند. شب‌هنگام به ما حمله شد. حمله خطرناک بود و از چهار طرف گلوله‌باران بود. خبری از هم‌سنگران ما نبود. من و فرمانده با مهماتی که پنهان کرده بود، تا صبح مقاومت کردیم. وقتی روز شد، من برای بررسی بیرون رفتم. فهمیدم که هم‌سنگران بومی ما با طالبان هم‌دست شده و قصد داشتند که ما را بکشند و پوسته نظامی را به طالبان تسلیم کنند. جسد دو تن از آن‌ها در میدان جنگ باقی مانده و دیگرانش با طالبان فرار کرده بودند.»

ادامه در صفحه ۱۵

روزهای دشوار ...



چنین ماجراهایی در روزهای سقوط بسیار اتفاق افتاده است. سربازی را دیدم که زخمی بود و نفس‌های آخر را می‌کشید. وقتی تعریف می‌کرد، اشک امانش نمی‌داد. می‌گفت: «طالبان ما را تکه‌تکه می‌کردند، اما اجازه حمله به ما داده نمی‌شد. فرماندهان میان‌رتبه در میدان جنگ مجبور بودند که از دستورات وزارت دفاع در مرکز پیروی کنند. همه خیانت‌ها در مرکز می‌شد و نتیجه‌اش در میدان جنگ از خون فرزندان مردم قربانی می‌گرفت.»

نیروهای هوایی یا تاکسی شهری؟

نیروهای هوایی ارتش افغانستان آخرین امید برای مبارزه با هراس‌افگنی بودند. این نیروها در انجام حملات هوایی، تأمین امکانات و جنگ‌افزار به اراضی کوهستانی و حمایت از نیروهای پیاده‌نظام در میدان جنگ نقش اساسی داشتند، اما سربازان می‌گویند که رهبران سیاسی، اعضای مجلس و کارمندان بلندپایه دولتی از آن تاکسی شهری ساخته بودند و این آسیب، کارایی این نیروها را کم کرده بود. نیروهای هوایی در چند ماه آخر جمهوریت مصروف تخلیه و انتقال سربازان از مقرهای نظامی و انتقال رهبرزاده‌ها و فرماندهان محلی به مراکز ولایت‌ها بوده‌اند. علی محمد می‌گوید: «از نیروهای هوایی تاکسی شهری ساخته بودند. هرکس می‌آمد و از نیروها و چرخ‌بال‌های ارتش استفاده شخصی می‌کرد. رنج‌آور بود که ما به جای کمک به سربازانی که در خط جنگی، گرسنه یا زخمی بودند، زورمندان محلی را انتقال می‌دادیم.» سربازان باور دارند که در سه ماه آخر جمهوریت هیچ چیز طبق پلان پیش نمی‌رفت. مهمات به سربازان نمی‌رسید و قوای هوایی مصروف کارهای کوچک شده بودند. «سرباز در صف جنگ مهمات کم داشت، غذا و پوشاک نبود، اما چرخ‌بال‌ها در کابل مصروف انتقال رهبرزاده‌ها از این ولایت به آن ولایت شده بودند.»

محمدعلی که در هلمند و قندهار جنگیده، می‌گوید که چگونه سربازان و تانک‌ها و نفربرهای نظامی قندهار را ترک کردند. او می‌گوید که آخرین امیدشان کابل بود. در کابل نیرو به حد کافی وجود داشت، مهمات بود و سربازان انگیزه جنگ داشتند. «از قندهار قرار بود هلمند بروم، اما ما را مستقیم به کابل خواستند. کابل آرام بود و منتظر هدایت بودیم که آماده دفاع شویم. برای ما گفتند که خانه‌های خود بروید و بعداً به شما خبر می‌دهیم.» اما فردای آن شام اشرف غنی فرار کرد و طالبان به کابل رسیدند.

نظامیان شکست نخوردند؛ آن‌ها جنگ‌افزار پیش‌رفته، روحیه جنگی بلند و قوت نظامی خوب در میدان جنگ داشتند. به زعم سربازان ارتش فروپاشیده افغانستان، نبود استراتژی نظامی، نبود اراده سیاسی، حالت تدافعی و از همه مهم‌تر خیانت سیاسی در سطح رهبری نیروهای ارتش باعث فروپاشی دولت و به تعقیب آن باعث فروپاشی ارتش افغانستان شد که در سطح منطقه یکی از قدرتمندترین نظام‌های منظم جنگی محسوب می‌شدند. حالا که دولت سقوط کرده، زنده‌گی بخش بزرگی از سربازان ارتش در خطر است و آن‌ها بیکار و در خفا به سر می‌برند؛ سربازانی که افتخار مبارزه با ۲۰ گروه تروریستی را در کارنامه‌های‌شان دارند. طالبان خانه‌به‌خانه به دنبال این سربازان می‌گردند. بازداشت این سربازان، پایان تلخی دارد. شکنجه، سربریدن و تیرباران سربازان، روشی است که طالبان پس از سقوط دولت افغانستان پیش گرفته‌اند.

یک‌ساله‌گی سقوط هرات؛ روایتی از آن روز لعنتی!



فصل سرما کم‌کم از راه می‌رسید، اما میدان‌های نبرد خلاف سال‌های گذشته، گرم‌تر شده می‌رفت. بخشی از مسوولیت من، پوشش خبرهای ولایت‌های هرات، غور، بادغیس، فراه و نیمروز بود. روزهای آخر، شب‌ها با ارسال خبر سقوط مناطق زیر کنترل حکومت می‌خوابیدم و با خبر سقوط یک ولسوالی یا ولایت بیدار می‌شدم. با پوشش هر خبر، ترس این‌که دست آخر میابا هرات هم سقوط کند، در دلم بیش‌تر و بیش‌تر می‌شد.

واقعیت میدان‌های نبرد که خبرهایش را پوشش می‌دادم، با ادعاهای مقام‌های حکومتی و نظامی هرات زمین تا آسمان تفاوت داشت. در حالی که مقام‌های ارشد ملکی و نظامی بر سرکوب طالبان و عدم توانایی آن‌ها برای تصرف مناطق بیش‌تر پافشاری داشتند، پاسگاه‌های نظامی یکی یکی دیگری به طالبان واگذار می‌شدند. معمولاً عصرها پس از پایان روز کاری، برای رفع خستگی با چند تن دیگر از خبرنگاران به کافه می‌رفتیم. هر روز حرف و صحبت‌مان از وضعیت خطرناک میدان‌های نبرد بود و ترس از آینده در چشم‌های‌مان موج می‌زد. یک روز که سرگرم قصه بودیم، دوستی از من پرسید: «چقدر احتمال می‌دهی که هرات سقوط کند؟»

پاسخ من این بود که اگر وضعیت به همین‌گونه ادامه پیدا کند، سقوط هرات دور از تصور نیست. نگرانی اصلی این بود که بیش‌تر مناطق و پاسگاه‌های امنیتی نیروهای حکومتی بدون درگیری به نیروهای طالبان واگذار می‌شد. این امر روحیه نظامیان را به شدت ضعیف کرده بود. در مقابل، مقام‌های حکومتی و آگاهی مناطق به طالبان را به نام «عقب‌نشینی تاکتیکی» توجیه می‌کردند.

از حق نباید بگذریم که رده‌های پایین نظامیان برای دفاع از مناطق زیر کنترل حکومت واقعا از جان مایه می‌گذاشتند، اما ظاهراً همه‌چیز به‌گونه‌ای برنامه‌ریزی شده بود که پاسگاه‌های امنیتی بدون درگیری به طالبان واگذار شود. گزارش‌های زیادی وجود داشت که نیروهای امنیتی «به‌گونه‌عمدی تجهیز و تمویل نمی‌شوند». حتا در برخی مواد آب و غذا نیز برای‌شان ارسال نمی‌شد.

ولسوالی شرقی اوبه، نخستین مرکز ولسوالی بود که پس از چندین روز محاصره از سوی طالبان تصرف شد. بعد از آن چند ولسوالی دیگر هم یکی پی دیگری سقوط کرد و طالبان به شهر هرات نزدیک و نزدیک‌تر شدند. حالا دیگر هرات در یک قدمی سقوط به دست طالبان قرار داشت، اما تصور این‌که طالبان چهار گوشه شهر را کاملاً محاصره کرده‌اند، برای خیلی‌ها دشوار بود.

برای پوشش خبرهای خط نخست نبرد، چند مرتبه به حومه شهر هرات سفر کردم. وضعیت واقعا نگران‌کننده بود. نیروهای امنیتی روحیه‌شان را از دست داده بودند و رهبری واحد برای مدیریت جنگ وجود نداشت. با دیدن این وضعیت آشفته، نگران سقوط هرات به دست طالبان شدم.

روزی پس از بازگشت از خط نخست نبرد در حومه شهر، گزارشی از وضعیت نگران‌کننده و احتمال سقوط شهر نگاهشتم و به مقام‌های رهبری روزنامه ۸صبح فرستادم. در گزارش شرح دادم که هرات با خطر سقوط مواجه است و باید خودمان را برای وقوع هر شرایطی آماده کنیم. پاسخ همکارانم در کابل این بود که اولویت من در هرات حفظ جانم باشد و در صورت فراهم بودن شرایط شهر را ترک کنم.

روزهای نفس‌گیر هرات به سختی در حال سپری شدن بود. جنگ عملاً به چند کیلومتری شهر رسیده بود. مردم در خانه‌های‌شان آواره شده و از حومه شهر به مناطق مرکزی هرات پناه آورده بودند. با وجود این، مقام‌های ارشد محلی هرات با خون‌سردی تمام وانمود می‌کردند که مشکلی وجود ندارد و همه‌چیز تحت کنترل است. در روزهای پایانی نظام جمهوریت، نثاراحمد فیضی غوریانی، وزیر پیشین صنعت و تجارت، به هرات سفر کرد. ظاهراً هدف سفر او برگزاری نمایشگاه تولیدات داخلی بود، اما چند روز پس از برگزاری



محمدحسین نیکخواه

نمایشگاه، همچنان در هرات ماند و در جلسات امنیتی مشترک با والی هرات و محمداسماعیل خان اشتراک می‌کرد.

چند روز پیش از سقوط هرات، یکی از همکاران نزدیک وزیر صنعت و تجارت را با چند خبرنگار دیگر ملاقات کردم. او در این جلسه کوچک به وضاحت گفت که معلومات موجود نشان می‌دهد که هرات با خطر سقوط روبه‌رو است و از ما خواست که اگر قصد داریم شهر را ترک کنیم، پیش از آن‌که دیر شود، هرچه زودتر دست به کار شویم.

پس از سقوط شهر فراه و ولسوالی شیندند هرات، طالبان با روحیه قوی حملات‌شان را به هدف تصرف شهر هرات تشدید کردند. در گذشته فراه و شیندند کلید هرات محسوب می‌شدند و سقوط این دو منطقه به معنای سقوط هرات بود. سرانجام آن روز نحس فرارسید. حوالی چاشت روز پنج‌شنبه، ۲۱ اسد سال ۱۴۰۰ خورشیدی، طالبان وارد شهر هرات شدند.

در زمان ولایت سیدوحید قتالی، برای هماهنگی بیش‌تر والی و مقام‌های ارشد امنیتی با خبرنگاران، یک «گروه واتس‌پ» از سوی سخنگوی والی ایجاد شده بود. در بیش‌تر موارد والی و مقام‌های ارشد امنیتی معلومات دست اول را با خبرنگاران شریک می‌کردند، اما با آمدن عبدالصبور قانع، روند ارایه معلومات کند و متوقف شد.

در حالی‌که طالبان عملاً وارد مرکز شهر هرات شده بودند و بیش‌تر مراکز مهم دولتی از جمله



واقعیت میدان‌های نبرد که

خبرهایش را پوشش می‌دادم،

با ادعاهای مقام‌های حکومتی

و نظامی هرات زمین تا آسمان

تفاوت داشت. در حالی‌که

مقام‌های ارشد ملکی و نظامی بر

سرکوب طالبان و عدم توانایی

آن‌ها برای تصرف مناطق بیش‌تر

پافشاری داشتند، پاسگاه‌های

نظامی یکی یکی دیگری به طالبان

واگذار می‌شدند. معمولاً عصرها

پس از پایان روز کاری، برای

رفع خستگی با چند تن دیگر

از خبرنگاران به کافه می‌رفتیم.

هر روز حرف و صحبت‌مان از

وضعیت خطرناک میدان‌های

نبرد بود و ترس از آینده در

چشم‌های‌مان موج می‌زد.

فرماندهی پولیس را تصرف کرده بودند، والی هرات با نشر یک پیام کوتاه و چند عکس در این گروه، تصرف شهر از سوی طالبان را بی‌اساس خواند، اما دیگر کار از کار گذشته بود و «دروغ‌های مقام‌های دولتی» مانع سقوط هرات نمی‌شد.

آن روز نحس که شهر هرات سقوط کرد را تا دم مرگ از یاد نمی‌برم. شاید یکی از بدترین خاطرات دوران زنده‌گی‌ام باشد. عصر همان روز، پرویز کاوه و برخی دیگر از همکارانم در دفتر کابل با من تماس گرفتند و نگران وضعیت امنیتی‌ام بودند تا شاید راهی برای خارج شدنم از هرات پیدا شود.

هم‌زمان خبری از سوی تلویزیون آریانا‌نیوز نشر شد که طالبان در مناطقی که تصرف کرده‌اند، جست‌وجوی خانه‌به‌خانه را برای شناسایی و بازداشت خبرنگاران آغاز کرده‌اند. پنج‌شنبه‌شب سکوت مرگباری هرات را فراگرفته بود. صبح جمعه وقتی اندکی هوا روشن شد، به توصیه همکارانم در کابل، خانام را ترک کردم و به خانه یکی از اقوام پناه بردم.

حوالی ساعت ۱۰ صبح روز جمعه، خبر رسید که والی هرات، محمداسماعیل خان، معین ارشد وزارت داخله، فرمانده قول اردوی ۲۰۷ ظفر و مقام‌های ارشد امنیتی در مقر قول اردوی ۲۰۷ ظفر به طالبان تسلیم شده‌اند. این یعنی آخرین امیدها برای نجات هرات از بین رفت و این ولایت کاملاً به دست طالبان افتاد.

چند ماه بعد وقتی از هرات خارج شدم، خیال‌نمی‌آوردم که فرمانده قول اردوی ۲۰۷ ظفر را در کمپ نظامی «فورت‌دیگس» در ایالت نیوجرسی ایالات متحده امریکا دیدم، اما این‌جا نه کسی جنرال بود، نه والی و نه فرمانده. همه با یک عنوان خطاب می‌شدند: «مهاجران افغانستان»

در چهره و چشم‌های مقام‌های حکومتی افغانستان که پس از سقوط جمهوریت در کمپ مهاجران نیوجرسی ساکن شده بودند، خجالت و شرم‌ساری هویدا بود. حتا برخی از آن‌ها یا از اتاق‌های‌شان خارج نمی‌شدند، یا از ترس ناسزا شنیدن و دشنام دیگران، چهره‌شان را مخفی می‌کردند.

با سقوط نظام جمهوریت، مانند کشتی‌ای که همه سرنشینان آن باهم غرق شوند، همه‌چیز در یک چشم برهم زدن از بین رفت. حالا دیگر شرم‌ساری مقام‌های حکومت پیشین هیچ دردی را برای مردمی که نان برای خوردن ندارند و دخترانی که پشت دروازه‌های بسته مکتب مانده‌اند، دوا نمی‌کند.

پس از سقوط هرات، شهرهای مهم دیگر مانند کندهار، جلال‌آباد، بلخ و کابل هم سقوط کرد. انکار تاریخ دوباره تکرار شد و قصه بدبختی و آواره‌گی مردم افغانستان از نو نوشته شد. مردمی که در این ۴۰ سال چیزی جز جنگ، بدبختی و آواره‌گی تجربه نکرده‌اند.

آیا بازگشت طالبان به معنای پیروزی اسلام سیاسی است؟

گروه‌های اسلام‌گرا، پیروزی انقلاب اسلامی سال ۱۳۵۷ در ایران را نیز جشن گرفتند و مقدمش را گل‌باران کردند و آن را مقدمه‌ای برای پیروزی اسلام در دیگر کشورهای اسلامی شمردند و نویدی برای شکست غرب در منطقه دانستند؛ اما دیری نگذشت که همان گروه‌ها آهسته‌آهسته به انتقاد تلخ و تند از رهبران آن انقلاب شروع کردند و ادعا کردند که آیت‌الله خمینی به شعارهای اصلی انقلاب وفادار باقی نمانده و گرایش‌های فرقه‌گرایانه غلیظ خمینی و بعضی دیگر از رهبران انقلاب ایران، این انقلاب را به مسیری انحرافی سوق داده و امید مسلمانان جهان را به یاس مبدل کرده است. این گروه‌ها سیاست‌های تبعیض‌آمیز دولت ایران در قبال اقلیت سنی در این کشور را ملاکی برای ارزیابی عملکرد رهبران ایران شمردند و با به‌کارگیری این ملاک، نتیجه گرفتند که انقلاب ۵۷ ایران انقلاب اسلامی نه، بلکه انقلاب شیعی بود.



زرشک‌ساز

می‌گیرند به طرز عجیبی از خود ناتوانی و بی‌کفایتی نشان می‌دهند.

داستان طالبان در مواردی با داستان اسلام‌گرایان دیگر در افغانستان شباهت دارد. مجاهدین افغانستان هم که علیه شوروی و رژیم دست‌نشانده‌اش جنگیده بودند، هیچ تصویر جامعی از حکومت‌داری و نابه‌سامانی‌های جامعه افغانستان در ذهن نداشتند و همین باعث شد که بعد از پیروزی با مشکلات کلاتی گرفتار شوند. یکی‌دو سال پیش، پژوهشگری که در حوزه اندیشه سیاسی اسلام کم‌وبیش می‌خواند و می‌نویسد برایم چنین گفت: «باری تصمیم گرفتیم در مورد حکومت اسلامی مجاهدین در دهه ۷۰ خورشیدی چیزی بنویسیم. با توجه به تخصصم، مهم‌ترین پرسش در ذهنم این بود که رهبران مجاهدین، از جمله برهان‌الدین ربانی چه تعریفی از حکومت اسلامی در ذهن داشته‌اند و آیا چیز مکتوبی در این زمینه از آن‌ها به‌جا مانده است یا خیر. راه‌های مختلف را پیمودم و با افراد نزدیک به رهبران مجاهدین مصاحبه و همچنین به آرشیف دوره جهاد و دوران حکومت مجاهدین مراجعه کردم. پس از تلاش و تقلا زیاد، چیز دندان‌گیری به دست نیاوردم. وقتی از یک تن از نزدیکان برهان‌الدین ربانی پرسیدم که رهبران مجاهدین چه الگویی از حکومت اسلامی در ذهن داشتند، جواب عجیبی داد. گفت که آن‌ها می‌گفتند وقتی حکومت را گرفتیم سر فرصت در این باره فکر می‌کنیم و چیزی می‌سازیم.»

با این حال، به قدرت رسیدن دوباره طالبان، قطع نظر از آن که در آینده چه اتفاقات خوب یا بدی صورت خواهد گرفت، برای گروه‌هایی که دشمنی با ایالات متحده آمریکا و غرب را سرلوحه برنامه‌های‌شان قرار داده‌اند دست‌آورد بزرگی است. این گروه‌ها دوست دارند آمریکا آسیب ببیند، حتی اگر این آسیب، کلان و کاری نباشد. بعضی از این گروه‌ها بیش از این که دغدغه موفقیت طالبان را داشته باشند، مشتاق ضربه خوردن و تحقیر آمریکا هستند. غرب‌ستیزی در کشورهای اسلامی میراث چپ‌گرایان است، لیکن پس از آن که گفتمان‌های چپ در این مناطق رو به ضعف نهادند، مخالفت با غرب با ظاهر و ادبیات دینی صورت گرفت و ابتکار غرب‌ستیزی و امریکاستیزی را اسلام‌ست‌ها به دست گرفتند. اکنون این‌طور به نظر می‌رسد که مسلمان واقعی کسی است که از غرب نفرت داشته باشد و آن را شب و روز بد و بی‌راه بگوید.

ادامه در صفحه ۱۷

انتقام‌جویی‌های بی‌رویه طالبان، عوامل فروپاشی نظام پیشین، مقدار جنگ‌افزارهای غربی که به دست طالبان افتاد، سود بردن کشورهای از قبیل ایران، پاکستان، چین و روسیه از وضعیت به وجودآمده، نگرانی‌های کشورهای مختلف از نیرومند شدن گروه‌های افراطی در سایه هم‌پیمانی با طالبان، مقاومت مسلحانه احمد مسعود، اصلاح‌پذیری یا اصلاح‌ناپذیری افکار و رفتار طالبان، سیاست طالبان درباره زنان و اقلیت‌ها.

در این میان، یکی از پرسش‌هایی که چندان به آن پرداخته نشده این است که آیا تسلط طالبان بر افغانستان را می‌توان پیروزی برای این گروه دانست؟ درحالی که وضع این کشور از لحاظ توسعه انسانی و پیشرفت اقتصادی در بدترین حالت قرار دارد و با تسلط طالبان، نه تنها مشکلات کاهش نیافته، بلکه روزبه‌روز در حال افزایش و گسترش است. آیا تسلط طالبان بر افغانستان را نشانه پیروزی آن‌ها باید شمرد یا مقدمه‌ای برای شکست آن‌ها؟ آیا طالبان که عمدتاً افرادی در محیط روستا پرورش یافته، کم‌سواد و بی‌تجربه در امر حکومت‌داری و پاسخ‌گویی به معضلات مردم هستند، می‌توانند جامعه‌ای را رهبری کنند که با هزارویک مشکل مواجه است؟ از سید قطب پرسیده بودند که هرگاه قدرت را به دست بگیرید جامعه را چگونه مدیریت خواهید کرد؟ وی پاسخ داده بود: «بگذارید قدرت سیاسی را به دست بیاوریم، آن‌گاه نوبت طرح این قبیل سوالات می‌رسد.» با استناد به این گفته سید قطب می‌توان گفت که اکنون زمان پرسیدن این سوال از طالبان است که شما چگونه جامعه پیچیده افغانستان را اداره می‌کنید؟

پاسخ دادن به این پرسش بسته‌گی به این دارد که از چه زاویه به مسأله نگاه می‌کنید. برای کسانی که از نزدیک نظاره‌گر اوضاع هستند، این نکته مسلم به نظر می‌رسد که حکومت‌داری برای طالبان به یکی از معضلات کلان و طاقت‌سوز تبدیل شده است. آن‌ها که در دوسه دهه از فعالیت‌شان، به جز ویران‌گری و آشوب‌آفرینی، هنر و تجربه دیگری نداشته‌اند، راجع به ابعاد مشکلات افغانستان هیچ چیزی در ذهن ندارند و برای ارایه راه‌حل‌ها خالی‌الذهن هستند. آن‌ها در اصل تربیت شده‌اند تا نگذارند پرسوهای به قوام برسد و آبادی‌ای صورت گیرد. تغییر کاربری آن‌ها اگر ناممکن نباشد، دست‌کم زمان‌بر است. نگاهی به تجربه به قدرت رسیدن گروه‌های نظامی‌گرا در دیگر نقاط دنیا نیز این حقیقت را گوشزد می‌کند که این‌گونه سازمان‌ها و گروه‌ها در براندازی و ویران کردن ید طولایی دارند، اما زمانی که خود قدرت را به دست

عده از اسلام‌گرایانی که تاکنون شرایط را به نفع خود نمی‌دیدند، از الگوی طالبان الهام خواهند گرفت و تشویق خواهند شد با اتخاذ رویکرد مقاومت و پایداری به اهدافشان برسند؟ آیا پیروزی طالبان، دوباره اسلام‌گرایان را روی صحنه خواهد آورد و توده‌ها را به گرد شعارهای آن‌ها جمع خواهد کرد؟ با درنظرداشت این نکته که حالا روشن شده طالبان ایمن‌الظواهری، رهبر سازمان القاعده و مهم‌ترین فرد تحت تعقیب ایالات متحده آمریکا را در قلب پایتخت افغانستان جای داده بودند، این سوال جدا مطرح می‌شود که آیا طالبان بار دیگر افغانستان را به پایگاه اصلی اسلام‌گرایان و مرکزی برای آموزش جهادپست‌ها تبدیل می‌کنند و برعکس تعهدات و شعارهای قبلی‌شان، به پیشواز ورود تروریست‌های خارجی در افغانستان می‌روند؟

تسلط ناگهانی طالبان بر افغانستان، سوالات زیادی را به وجود آورده است. تمرکز عمده رسانه‌ها پس از بازگشت طالبان به قدرت عمدتاً این موضوعات بوده: ناتوانی ایالات متحده آمریکا به رسیدن به اهدافش در افغانستان، تصویر ذهنی‌ای که از عقب‌نشینی آمریکا از افغانستان در اذهان مردم جهان شکل گرفت،

تسلط ناگهانی طالبان بر افغانستان، سوالات زیادی

را به وجود آورده است. تمرکز عمده رسانه‌ها پس از بازگشت طالبان به قدرت عمدتاً این موضوعات بوده:

ناتوانی ایالات متحده آمریکا به رسیدن

به اهدافش در افغانستان، تصویر

ذهنی‌ای که از عقب‌نشینی آمریکا

از افغانستان در اذهان مردم جهان

شکل گرفت، انتقام‌جویی‌های بی‌رویه

طالبان، عوامل فروپاشی نظام پیشین،

مقدار جنگ‌افزارهای غربی که به دست

طالبان افتاد، سود بردن کشورهای از

قبیل ایران، پاکستان، چین و روسیه

از وضعیت به وجودآمده، نگرانی‌های

کشورهای مختلف از نیرومند شدن

گروه‌های افراطی در سایه هم‌پیمانی با

طالبان، مقاومت مسلحانه احمد مسعود،

اصلاح‌پذیری یا اصلاح‌ناپذیری افکار و

رفتار طالبان، سیاست طالبان درباره

زنان و اقلیت‌ها.

۱۵ اگست ۲۰۲۱ علاوه بر این که روز مهم و حساسی برای مردم افغانستان بود، چون زنده‌گی آن‌ها را از ریشه دگرگون کرد و تاریخ این کشور را به سمت‌وسویی متفاوت سوق داد، یکی از روزهای تاریخی و مایه مباهات برای گروه‌های اسلام‌گرا و دشمنان ایالات متحده آمریکا در سراسر جهان نیز بود. شخصیت‌ها و نهادهایی هم که به نحوی نزدیک به این گروه‌ها بودند، پیروزی طالبان بر آمریکا را جشن گرفتند و از این اتفاق اظهار شادمانی کردند. اتحادیه علمای مسلمان، نهاد دینی که مقر آن در قطر است و مدعی اعتدال‌گرایی است، از اولین نهادهایی بود که در این باره اعلام موضع کرد و آماده‌گی‌اش را برای هر نوع همکاری با طالبان برای تطبیق همه‌جانبه و درست شریعت نشان داد. حتا فرد سکولارمشرقی مثل عمران خان که در آن زمان نخست‌وزیر پاکستان بود در واکنش به پیروزی طالبان گفت: «افغانستان زنجیره‌های برده‌گی‌اش را شکستند.» جشن و خوشحالی این گروه‌ها از پاکستان و فلسطین و سوریه گرفته تا مصر و عمان برای پیروزی دوباره طالبان نشان می‌دهد که گروه‌های مزبور این دست‌آورد طالبان را بااهمیت می‌دانند و آن را سرآغازی جدید در مناسبات بین‌الملل قلمداد می‌کنند.

گروه‌های اسلام‌گرا، پیروزی انقلاب اسلامی سال ۱۳۵۷ در ایران را نیز جشن گرفتند و مقدمش را گل‌باران کردند و آن را مقدمه‌ای برای پیروزی اسلام در دیگر کشورهای اسلامی شمردند و نویدی برای شکست غرب در منطقه دانستند؛ اما دیری نگذشت که همان گروه‌ها آهسته‌آهسته به انتقاد تلخ و تند از رهبران آن انقلاب شروع کردند و ادعا کردند که آیت‌الله خمینی به شعارهای اصلی انقلاب وفادار باقی نمانده و گرایش‌های فرقه‌گرایانه غلیظ خمینی و بعضی دیگر از رهبران انقلاب ایران، این انقلاب را به مسیری انحرافی سوق داده و امید مسلمانان جهان را به یاس مبدل کرده است. این گروه‌ها سیاست‌های تبعیض‌آمیز دولت ایران در قبال اقلیت سنی در این کشور را ملاکی برای ارزیابی عملکرد رهبران ایران شمردند و با به‌کارگیری این ملاک، نتیجه گرفتند که انقلاب ۵۷ ایران انقلاب اسلامی نه، بلکه انقلاب شیعی بود.

استقبال زایدالوصف اسلام‌گرایان از پیروزی طالبان این پرسش را خلق می‌کند که آیا موفقیت طالبان، دیگر گروه‌های شبیه آن‌ها را ترغیب خواهد کرد تا برای برپایی دولت اسلامی و تطبیق شریعت، با تمرکز و انگیزه بیشتر تلاش و تکاپو کنند؟ آیا آن

آیا بازگشت طالبان...



احتمال دارد پیروزی طالبان، شرایط را تا حدودی برای افراطی‌ها در جهان آماده کند تا روحیه بگیرند و سربازگیری کنند و بدین ترتیب دست به عملیات‌های تخریبی و تروریستی بزنند؛ اما این احتمال بسته‌گی به فراهم شدن مقدمات بسیار و نیز بسته‌گی به مقدار توانایی نیروهای امنیتی کشورها در جلوگیری از حوادث تروریستی و کنترل اوضاع دارد. گروه‌های افراط‌گرا هیچ وقت از صحنه غایب نبوده‌اند و سال‌ها است فعالیت می‌ورزند و حدود توانایی‌های آن‌ها مشخص و معین است. سوال بنیادین در حال حاضر این است که آیا پیروزی طالبان، اسلام سیاسی را برای رشد و گسترش بیشتر کمک می‌کند یا خیر؟ آیا می‌توان میان بازگشت طالبان و قدرت‌گیری اسلام سیاسی در سطح جهان رابطه‌ای برقرار کرد؟

پاسخ به این سوال بسته به نحوه عملکرد طالبان است. اگر طالبان بخواهند که رویکرد یک‌ساله‌شان چنین چیزی را به هیچ عنوان القا نمی‌کند به سود مردم افغانستان دستاوردهایی داشته باشند و سرمایه‌گذاری و مساعدت‌های خارجی را برای بازسازی کشور جنگ‌زده و بیرون آوردن کشور از سیاه‌چال فقر، جذب کنند، تنوع کشور را به رسمیت بشناسند، در جهت ایجاد حکومت فراگیر که آرمان‌ها و آرزوهای همه گروه‌های سیاسی و تمامی اقوام کوچک و بزرگ را بازتاب دهد صادقانه گام بردارند و حقوق زنان و مخالفان را رعایت کنند، لازم است که دست از حمایت یا پذیرایی از گروه‌های افراطی خارجی بردارند و نگذارند این کشور بار دیگر میدانی برای بازی‌های استخباراتی واقع شود و مردم افغانستان قربانی مافیای مواد مخدر و آدم‌کشان بین‌المللی قرار گیرد. آیا طالبان می‌دانند اکنون که زمام امور را در دست دارند از وظایف آن‌ها، دولت‌سازی و فراهم کردن وسایل توسعه پایدار در کشور است و نه غرق شدن در توهمات ایدیولوژیک؟ احتمال قوی این است که طالبان مثل یک سال گذشته به همان منوال سابق عمل و در برابر قضایای مختلف، ایدیولوژیک رفتار کنند و از روی انگیزه‌های مکتبی دست به اقدامات زیان‌باری بزنند و از جمله این که گروه‌های اسلام سیاسی را که منافع اقتصادی و نظامی کشورهای گوناگون جهان را تهدید می‌کند پناه دهند. اگر چنین شود در آن صورت، افغانستان در معرض تهدیدهای مختلف قرار خواهد گرفت و قدرت‌های جهانی و منطقوی از کنار حوادث جاری در این کشور بی‌اعتنا نخواهند گذشت و ممکن

است گروه‌های مسلح مخالف طالبان را از لحاظ تسلیحاتی و لوجستیکی حمایت کنند. در چنین حالتی بیشترین ضرر به طالبان خواهد رسید و احتمال دارد حوادث ۲۰۰۱ تکرار شود و طالبان تسلطشان بر کشور را به آسانی از دست دهند. عملکرد یک‌ساله طالبان بیانگر این حقیقت تلخ است که این گروه روی هم‌رفته نه به سرنوشت مردم اعتنائی ندارد و نه از مقتضیات دولت‌داری در عصر مدرن آگاه است و نه به مفهومی به نام حقوق بشر اعتقاد دارد. کشته شدن ایمن الظواهری در کابل توسط پهپاد امریکایی یکبار دیگر زنگ خطر را به صدا درآورد و این گمان را در میان ناظران تقویت کرد که طالبان امروز همان طالبان گذشته هستند و تحولات روزگار در صلب باورهای آنان خدش‌های وارد نکرده است. طالبان به این گمان‌اند که ابرقدرتی را شکست داده‌اند و به همین دلیل، گرفتار عجب و غرورند و به آسانی نسبت به عملکردشان تجدید نظر نمی‌کنند. آن‌ها تصور می‌کنند راهی را که تاکنون رفته‌اند درست بوده چرا که اگر این راه درست نمی‌بود هیچ وقت به پیروزی دست نمی‌یافتند.

بعضی تحلیل‌گران به این باورند که پیروزی طالبان حتما جریان‌های اسلام سیاسی را در دیگر نقاط دنیا نیرومند می‌سازد و آن‌ها می‌توانند از این پیروزی بعضی الگوها را به دست آورند. شاید جریان‌های اسلام سیاسی به این باور شوند که حالا فرصت مساعد است تا اقدام به اجرای برنامه‌های‌شان کنند و از طالبان یاد بگیرند که یگانه راه برای رسیدن به اهداف مورد نظر پایداری و شکیبایی است. احتمالا پیروزی طالبان، دیگر گروه‌های افراطی را تشویق کند این تجربه‌ها را در ساحات خود در منصفه اجرا بگذارند و موانع و محدودیت‌های بومی را که ممکن است فراراه‌شان باشد نادیده بگیرند. در این هفتاد‌هشتاد سال، متفکران جریان اسلام سیاسی به قدر کفایت راجع به نظریه‌های مرتبط به «دولت اسلامی» نوشته‌اند و این می‌تواند گروه‌های اسلام سیاسی را در حال حاضر از نظر تیوریک تغذیه کند. ممکن است همه این اتفاقات بیفتد، اما شکل‌گیری این اتفاق‌ها نیازمند بعضی تمهیدات است.

تا وقتی که حکومت طالبان به الگویی برای دیگران تبدیل شود وقت زیادی نیاز است. پیروزی طالبان وقتی کامل می‌شود که این گروه بتواند صلح و آرامش و ثبات را به معنای راستین آن در کشور برقرار کند و گام‌های بلند در زمینه توسعه و تأمین

رفاه برای شهروندان بردارد و حکومت قانون را برقرار کند. اسلام‌گرایان بارها دشمنان خود را شکست داده‌اند، اما پس از پیروزی با چالش‌های کمرشکن مواجه شده‌اند. در همین کشور خودمان، مجاهدین که با رشادت و پایمردی خود ارتش سرخ را وادار به خروج از کشور کرده بودند، در مرحله پیروزی گرفتار در مانده‌گی شدند و در باتلاق گیر ماندند. مقصود این‌که تا الگو شدن حکومت طالبان، راه درازی در پیش است.

از آن گذشته، واقعیت‌های عینی بیانگر این است که سازمان‌های اسلام سیاسی تا حدود زیادی جاذبه‌شان را در جهان اسلام از دست داده‌اند. این‌که چرا اکنون این سازمان‌های آن دلربایی سابق را ندارند عوامل متعددی دارد؛ از جمله این‌که بعضی از آن‌ها الگوهای بدی ارایه کرده‌اند و بدین‌سان مردم را از خود رمانده‌اند. در کنار این، پاره‌ای از تحولات فکری در جامعه‌های اسلامی روی داده و این باعث شده که مردم به دنبال جست‌وجو برای گزینه‌های دیگر برآیند. قطعاً گفتمان‌های رقیب اسلام سیاسی در کشورهای اسلامی به حدی از جذابیت و توانایی نرسیده‌اند که بتوانند جایگزین گفتمان اسلام سیاسی شوند، اما این مسلم است که پیروزی طالبان نمی‌تواند جلو این تحولات فکری را بگیرد و همه‌گان را دوباره به حمایت از اسلام سیاسی بسیج کند. از دو حالت خارج نیست: در صورتی که طالبان بر همان ایده‌آل‌های ذهنی و انتزاعی‌شان پافشاری کنند و از آن عدول نوزند، حکومت‌شان با چالش‌های ریشه‌برانداز و بنیادین مواجه می‌شود و موربانه ضعف و فتور در آن رخنه می‌کند و در چنین حالتی طبعاً مسلمانان رغبتی به الگوبرداری از نمونه شکست‌خورده و ناتمام پیدا نمی‌کنند. حالت دوم این‌که آن‌ها از عقل سلیم استفاده و عملگرایانه رفتار کنند و از ایده‌آل‌های ذهنی و تخیلات جنون‌آمیزشان فاصله بگیرند. اگر چنین اتفاقی بیفتد «مشروعیت اسلامی»‌شان را از دست می‌دهند و آرزوهای هواداران‌شان را بر باد می‌دهند و حتا ممکن است همان گروه‌هایی که اکنون از داعیه آن‌ها حمایت می‌کنند وقتی مشاهده کنند که طالبان براساس معیارهای آن‌ها رفتار نمی‌کنند و از جاده «منحرف» شده‌اند در برابر آن‌ها قرار بگیرند و در ضربه زدن به آن‌ها سهم بگیرند. طالبان در وضع پارادوکسیکالی قرار دارند و ماجرا در هر دو صورت به ضرر طالبان است.

یک‌سال حکومت‌داری طالبان تا حدود زیادی بعضی از واقعیت‌ها را عیان کرده است. در این یک سال، آشکار شد که طالبان برای حکومت‌داری از گذشته عبرت نگرفته‌اند و به همان منوال قدیم رفتار می‌کنند. آن‌ها غالباً افرادی بدوی، کهنه‌اندیش و قرون وسطایی‌اند که از قضای روزگار زمام‌کشی را در دست گرفته‌اند که با بحران ژرف و همه‌جانبه روبه‌رو است. مهم‌ترین ابزار آن‌ها برای برقراری نظم طالبانی ایجاد رعب و وحشت، بازداشت و زندانی کردن بی‌رویه و کشتن انسان‌ها است. آن‌ها نه اعتباری به حقوق بشر قایل‌اند و نه حضور زنان را در جامعه برمی‌تابند و نه تصویری حتا ابتدایی از موضوع دولت و دولت‌داری در عصر کنونی دارند. آن‌ها یاد گرفته‌اند هر کار غلطی را که انجام می‌دهند صبغه دینی بدهند و با بهره‌گیری از حره دین به خاموش کردن مخالفان بپردازند.

حوادثی که در این یک سال اتفاق افتاده این را ثابت کرده که رفاه و آسایش مردم، چیزی نیست که طالبان راجع به آن دغدغه جدی داشته باشند و همه هم‌وغم‌شان را معطوف به آن کنند. آنان در دام ایدیولوژی گیر مانده‌اند و به آسانی نمی‌توانند خودشان را از آن رها کنند. ایدیولوژی، چه به نام اسلام چه به نام سکولاریسم، بر مسلمات و عقاید جزمی بنیاد نهاده شده و دگرگونی‌ناپذیر است. شخص یا گروهی که در دام ایدیولوژی بیفتد از کشتن و تباہ کردن انسان‌ها دریغ نمی‌ورزد و در راه ایجاد «بهشت دنیوی یا اخروی» به هر ابزاری متوسل می‌شود. ایدیولوژی آگاهی دروغینی است که منشأ آن، اشتیاق درونی برای دست‌یابی به اهدافی خاص است و با واقعیت‌های عینی سروکار ندارد. این آگاهی دروغین، افراد و گروه‌ها را دچار توهم می‌کند و این تصور را در ذهن آن‌ها می‌پروراند که حقیقت را به صورت درست در دست دارند. نتیجه چنین تصویری تولید خشونت و دگرستیزی است. از آن‌جایی که اصحاب ایدیولوژی

خود را حق مطلق می‌دانند و دیگران را به رسمیت نمی‌شناسد، هرگاه حکومت را در دست گیرند، نظام استبدادی و سرکوب‌گر به وجود می‌آورند و مجال نفس کشیدن را از مردم می‌گیرند. این داستان بارها در تاریخ به صورت‌های گوناگون پدیدار شده است. اتحاد جماهیر شوروی نمونه مارکسیستی چنین نظامی است و حکومت طالبان در دهه نود میلادی مثال اسلامی آن.

رسانه‌های غربی در بحبوحه بازگشت طالبان به قدرت، به‌گونه دوامدار و زیرپوستی این گمان را در مخاطبان‌شان تقویت می‌کردند که طالبان ۲۰۲۱ با طالبان دهه ۹۰ میلادی فرق دارند. می‌گفتند ۲۰ سال فراری بودن در کوه‌ها و صحراها، فرصت کافی برای طالبان داده تا نسبت به رفتارشان تجدید نظر کنند. افزون بر آن، شرایط گروه مخالف مسلح بودن با شرایط در قدرت بودن و اداره دولتی را بر عهده داشتن به کلی تفاوت دارد. مدیریت امور مملکت ایجاب می‌کند که ضرورت‌ها در نظر گرفته شود و مطابق «منطق مصلحت» اقدام صورت گیرد؛ اما به زودی همه دریافتند که این گمانه‌زنی‌ها از ریشه نادرست است. طالبان، ایدیولوژی را بر هر چیزی ترجیح می‌دهند. اشکال اصلی در این است که طالبان قوت و مشروعیت‌شان را از ایدیولوژی گرفته‌اند و انسجام و همبسته‌گی درونی آن‌ها وابسته به آن است و اگر بخواهند از توهمات ایدیولوژیک‌شان فاصله بگیرند، نیرو و مشروعیت‌شان را از دست می‌دهند. موضوع زمانی پیچیده‌تر می‌شود که در نظر آوریم، ایدیولوژی طالبان از یک‌سو با دین‌گره خورده و از جهت دیگر با مجموعه‌ای از ارزش‌های اجتماعی ریشه‌دار دیگر عجین شده و همه این‌ها ساختار روابط اجتماعی این گروه را شکل داده است. در موضوع ایجاد محدودیت‌های شدید بر زنان، مشاهده کردیم، با وجود آن‌که جامعه جهانی و نیز زنان افغانستان، اصرار کردند تا طالبان، سیاست‌شان را تغییر دهند و نسبت به حقوق اساسی نیم نفوس جامعه بی‌مهری نوزند، آن‌ها حتا یک قدم از مواضع‌شان عقب‌نشینی نکردند. طالبان گروهی است که با همه تجلیات زنده‌گی مدرن در جنگ و جدال است. جالب این‌جا است که هر اندازه طالبان در دست‌یابی به اهداف واقعی در عرصه ایجاد توسعه رفاه برای شهروندان ناتوان باشند، به همان اندازه بر خاستگاه‌های ایدیولوژیک‌شان تأکید خواهند ورزید تا بدین‌وسیله بقا و دوام حاکمیت‌شان را تضمین کنند. در رویکرد هر حکومتی ممکن است ایدیولوژی کم‌وبیش حضور داشته باشد، اما دولت‌های نامشروع و متغلب ناگزیرند با ترجیح ایدیولوژی بر منافع ملی نگذارند قدرت سیاسی از دست‌شان خارج شود.

در این میان، آن‌چه برای روشنفکران اهمیت دارد این است که گرفتار احساساتی‌گری نشوند و با صبر و بصیرت فعالیت کنند و تلاش‌های‌شان را برای مبارزه با انواع تندروی‌ها اعم از تندروی اسلامی یا تندروی راست‌گویی و همه گفتمان‌هایی که بر غیریت‌سازی و دگرستیزی استوار است معطوف کنند. حتا به نظر می‌رسد که در حال حاضر، مقابله با گفتمان‌های افراطی اسلام‌ستیز باید همواره مد نظر قرار داده شود؛ چرا که چنین گفتمان‌هایی زمینه را برای جذب جوانان به جریان‌های اسلام سیاسی به عنوان واکنشی دفاعی فراهم می‌آورد و آب در آسیاب اسلام سیاسی می‌اندازد. علاوه بر آن، یکی از کارهای دیگری که روشنفکران باید انجام دهند این است که گفتمان اسلام سیاسی را به صورت علمی و بدون افتادن در دام سانتی‌مانتالیسم و شعارزده‌گی نقد و بنیادهای تاریخی آن را ریشه‌یابی کنند و وجوه مشترک آن را با گفتمان‌های فاشیسم و ناسیونالیسم افراطی غربی برآفتاب کنند. از همه مهم‌تر این است که قرائت‌های معتدل اسلامی تبلیغ و ترویج شود؛ قرائت‌هایی که نقش دین را براساس بنیادی برای زندگی معنوی و عنصری معنابخش برای انسان مدرن برجسته کند و نیز دین را عاملی تعیین‌کننده برای پشتیبانی اخلاق بشناساند. ترویج چنین قرائتی از دین اگر از یک‌جهت، فضا را برای قدرت‌طلبانی که از نام اسلام برای رسیدن به اهداف سیاسی سوءاستفاده می‌کنند تنگ می‌سازد، از سوی دیگر و در وضعیتی که فرهنگ‌های مادی‌گرا همه فضا را اشغال کرده و معنویت را لگدمال کرده و نیز در حالتی که منفعت‌گرایی مدرن اخلاق را به کلی به حاشیه برده از اهمیت مضاعف برخوردار است.

گفتوگوی ویژه با سیما سمر؛

«حقوق بشر اولویت دولت‌مردان نبود»

● مصاحبه‌کننده: امین کاوه

اشاره: سیما سمر، رییس پیشین کمیسیون مستقل حقوق بشر و وزیر پیشین دولت در امور حقوق بشر حکومت اشرف غنی، از زنان تأثیرگذار در سیاست دو دهه گذشته در حوزه حقوق بشر در افغانستان بود. او اعتقاد دارد که حقوق بشر بدون آگاهی مردم تأمین نمی‌گردد. از نظر خانم سمر حقوق بشر برای حاکمان وقت که ایشان از آن‌ها به عنوان حاکمان دوران جنگ نام می‌برد، اهمیت نداشته است. رییس کمیسیون پیشین حقوق بشر، آگاهی پایین مردم از حقوق‌شان را و عدم دسترسی آنان به آموزش با کیفیت و عدم حاکمیت قانون و تأمین عدالت را از دلایل مهم نقض حقوق بشری شهروندان در دو دهه گذشته می‌داند. از نظر سیما سمر، زورگویی و فرهنگ معافیت باعث تداوم نقض حقوق بشری افراد شده بود. او همچنان موانع سیاسی، فرهنگی و سوءاستفاده از دین و مذهب را نیز از چالش‌های فراراه تطبیق ارزش‌های حقوق بشری در کشور می‌داند. سیما سمر همچنان می‌گوید که شماری از مسوولین بلند پایه در کشور به ارزش‌های حقوق بشری اعتقاد جدی نداشتند.

امین کاوه، تحلیل‌گر روزنامه ۸صبح، در گفت‌وگویی ویژه با سیما سمر، رییس کمیسیون حقوق بشر حکومت پیشین به‌طور مشروح به این موضوعات پرداخته است. ۸صبح شما را به خواندن این گفت‌وگو دعوت می‌کند.

۸صبح: داکتر صاحب سیما سمر، به‌خاطر فرصتی که در اختیار ما قرار دادید، از شما سیاست‌گزارم. اجازه بدهید بپرسم که ذهنیت و کار برای ایجاد کمیسیون حقوق بشر از کجا شروع شد؟

سیما سمر: تشکر از شما که زمینه را برای مصاحبه مساعد ساختید. نخست از همه، یاد قربانیان جنگ در افغانستان را گرامی می‌دارم.

ایجاد کمیسیون ملی حقوق بشر جزء توافق‌نامه بن بود؛ چون تخطی‌های جدی حقوق بشر در جریان جنگ‌های ۲۳ سال قبل از کنفرانس بن [صورت گرفته بود و برای جلوگیری از تداوم آن حالت، ایجاد نهاد ملی حقوق بشر پیشنهاد و تسجیل شده بود.

۸صبح: پس از کنفرانس بن و حتا در جریان کنفرانس بن، حقوق بشر برای کسانی که در آن زمان حاکمان کشور شده بودند، چه مفهوم و اهمیت داشت؟

سیما سمر: حقوق بشر برای حاکمان دوران جنگ بسیار مهم نبود. از طرف دیگر این سوال برمی‌گردد به خود آن‌ها، اما تاجایی که من می‌دانم، حقوق بشر اهمیت بسیار و جدی برای‌شان نداشت.

۸صبح: بزرگ‌ترین موانع در راستای تعمیم ارزش‌های حقوق بشری در چه بود؟ عوامل سیاسی، فرهنگی و مذهبی کدام نقش برجسته‌تر داشت؟

سیما سمر: بزرگ‌ترین مانع برای تطبیق ارزش‌های حقوق بشری در افغانستان زیاد بود؛ اما چند مسأله را یادآوری می‌کنم. عدم آگاهی مردم از حقوق‌شان مانع عمده محسوب می‌شد. متأسفانه مردم افغانستان در جریان جنگ‌های طولانی در تلاش زنده ماندن بودند و عدم دسترسی مردم به تعلیم باکیفیت باعث شده بود که بسیاری از مردم از حقوق‌شان آگاهی نداشته باشند. دلیل دیگر آن عدم حاکمیت قانون بود. در این حالت، اول باید قوانین در مطابقت به ارزش‌های حقوق بشری ساخته شود، بعداً تطبیق آن بدون تبعیض صورت گیرد. اصل اساسی در کشور ما تداوم جنگ‌های طولانی و رژیم‌های دیکتاتوری بود. قبل از کودتا هم رژیم‌ها برخاسته از خواست مردم نبود، ولی بعد از کودتای هفت ثور همان حالت موجود هم تبدیل به دیکتاتوری مطلق حزب حاکم خلقی‌ها و پرچمی‌ها تبدیل شد. تخطی‌های بسیار جدی حقوق بشری به میان آمد. هیچ‌گونه پاسخگویی و حرکت قانونی وجود نداشت. از همان زمان جنگ، فرهنگ زورگویی و معافیت از مجازات ادامه پیدا کرد. البته موانع سیاسی، فرهنگی و سوءاستفاده از دین و مذهب همه مشکلات در راه تطبیق حقوق بشر بود و هست.

۸صبح: داکتر صاحب سیما سمر، شما یاد کردید که برای تطبیق ارزش‌های حقوق بشری، قوانین باید مطابق ارزش‌های حقوق بشری ساخته شود. از نظر شما قوانین در افغانستان مطابق ارزش‌های حقوق بشری ساخته نمی‌شد و یا اشاره خاص در مورد قانون خاص دارید؟ مشخصاً اگر توضیح بدهید.

سیما سمر: در تصویب قوانین کارهای بسیار عجیب و غریب صورت می‌گرفت. قانون‌گذاران زیادی بودند که با ارزش‌های حقوق بشری سر سازگاری نداشتند و مسایلی زیاد در تصویب قوانین نادیده گرفته می‌شد. در این زمینه می‌توان از قانون منع خشونت علیه زنان نام برد. این قانون سال‌ها به گروگان گرفته شد. از این‌خاطر که می‌گفتند مطابق شریعت نیست. افراط‌گرایی که در مجلس بودند، به‌صورت مشخص از چند ماده قانون منع خشونت علیه زنان نام می‌بردند. قوانینی که تصویب می‌شد، مشکل داشت. قانون دیگر که جنجالی شد و در جنجال ماند قانون حفاظت از اطفال بود که یک‌بار با تلاش زنان به تصویب رسید، اما دوباره در نتیجه فشار زورمندان، قانون تصویب‌شده، لغو شد.

۸صبح: چه کسانی موانع در راه تحقق ارزش‌های حقوق بشری بودند؟

سیما سمر: تمام افرادی که از عدم حاکمیت قانون و زورگویی مستفید می‌شدند، به‌خصوص افرادی که از تخطی‌های حقوق بشری به منافع مادی و قدرت می‌رسند. باید فراموش نکنیم که جنگ ولو جنگ عادلانه باشد برعلاوه تخریبات تعمیرات و بنیادهای عامه، مناسبات اجتماعی و فرهنگ کشورها را به‌شمول پاسخ‌گویی و دسترسی به عدالت را هم صدمه جدی وارد می‌کند. ترمیم مناسبات اجتماعی و اخلاقی یک جامعه بسیار زمان‌بر است و استراتژی مناسب و زمان کافی ضرورت دارد. به‌خصوص که در این حالت افرادی که از نگاه نظامی زور بیشتر دارد، خودشان را بالاتر از قانون می‌دانند و از عدم حاکمیت قانون منفعت مادی و معنوی بدست می‌آورند.

۸صبح: مشخصاً می‌شود از این افراد و گروه‌ها در حکومت‌های گذشته نام ببرید؟

سیما سمر: بیشتر زورگویان و قوماندان‌های دوران جنگ، طرفدار تحقق ارزش‌های حقوق بشری نبودند. طور مثال وقتی که دادگاه در هالند فهرست ۵۰۰۰ تن که در زمان حکومت خلقی‌ها و پرچمی‌ها به شکل غیرقانونی کشته شده بودند را اعلان کرد، خواهان چند مسأله از حامد کرزی، رییس‌جمهور پیشین، شده بودم. اولین خواستم از آقای کرزی این بود که یک روز را عزای عمومی اعلام کند و از طریق مسجدها مراسم ختم قرآن بگیرد؛ چون این کار تسکینی برای بازمانده‌گان قربانیان می‌شد. همچنان پرچم کشور را نیمه‌برافراشته کند. از او نیز خواسته بودم که از بازمانده‌گان قربانیان به‌عنوان وارث دولت معذرت بخواهد و خود را در کنار بازمانده‌گان قربانیان برای تسلی خاطرشان قرار بدهد. در حالی‌که خودش بازمانده یک قربانی بود، اما این کار را نکرد. به آقای کرزی پیشنهاد کردم که برای درس‌گیری از قضایا در افغانستان در قسمتی از پولیگون پل چرچی، موزیم قربانیان را ایجاد کنیم. هزینه آن را شخصاً خودم تعهد کردم که پیدا می‌کنم، اما زمین را کسی در اختیار ما قرار نداد. ریس‌جمهور بعد از چند روز با رهبران سیاسی نشست برگزار کرد که در نتیجه تنها یک مسجد در پولیگون ساخته شود و متأسفانه مسجد هم ساخته نشد.

۸صبح: شما کار کمیسیون حقوق بشر افغانستان را از کجا آغاز کردید و فکر می‌کنید این کار به کجا رسید؟ نتیجه مطلوب از کار در کمیسیون وجود داشت/ دارد؟

سیما سمر: من کار کمیسیون را از صفر آغاز کردم. از اولین ورکشاپ برای حقوق بشر در نهم ماه مارچ ۲۰۰۲ شروع کردم و مسوولیت ایجاد کمیسیون به من سپرده شد. کمیسیون حقوق بشر و یا هر نهاد دیگر در یک کشور، یک پدیده کاملاً جدا از وضعیت عمومی یک کشور بوده نمی‌تواند؛ اما کمیسیون مستقل حقوق



بشر افغانستان از اعتماد مردم افغانستان در سطح ملی و همچنان از اعتبار خوب در سطح بین‌المللی برخوردار بود. گفتمان حقوق بشر در گوشه‌خانه‌های مردم افغانستان رسید. با وجود مشکلات موجود در کشور کمیسیون هر چه در توان داشت برای اعاده حقوق بشری مردم انجام داد.

۸صبح: شما مشخصاً از اعتبار کمیسیون در نزد مردم افغانستان نام بردید، در حالی‌که اکثر مردم در رسانه‌ها انتقادات تند و زننده نسبت به کار کمیسیون ارایه می‌کردند و می‌کنند؟ دیدگاه‌تان در این مورد چی است؟

سیما سمر: تعداد زیادی بودند که علیه ارزش‌های حقوق بشری تبلیغ می‌کردند. حتا به شمول بلندپایه‌گان حکومت. البته چند فردی که در رسانه‌ها آگاهانه و یا ناآگاهانه انتقاد می‌کند و یا می‌کرد، نماینده‌گی از اکثر مردم افغانستان نمی‌کنند.

۸صبح: چرا ارزش‌های حقوق بشر که در قانون اساسی به رسمیت شناخته شده بود، در عمل تطبیق نمی‌شد؟ مشکل در کجا بود؟ در قانون یا در ارگ یا جای دیگری؟

سیما سمر: ارزش‌های حقوق بشری تسجیل شده در قانون اساسی تا حدی تطبیق می‌شد؛ اما تطبیق صدرصد ارزش‌ها در یک کشور در حال منازعه کار آسانی نیست و همچنان کار یک نهاد و یا چند فرد هم نیست. نیاز به آگاهی مردم و به‌خصوص حاکمیت قانون و تطبیق عدالت دارد. نیاز به کار همه‌جانبه در یک جامعه برای تطبیق ارزش‌ها دارد و از همه مهم‌تر

بزرگ‌ترین مانع برای تطبیق ارزش‌های حقوق بشری در افغانستان زیاد بود؛ اما چند مسأله را یادآوری می‌کنم. عدم آگاهی مردم از حقوق‌شان مانع عمده محسوب می‌شد. متأسفانه مردم افغانستان در جریان جنگ‌های طولانی در تلاش زنده ماندن بودند و عدم دسترسی مردم به تعلیم باکیفیت باعث شده بود که بسیاری از مردم از حقوق‌شان آگاهی نداشته باشند. دلیل دیگر آن عدم حاکمیت قانون بود. در این حالت، اول باید قوانین در مطابقت به ارزش‌های حقوق بشری ساخته شود، بعداً تطبیق آن بدون تبعیض صورت گیرد. اصل اساسی در کشور ما تداوم جنگ‌های طولانی و رژیم‌های دیکتاتوری بود.

تعهد سیاسی برای حقوق بشر لازم است. شما در افغانستان شاهد وزیر قبلی تعلیم و تربیه [وزیرمعارف] در زمان جمهوریت بودید و حال هم شاهد هستید که در شرایط فعلی حتا از تعلیم نیم نفوس کشور دفاع نمی‌کند.

۸صبح: چرا گزارش تحقیقی که درباره تطبیق عدالت انتقالی توسط کمیسیون انجام شده بود عمومی نشد؟ موانع عمده در این زمینه چه بود؟

سیما سمر: مردم افغانستان و قربانیان تخطی‌های حقوق بشر همه می‌دانند که کی‌ها عامل نقض حقوق‌شان بوده‌اند و به‌خصوص که مردم در گوشه و کنار افغانستان از مردم خودشان آسیب دیده‌اند، بسیار کمی از وقایع از افراد بیرون منطقه ضرر دیده‌اند. به همین دلیل مردم آگاهی کامل دارند. گزارشی که توسط کمیسیون انجام شده بود، اساساً گزارش حکومت افغانستان از کودتای هفت ثور تا زمان حکومت موقت بود. قضایای عمده را تا حد امکان این گزارش ثبت کرده است. متأسفانه حکومت مسوولیت نشر راپور را به عهده نگرفت و همچنان مسوولیت امنیت همکاران ما را هم تضمین نکرد. با وجود آن‌هم من خوشحال هستم که این کار در زمان تصدی من در کمیسیون انجام شد و یک فیصدی کم از تاریخ المناک کشور تسجیل و مستند شده است.

۸صبح: فکر می‌کنید اگر این گزارش نشر می‌شد، بهبودی در وضعیت حقوق بشری افغانستان به میان می‌آورد؟

سیما سمر: فکر نمی‌کنم که معجزه صورت می‌گرفت، چون قربانیان می‌دانند و اکثریت مردم افغانستان هم می‌دانند که متخلفین کی‌ها هستند.

۸صبح: کدام مقام دولتی از تطبیق عدالت انتقالی حمایت نمی‌کرد؟

سیما سمر: مردم افغانستان می‌دانند که مسوولین بلندپایه در کشور به ارزش‌های حقوق بشری اعتقاد جدی نداشتند؛ اما با آن‌هم من از همکاران خود در کمیسیون سپاس‌گزار هستم که در تأمین حقوق بشر تلاش کردند. شاید اگر فضای سیاسی‌امنیتی خوب‌تر می‌بود کار بیشتر انجام می‌شد. شما شاهد بودید که پارلمان افغانستان قانون معافیت از پاسخگویی و تأمین عدالت را در سال ۲۰۰۷ به تصویب رسانید و یکی از سیاه‌ترین کارنامه‌های همان دوره پارلمان افغانستان ثبت تاریخ کشور شده است.

۸صبح: چالش‌های عمده کمیسیون حقوق بشر در ۲۰ سال گذشته چه بود؟

سیما سمر: چالش‌های عمده کمیسیون ناامنی بود که مانع دسترسی همکاران ما در تمام نقاط کشور برای نظارت می‌شد و محدودیت‌های بودجوی که داشتیم، اما با آن‌هم کمیسیون دفترهای خود را حداقل در بیشتر از ده ولایت افغانستان ساخت و مجهز کرد.

ادامه در صفحه ۱۹

یک‌ساله‌گی حکومت طالبان و سیر صعودی فرار مغزها



سیر سروز

با روی کار آمدن طالبان، مهاجرت متخصصان از سر گرفته شد. فرار مغزها بر روند فعالیت‌های علمی، هنری و اقتصادی افغانستان تأثیر منفی گذاشت. سرمایه‌های عظیم این کشور با فروپاشی جمهوریت، راه‌های مهاجرت را انتخاب کردند. ناهنجاری‌های اجتماعی و مشکلات اقتصادی، اعمال محدودیت‌ها و درکل عدم امنیت در مفهوم وسیع، از معدود دلایل خروج کادری متخصص کشور محسوب می‌شوند. کاهش فعالیت‌های علمی و هنری، اقتصادی و اطلاع‌رسانی از تبعات مهاجرت نخبه‌گان خواهد بود.

فرار مغزها با ظهور هیتلر آغاز شد. این اصطلاح در دو دوره به اوج رسید: یکی سال‌های جنگ دوم جهانی و دوم دهه ۸۰ میلادی. شماری از اندیشمندان با فرار از آلمان، راهی آمریکا شدند. با تقسیم جهان به بلوک شرق و غرب، مهاجرت از شرق به غرب ادامه پیدا کرد. بسیاری از نخبه‌گان شرقی با دل‌سردی از جامعه سوسیالیستی، بار سفر به غرب را بستند. فرار مغزها صرفاً یک پدیده اجتماعی نیست، بلکه مسأله‌ای است که جهان‌سومی‌ها بیشتر با آن مواجه‌اند؛ مثلاً افغانستان.

با روی کار آمدن طالبان، مهاجرت متخصصان از سر گرفته شد. فرار مغزها بر روند فعالیت‌های علمی، هنری و اقتصادی افغانستان تأثیر منفی گذاشت. سرمایه‌های عظیم این کشور با فروپاشی جمهوریت، راه‌های مهاجرت را انتخاب کردند. ناهنجاری‌های اجتماعی و مشکلات اقتصادی، اعمال محدودیت‌ها و درکل عدم امنیت در مفهوم وسیع، از معدود دلایل خروج کادری متخصص کشور محسوب می‌شوند. کاهش فعالیت‌های علمی و هنری، اقتصادی و اطلاع‌رسانی از تبعات مهاجرت نخبه‌گان خواهد بود.

نخبه‌گانی که اقدام برای ترک کشور می‌کنند، به دنبال شرایط بهتر برای کار و زنده‌گی می‌باشند. اهمیت افراد متخصص و نقش آنان در توسعه پایدار جامعه برای هیچ‌کس پوشیده نیست. افغانستان هم با تاریخ پرخوش و پویایی که دارد، همیشه با این آفت مواجه بوده است. سقوط نظام‌های سیاسی در گذشته، هر از گاهی زمینه‌ساز شده تا مغزهای متخصص، این کشور را ترک کنند.

نظام برخاسته از ایدئولوژی طالبان، با جهان معاصر هیچ هم‌خوانی ندارد. ناتوانی این نظام در استفاده از تخصص و توانایی‌های نخبه‌گان، فضای زنده‌گی برای آنان را دشوارتر ساخته است. در چنین وضعیت نخبه‌گان ناگزیرند که رخت سفر ببندند. چون می‌دانند که زنده‌گی و ارایه خدمات زیر چتر دم‌دوستگاه پرآشوب طالبانی، بهتر از مهاجرت نیست. بنابراین به قول شاعر، «کوچ پرنده‌ها به من آموخت، وقتی هوای رابطه سرد است، باید رفت ...»

در پی تحول سیاسی و سقوط جمهوریت نوظهور، هزاران کادر متخصص افغانستان را ترک کردند. گام گذاشتن این کشور به‌سوی توسعه، حاصل تلاش و تعهدات آنان بود. نقش آنان را نمی‌توان نادیده گرفت. سرمایه‌های مرئی و نامرئی بودند که به دامن کشورهای دیگر پناه بردند. با آن‌که می‌دانند مهاجرت آخرین گزینه برای تداوم زنده‌گی است، آن را پناه برای بی‌پناهی‌های خویش می‌خوانند. دست‌به‌دست شدن نظام‌ها، نیروی کار متخصص و متخصص را آواره و سرگردان می‌سازد. تاریخ جوامع توسعه‌یافته نشان می‌دهد که نیروهای

انسانی نقش ارزنده در این خصوص بازی می‌کند. آن کشورها، پیشرفت‌های گوناگون خویش را مرهون سرمایه انسانی می‌دانند. افغانستان چندمین بار است که با چنین آفت مواجه می‌شود. گذار از عقب‌مانده‌گی در افغانستان، با به‌کارگیری نسل‌نو و آگاه، ممکن بود؛ اما تمامی فرصت‌ها از آنان گرفته شد. تاریخ گونه‌ای رقم خورد که سنگ بزرگی بر فرق متخصصان فرود آمد. همه رفتند و جامعه دست افراد تپی از فضیلت و نادانی افتاد.

بر بنیاد آمارها، افغانستان دومین کشور جهان از نظر مهاجرت است. توده‌ها به دلیل ناامنی و مشکلات اقتصادی کشور را ترک می‌کنند. آنان از راه‌های غیرقانونی بیشتر وارد کشورهای همسایه می‌شوند. در این میان نخبه‌گان نیز به شکل رسمی و با همکاری کشورهای مهاجرپذیر راهی کشورهای غربی می‌شوند. گزارش‌های تلویزیونی بی‌بی‌سی در ۱۳ دلو سال گذشته منتشر کرد، نشان می‌دهد که تنها از سه دانشگاه دولتی افغانستان ۲۲۹ استاد این کشور را کرده‌اند. این آمار تکان‌دهنده است. بقیه دانشگاه‌های دولتی و خصوصی، اداره‌های دولتی در بخش ملکی و نظامی و سازمان‌های غیردولتی بازرگانی، شامل این فهرست نمی‌شوند. صف اداره گذرنامه و پشت دروازه سفارت‌های ایران، پاکستان و ترکیه دلیلی برای اثبات این مسأله است.

طالبان توان اداره مملکت را ندارند. حکومت‌داری را بلد نیستند. مشروعیت داخلی و بین‌المللی ندارند. با مردم نمی‌سازند. با نقد و پذیرش مخالفان سیاسی سرسازش ندارند. سلیقه‌های شخصی‌شان را اعمال می‌کنند. اهل تساهل و مدارا نیستند. تمام راه‌های موفقیت را در تطبیق شرعیت و دیدگاه‌های تمامیت‌خواهی خودشان می‌بینند. با این حال، افراد تپی دست قاجاچی خودشان را به بیرون می‌کشند و چهره‌های معروف با طی مراحل قانونی مهاجر می‌شوند.

طالبان هیچ‌راهی برای پیش‌گیری از مهاجرت ندارند. فرار از وطن، سیر صعودی دارد. کوچک‌ترین زمینه برای فرار مساعد شود، هیچ‌کس در افغانستان نخواهد ماند. صدا و فغان مردم شنیده نمی‌شود. جامعه جهانی به مردم این کشور پشت کرده است. گویا آنان جزوی از این جهان نیستند. حق زنده‌گی بر از آرامش را ندارند. باید بسوزند و بسازند.

راه‌کارهای زیادی برای پیش‌گیری فرار مغزها وجود دارد، اما تا زمانی که تعهد برای رفع آن وجود نداشته باشد، خروج نخبه‌گان ادامه خواهد داشت. اصلاح نظام سیاسی، ایجاد فرصت‌های شغلی، به‌کارگیری تخصص نخبه‌گان در بخش‌های مختلف، تأمین امنیت در مفهوم خرد و بزرگ و حذف محدودیت‌ها از محدود مواردی‌اند که زمینه را برای توقف مهاجرت مساعد می‌سازد.

از صفحه ۱۸

گفت‌وگوی ویژه با سیما سمر؛

مردم حق دارند نظر بدهند و من به نظر مردم احترام دارم، اما ناگفته نباید گذاشت که یک تعداد مردم متأسفانه بدون این‌که بدانند که وظیفه و صلاحیت یک نهاد ملی حقوق بشر چه است، عادت کرده‌اند که باید نظر بدهند بدون این‌که نظرشان واقعیت داشته باشد. در این رابطه بسیار گفته شده است. نمی‌خواهم که در موضع دفاعی قرار بگیرم؛ چون برای من مهم این است که در کارهای خود شرمنده مردم افغانستان نیستم. هیچ‌گاه برای کشور و مردم خود باعث سرافکنده‌گی نشده‌ام.

۸صبح: اکثریت کار شما را در کمیسیون حقوق بشر نقد می‌کردند و حتا متهم به قوم‌گرایی در کمیسیون می‌کردند و نشان می‌دادند که تعداد بیشتر کسانی که در آنجا مسوولیت داشتند، از قومی بودند که شما متعلق به آن بودید. این‌ها ریشه در چه داشت؟

۸صبح سمر: مردم حق دارند نظر بدهند و من به نظر مردم احترام دارم، اما ناگفته نباید گذاشت که یک تعداد مردم متأسفانه بدون این‌که بدانند که وظیفه و صلاحیت یک نهاد ملی حقوق بشر چه است، عادت کرده‌اند که باید نظر بدهند بدون این‌که نظرشان واقعیت داشته باشد. در این رابطه بسیار گفته شده است. نمی‌خواهم که در موضع دفاعی قرار بگیرم، چون برای من مهم این است که در کارهای خود شرمنده مردم افغانستان نیستم. هیچ‌گاه برای کشور و مردم خود باعث سرافکنده‌گی نشده‌ام.

۸صبح: نحوه گزینش کمیشنران و نگاه آنان به حقوق بشر بیشتر جنجالی بود. مشکل در کجا بود؟ در قانون یا در ارگ؟

۸صبح: بزرگ‌ترین ناکامی‌ها در زمینه حقوق بشر در افغانستان طی ۲۰ سال گذشته چه بود؟

سیما سمر: هر رژیمی که از طرف مردم حمایت نشود و به زور مردم را وادار به اطاعت کند، دوام نمی‌آورد و مشروعیت هم پیدا نمی‌کند. اگر می‌توانست رژیم خلقی‌ها موفق می‌شد با کشتاری که انجام دادند. این مسأله نه‌تنها در افغانستان ثابت شده است، بلکه در تمام دنیا ثابت شده است. بزرگ‌ترین ناکامی فرهنگ معافیت، زورگویی و عدم حاکمیت قانونی بود که همه ناقضان حقوق بشر از آن حمایت می‌کردند.

۸صبح: بزرگ‌ترین دستاورد کمیسیون چه بود؟

سیما سمر: به نظر من کمیسیون ناکام نبود. طور مثال جا افتادن اصطلاح حقوق بشر، یکی از این موفقیت‌های کمیسیون بود. پیش از کار کمیسیون شکنجه در کشور عام بود. با ایجاد کمیسیون از شکنجه عام جلوگیری شد. میزان شکنجه بسیار پایین آمده بود، چون شکنجه یک عمل غیرانسانی و غیراسلامی است و از جمله جنایت‌های ضد بشری محسوب می‌شود.

۸صبح: نگاه شما به آینده حقوق بشر در افغانستان چه است؟

سیما سمر: متأسفانه وضعیت حقوق بشر در افغانستان تأسف بار است. حق ابتدایی نصف نفوس پامبال است. به دلیل این که دختر به دنیا آمده‌اند. در حالی که دین مبین اسلام با کلمه قرآ شروع شده است؛ اما زمام‌داران فعلی حق تعلیم را از نصف مردم افغانستان می‌گیرند. در مکه معظمه که مقدس‌ترین جای در بین مسلمانان است، روی هیچ زنی از اقوام مختلف از کشورهای مختلف پوشیده نیست؛ اما در افغانستان باید روی زنان پوشانیده باشد.

۸صبح: تداوم وضعیت موجود برای مردم افغانستان به‌طور خاص به وضع حقوق بشر و درکل برای جهان چه پیامدهایی خواهد داشت؟

سیما سمر: در جایی که ارزش‌های حقوق بشری پامبال شود، آنجا پیشرفت و صلح پایدار هیچ‌گاه نهادینه نمی‌شود. ختم جنگ صلح نیست. مردم افغانستان نیروی اصلی تغییر در کشور باید باشند و از حقوق و آزادی‌های خویش باید دفاع کنند و زنده‌گی با کرامت و بدون تبعیض برای هر انسان در افغانستان حق مسلم‌اس است.

۸صبح: از این‌که وقت‌تان را به این گفت‌وگو اختصاص دادید، سپاس‌گزاریم.

سیما سمر: زنده باشید.

۸صبح: نحوه گزینش کمیشنران و نگاه آنان به حقوق بشر بیشتر جنجالی بود. مشکل در کجا بود؟ در قانون یا در ارگ؟

۸صبح: بزرگ‌ترین دستاورد کمیسیون چه بود؟

سیما سمر: نحوه انتخاب کمیشنران متأسفانه بسیار جنجالی بود. در دوران هر دو رییس‌جمهور [حامد کرزی و اشرف غنی] براساس سلیقه‌های‌شان صورت می‌گرفت تا این‌که واقعاً براساس قانون و ارزش‌ها صورت گرفته باشد؛ اما در مقابل‌شان مقاومت هم صورت می‌گرفت. با آن‌هم تمام کمیشنران افراد معتقد به ارزش‌ها نبودند. در حالی که یک تعداد از همکاران ما افراد واقعاً معتقد به ارزش‌ها بودند. این کار تنها در افغانستان صورت نمی‌گیرد، بلکه در کشورهای دیگر هم متأسفانه رخ می‌دهد. این مسأله را برای توجیه وضعیت یادآوری نمی‌کنم، بلکه به‌عنوان یک مشکل مطرح می‌کنم.

۸صبح: شما هم در دوره آقای کرزی و مدتی را هم دوره آقای غنی رییس کمیسیون حقوق بشر بودید، دیدگاه کدام‌شان نسبت به کمیسیون و کار کمیسیون مبتنی بر اعتدالی ارزش‌های حقوق بشری بود؟

سیما سمر: البته آقای کرزی حداقل به‌گپ‌ها گوش می‌کرد؛ اما متأسفانه آقای غنی فکر می‌کرد که خودش همه چیز را می‌فهمد. حتا حاضر نبود که نظر دیگران را بشنود. می‌گویند از نظر روان‌شناسی افرادی که بسیار احساس ناامنی می‌کنند، فضای ترس را حاکم می‌کنند که هیچ‌کس نتواند گپ بزند. البته من در صورت حضور در بعضی مجالس گپ خود را می‌گفتم، به همین دلیل هم اطرافیان‌شان مانع حضور من در بعضی مجالس می‌شدند.

۸صبح: منظورتان از همه چیز فهمیدن آقای غنی چه است و نزدیکان او در کدام جلسات مانع حضور شما می‌شدند؟

سیما سمر: همان‌طوری که همه می‌دانند او در یک توهم دانایی کل قرار داشت. فکر می‌کرد همه چیز را می‌داند و ضرورت بر مشوره و راهکار و شنیدن نظرات دیگران ندارد. در حالی که وعده‌های زیاد برای بهبود حقوق بشر و کار کمیسیون داده بود، مانند تمام وعده‌هایش به مردم افغانستان، وعده‌اش برای بهبود حقوق بشر هم در سطح سخن باقی ماند.

۸صبح: بزرگ‌ترین موانع در راستای تطبیق حقوق بشر در ۲۰ سال گذشته چه بود؟

سیما سمر: مشکلات قبلاً گفته شد؛ اما من امیدوارم به آینده هستم. مردم افغانستان باید مسوولیت آینده کشور را به دوش بگیرند و صادقانه در پی

عقب‌گرد کشور در یک سال سلطه طالبان

مصطفی مدر



آزاد وقع نمی‌گذارند. صدها خبرنگار حرفه‌ای و کارمند رسانه‌ای از ترس جان خود از کشور فرار کرده‌اند و مطبوعات افغانستان عملاً در یک بحران به سر می‌برد. طالبان موسیقی را از تمام رسانه‌های افغانستان حذف کرده‌اند. بانوان گوینده و خبرنگاران باید با ماسک ظاهر شوند. نشر سریال که بخش کلانی از برنامه‌های رسانه‌های تصویری را در بر می‌گرفت، ممنوع شده است. سانسور خبر به‌شدت وجود دارد. طالبان به خبرنگاران و رسانه‌ها اجازه نمی‌دهند که از ولایاتی پنجشیر، بغلان، سرپل و تخار که مقاومت علیه طالبان وجود دارد، گزارش تهیه کنند. همین چند روز پیش لین دانیل، خبرنگار استرالیایی فارن‌پالیسی را از کشور اخراج کردند و همکاران محلی‌اش را به زندان انداختند.

براساس گزارش یوناما از ۱۵ اگست تا ۱۵ جولای، ۱۷۳ مورد روزنامه‌نگاران و کارمندان رسانه‌ها از سوی طالبان زندانی، قتل، بدمرطاری و تهدید شده‌اند. البته این ۱۷۳ مورد را یوناما ثبت کرده است که واقعیت بیشتر از این‌ها است. هنوز روزانه روزنامه‌نگاران از محدودیت، تهدید، بازداشت و ضرب‌و‌شتم در ولایات و مرکز گزارش می‌دهند. گزارشگران بدون مرز وضعیت آزادی بیان در سال گذشته را این‌گونه توصیف می‌کند: ۴۰ درصد رسانه‌های افغانستان بسته شده‌اند، ۶۰ درصد خبرنگاران بیکار شده‌اند، ۷۶ درصد خبرنگاران زن کارشان را از دست داده‌اند، در ۱۱ ولایت افغانستان هیچ خبرنگار زن حضور ندارد و ۸۵ درصد خبرنگاران زن تنها در کابل فعالیت دارند.

معارف و تحصیلات عالی

عبدالباقی حقانی، وزیر تحصیلات عالی و سیداحمد شهیدخیل، معین وزارت معارف طالبان از سوی سازمان ملل تحریم و ممنوع‌السفر هستند. معارف و تحصیلات عالی در یک سال حضور طالبان یک عقب‌گرد دردناک داشته است. طالبان تمام ساختارهای معارف و تحصیلات عالی افغانستان را دگرگون کرده‌اند و دستاوردهای گذشته را نمی‌پسندند. سرپرست وزارت تحصیلات عالی طالبان در نخستین روزهای کارش گفته بود از جوانانی که در ۲۰ سال گذشته تحصیل کرده‌اند، «نباید انتظار داشت و به درد ما نمی‌خورند». وزارت تحصیلات عالی طالبان در روزهای نخست دستور داد که در صنف‌های درسی بین پسران و دختران پرده نصب شود تا هم‌دیگر را نبینند.

حالا در دانشگاه کابل، روزهای جفت را دختران و روزهای تاق را پسران درس می‌خوانند. یعنی درس دانشجویان از شش روز در هفته به سه روز کاهش پیدا کرده است. بیشترین مضامین هم که خوانده می‌شود، ثقافت اسلامی با محتوای دیوبندی است. تحصیلات عالی طالبان یک مضمون جدید به نام نظام سیاسی اسلام معرفی کرده است. البته در گذشته هم نظام سیاسی اسلام در دانشگاه‌های افغانستان وجود داشت که نظریه‌پردازان آن اخوانی‌ها بودند و حالا بیشترین نظرات علمای دیوبندی مانند شاه‌ولی‌الله دهلوی، ابوالاعلی مودودی و ابوالحسن ندوی و دیگران تدریس می‌شود.

طالبان در دانشگاه‌های خصوصی و دولتی مضامین دینی را اضافه کرده‌اند. مثلاً در دانشکده‌های اقتصاد، انجیری و کمپیوترساینس مضامین تجوید و نظام اعتقادی اسلام می‌خوانند. در شش ماه نخست حکومت طالبان ۲۲۹ استاد فقط از دانشگاه‌های کابل، هرات و بلخ وظایف‌شان را ترک کرده و به بیرون از کشور رفتند و هنوز هم کانکور امسال برگزار نشده است. وضعیت معارف بحرانی‌تر و آشفته‌تر از تحصیلات عالی است.

نزدیک به سه میلیون دختر از آموزش محروم‌اند. افغانستان تنها کشوری در جهان است که دختران آن اجازه رفتن به مکتب را ندارند. طالبان می‌گویند که علما در مورد رفتن دختران به مکتب، اختلاف دارند. طالبان از نخستین روز حضورشان، به دختران بالاتر از صنف ششم اجازه تعلیم ندادند. بخش کلان و مهم معلمان افغانستان را بانوان تشکیل می‌دادند. بیش از نیم معلمان شهر کابل، زن بودند. طالبان تمام تمرکشان روی مضامین دینی است و باور دارند که ذهن اکثریت جوانان در نظام جمهوری فساد شده است و لازم است دوباره ذهنیت‌سازی شوند. این مورد را وزیر امر به معروف طالبان در سفر به ولایت بامیان نیز بیان کرد. نصاب مکاتب دگرگون شده است و حوزه‌های تعلیمی در کابل به مکاتب دستور کتبی داده‌اند که فرائض وضو و نماز را از صنف اول تا صنف دوازدهم به دانش‌آموزان تدریس کنند.

طالبان قدرت را از طریق زور به دست آورده‌اند و به هیچ مکانیسمی که از شهروندان افغانستان کسب مشروعیت داخلی کنند، باور ندارند. پس از به قدرت رسیدن طالبان و تشکل کابینه موقت، جهان حاضر نشد که حکومت این گروه را به رسمیت بشناسد. طالبان پس از مذاکرات دوحه و امضای پیمان با ایالات متحده آمریکا و ایجاد رابطه با کشورهای منطقه، تصور می‌کردند که حکومت‌شان به رسمیت شناخته می‌شود؛ اما حالا که یک سال از سلطه این گروه می‌گذرد، هیچ یک از کشورهای غربی و منطقه حاضر نیست که رژیم این‌ها را به رسمیت بشناسد.

می‌خواندند.

وقتی پس از حضور طالبان زنان جنبش خیابانی و اعتراضی را راه انداختند، از سوی طالبان سرکوب شدند و به بی‌رحمانه‌ترین شکل مورد شکنجه قرار گرفتند. بیشترین فرمان‌های امر به معروف در مورد زنان صادر شده است، از جداسازی و پرده گرفتن صنف‌های دانشگاه تا ماسک زدن اجباری بانوان در رسانه‌های تصویری و منع سفر زنان بدون محرم. قوانین طالبان صحنه را چنان برای زنان تنگ کرده است که از افغانستان زندانی برای زنان ساخته‌اند؛ زندانی که روزنه‌هایی از آن به نظر نمی‌رسد.

گزارش‌های تکان‌دهنده‌ای از سوی نهادهای حقوق بشری و سازمان ملل ارایه شده که نشان می‌دهند زنان وضعیت بسیار وخیمی در رژیم طالبان دارند. حتا در یکی از فرمان‌های طالبان آمده است که زنان بدون محرم به بیرون از کشور سفر کرده نمی‌توانند. این در حالی است که بیشتر فرماندهان طالبان در یک سال گذشته عروسی دوم و سوم کرده و اکثراً دختران جوان و نوجوان را به زور و اجبار به عقد خود درآورده‌اند. طالبان به حضور زنان در هیچ بخش جامعه باور ندارند و نقش زن در زنده‌گی را تنها به خانه‌داری و فرزندآوری خلاصه می‌کنند.

آزادی بیان

در ۲۰ گذشته یکی از دستاوردهای کلان دولت و مردم افغانستان، آزادی بیان و آزادی مطبوعات بود که به آن افتخار می‌کردند. گفته می‌شد آزادی بیانی که در افغانستان وجود دارد، در میان کشورهای منطقه بی‌نظیر است. اما با آمدن طالبان، آزادی بیان صدمه کلان دید و این دستاورد مهم با محدودیت‌های هدف‌مند و سیستمیک مواجه شد. گردش اطلاعات در افغانستان به حداقل رسیده است. رسانه‌های آزاد و خصوصی دسترسی به اطلاعات ندارند و سخنگویان طالبان حاضر نیستند در مورد حوادث و اتفاقات جزئیات ارایه کنند. به خبرنگاران و رسانه‌ها اجازه داده نمی‌شود که از عملکرد طالبان خبر تهیه کنند. طالبان از تلویزیون ملی و آژانس اطلاعاتی باختر به‌عنوان بازوهای تبلیغاتی رژیم استفاده می‌کنند و به مطبوعات

شده بود یا هم شماری از قوانینی که از گذشته‌ها وجود داشت، لغو شد.

ساختارهای قانونی که شیوه حکومت‌داری را تفکیک می‌کرد، مانند کمیسیون اصلاحات اداری و خدمات ملکی، کمیسیون نظارت بر تطبیق قانون اساسی، ارگان‌های محلی که حکومت‌داری محلی را مدیریت می‌کنند، کمیسیون حقوق بشر، پارلمان و کمیسیون‌های انتخابات با فرمان ملا هبت‌الله، رهبر طالبان، لغو شد و افغانستان اکنون در یک خلای قانونی کلان به سر می‌برد. طالبان در روزهای نخست حکومت‌شان بحث تطبیق قانون اساسی ۱۳۴۳ زمان ظاهرشاه با حذف فصل پادشاه و موارد خلاف شریعت را پیش کشیدند، اما در عمل چنین چیزی اتفاق نیفتاده است.

تمامی تصامیم کلان براساس سلیقه فرد اول طالبان هنوز از چهارش رونمایی نشده است، گرفته می‌شود. تصامیم در سطح ادارات هم گنگ و مبهم است. در رأس اکثریت اداره‌های سیاسی، مدیریتی، تخنیکی و تخصصی ملاهای بی‌سواد و کم‌سواد طالبان قرار دارند که از قوانین و حکومت‌داری چیزی سر در نمی‌آورند. طالبان ساختار و قوانینی که در ۲۰ سال گذشته و پیش از آن توسط قانون‌گذاران و متخصصان حقوقی ساخته شده و میلیون‌ها دالر روی آن‌ها هزینه شده است را به یک‌باره‌گی از میان برده‌اند و تمام ادارات افغانستان در سردرگمی عجیبی به سر می‌برند.

وضعیت زنان

بیشترین آسیب را از به قدرت رسیدن طالبان، زنان افغانستان تحمیل کرده‌اند. طالبان از نخستین روزهایی که قدرت را غضب کرده‌اند، زنان را در ادارات دولتی و خصوصی محدود کرده و در اکثریت ادارات دولتی به زنان اجازه کار نداده‌اند. وزارت زنان که پایگاه حقوقی و سیاسی زنان به شمار می‌رفت، با فرمانی لغو شد و به جای آن وزارت امر به معروف و نهی از منکر را اساس گذاشتند. دختران بالاتر از صنف ششم را به مکتب نماندند. طبق آمار وزارت معارف زمان جمهوری، نزدیک به سه میلیون دانش‌آموز دختر از صنف هفتم تا دوازدهم در مکاتب خصوصی و دولتی افغانستان درس

در ۱۵ اگست سال گذشته روزهای سیاه و تاریک برای افغانستان رقم خورد. نظام جمهوریت که خون هزاران انسان و تلاش بی‌وقفه جامعه جهانی صرف آن شده بود، فروپاشید و طالبان قدرت را تصاحب کردند.

در جریان مذاکره قطر، روایت‌هایی از سوی شماری از حلقات داخلی و خارجی و رسانه‌ها بر ساخته شده بود مبنی بر این‌که گویا طالبان تغییر کرده‌اند، دیگر آن گروه خشونت‌پیشه دهه هفتاد نیستند، انعطاف‌پذیرتر شده و به حقوق زنان، آزادی بیان و رسانه‌ها و حق آموزش دختران تمکین می‌کنند. این روایت خوش‌بینانه در ذهن مردم و مقام‌ها نقش بسته بود که اگر طالبان دوباره حاکم شوند، با تغییراتی که در ۲۰ سال گذشته اتفاق افتاده است و مردم به آگاهی رسیده‌اند، طالبان ناگزیرند این حقیقت را بپذیرند که روزگار و جامعه و مردم با افغانستان دهه ۹۰ تفاوت دارد. در این مقاله می‌خواهیم عقب‌گرد افغانستان در یک سال گذشته را به بررسی بگیریم که با حاکم شدن طالبان چگونه افغانستان دوباره یک عقب‌گرد وحشتناک را تجربه کرده است. در این نوشته به پنج موضوع مهم پرداخته شده است: مشروعیت بین‌المللی طالبان، وضعیت زنان، آزادی بیان، خلای قانون اساسی و وضعیت معارف و تحصیلات عالی.

مشروعیت بین‌المللی

طالبان قدرت را از طریق زور به دست آورده‌اند و به هیچ مکانیسمی که از شهروندان افغانستان کسب مشروعیت داخلی کنند، باور ندارند. پس از به قدرت رسیدن طالبان و تشکل کابینه موقت، جهان حاضر نشد که حکومت این گروه را به رسمیت بشناسد. طالبان پس از مذاکرات دوحه و امضای پیمان با ایالات متحده آمریکا و ایجاد رابطه با کشورهای منطقه، تصور می‌کردند که حکومت‌شان به رسمیت شناخته می‌شود؛ اما حالا که یک سال از سلطه این گروه می‌گذرد، هیچ یک از کشورهای غربی و منطقه حاضر نیست که رژیم این‌ها را به رسمیت بشناسد.

کشورهای غربی در مجموع سفارت‌خانه‌های خود را در کابل بسته‌اند و افغانستان را تحت رژیم طالبان فاقد دولت قانونی و رسمی می‌دانند. آن‌ها تاکنون هیچ دیپلماتی از طالبان را نپذیرفته‌اند. چند کشور همسایه افغانستان سفارت‌های‌شان در کابل نیمه‌فعال است و تعاملات محدود با طالبان دارند. آن‌ها هم هنوز آماده به رسمیت‌شناسی طالبان نیستند. به نظر می‌رسد که طالبان هیچ‌یک از مولفه‌های مشروعیت را ندارند. به زبان دیگر، طالبان نه مقبولیت داخلی کسب دارند و نه مشروعیت خارجی.

طالبان در دوحه تعهد کرده بودند که به گروه‌های تروریستی به‌ویژه القاعده اجازه حضور و فعالیت نمی‌دهند و از افغانستان هیچ کشور همسایه، منطقه و جهان تهدید نمی‌شود. در عمل اما دیده شد که رهبر القاعده، ایمن الظواهری، در چندقدمی ارگ ریاست جمهوری بودباش داشته است. طالبان در نخست این مورد را کتمان می‌کردند و سپس آن را خلای اطلاعاتی عنوان کردند. تمام گروه‌های تروریستی منطقه، از طالبان پاکستانی تا جنبش ترکستان شرقی، تندروان آسیای مرکزی و افراط‌گرایان را طالبان به میزبانی می‌کنند.

در یک سال گذشته با پاکستان، ایران، اوزبیکستان، تاجیکستان و ترکمنستان بارها درگیری مرزی داشته‌اند و به مرزبان کشورهای همسایه آتش گشوده‌اند. همچنان شماری از چهره‌های مطرح کابینه طالبان در فهرست تروریست‌های بین‌المللی قرار دارند، به شمول وزیر داخله و رییس بانک مرکزی این گروه. با توجه به عملکرد یک‌ساله این گروه، به رغم تعهداتی که به آمریکا داده است، به رسمیت شناختن طالبان از سوی جهان و کسب مشروعیت بین‌المللی این گروه بعید به نظر می‌رسد.

خلای قانون اساسی و فروپاشی ساختارهای حقوقی

در زمان جمهوریت دو جرگه مشورتی در کابل برگزار شد؛ یکی برای خواسته‌های مردم افغانستان که چه را در مذاکرات با طالبان مطرح کنند و دومی هم در مورد رهایی زندانیان خطرناک طالبان. اعضای جرگه تاکید داشتند که بخشی از قانون اساسی افغانستان به‌ویژه فصل دوم آن حفظ شود. فصل دوم قانون اساسی افغانستان باید حفظ شود، زیرا خط سرخ مردم است. طالبان با به قدرت رسیدن، قانون اساسی افغانستان را لغو کردند و سایر قوانین که در ۲۰ سال گذشته ایجاد

روایتی

این نوشته من و خیلی‌های دیگر را به روزهای تلخی که طی یک سال گذشته همیشه همراه لحظات‌مان بوده است، می‌برد. روزی که در خاطره زنده‌گی بسیاری از مردم افغانستان به نام «روز سیاه» ثبت شده است.

زرمه آمدن طالبان به صورت جدی از ماه جولای سال گذشته آغاز شد. زمانی که جنگ در بسیاری از ولایات افغانستان تشدید یافته بود و جنگ‌جویان طالب تقلای زیادی برای نبرد با نیروهای امنیتی افغانستان می‌کردند. در گوشه‌کنار شهر از داخل تاکسی گرفته تا محیط‌های کاری و هر جایی که چند نفر دور هم جمع می‌شدند، حرف، حرف پروسه صلح، آمدن طالبان، چطور کنار آمدن دولت، جنگ در حال جریان که روزبه‌روز آتش‌اش گسترده‌تر می‌شد و صحبت‌هایی از این قبیل بود.

البته کمتر کسی در این زمان به سقوط کامل نظام فکر می‌کرد.

بگذارید با نقل قول و دیداری کوتاه با زلمی خلیل‌زاد نوشته‌ام را ادامه بدهم.

در ماه جون سال گذشته با تیم ملی فوتبال افغانستان برای حضور در مرحله نهایی انتخابی جام جهانی و جام ملت‌های آسیا در قطر حضور داشتیم. هیأت مذاکره‌کننده افغانستان و زلمی خلیل‌زاد در بازی نهایی افغانستان برابر هند برای تماشا و تشویق تیم ملی به استادیوم جاسم بن حمد شهر دوحه آمده بودند.

بعد از ختم مسابقات در تاریخ ۱۶ جون با گروهی از بازی‌کنان تیم ملی که در افغانستان زنده‌گی می‌کردند، دوحه را به مقصد کابل ترک کردیم. در سالن ترانزیت فرودگاه دویی، زلمی خلیل‌زاد را تک‌وتنها و در حالی که یک کلاه پیک گرمی‌رنگ به سر داشت، دیدیم. او همراه ما با یک پرواز از قطر به دویی آمد و به احتمال زیاد با ما در یک پرواز روانه کابل بود. پس از عبور از دستگاه اسکن، در موقع بستن کمربند با خلیل‌زاد چند دقیقه‌ای حرف زدیم. او با ما عکس گرفت. وقتی کیفاش را دور گردن‌اش انداخت با لحنی نه‌چندان جدی و با خنده از او پرسیدم:

داکتر صاحب، صلح چطور میشه؟ میایه بخیر یا نه؟ با خنده گفت: ها میایه، مجبور است بیایه، ولی جنگ میشه، خوده هوش کنین.

دقیقاً عین کلمات را گفت و رفت.

در ماه‌های جون و جولای، انگیزه مردم برای ترک افغانستان چند برابر از قبل شده بود.

عده‌ای هم بودند که پیش‌روی طالب را جدی نمی‌گرفتند. نمی‌دانم، شاید مثل من، دل‌شان به نظامی که ۲۰ سال تمام در کنار ابرقدرتی مثل امریکا و قدرت‌های دیگر جهان تشکیل یافته بود، خوش بود و از همه مهم‌تر به نیروهای امنیتی افغانستان که انصافاً قدرت و انسجام درخور ستایشی پیدا کرده بودند و حتا بدون حمایت نظامی نیروهای امریکایی توانایی مدیریت جنگ‌ها را داشتند.

تحلیل دیگر این بود که این جنگ‌ها بهانه‌ای است که طالب وارد حکومت شود. همان‌طور که حکمتیار آورده شد و آب از آب تکان نخورد، طالب هم می‌آید.

پنج‌شنبه، ۱۲ آگست

حوالی ساعت ۴ عصر است. تقریباً روزهایم گره خورده بود با اتفاقات داخل گروه‌های واتساپ و خبرهای لحظه‌به‌لحظه رسانه‌های خبری.

ناگهان دیدم گروهی که در آن چهره‌های مختلفی از جمله وزرا، وکلای پارلمان، استادان، فعالان مدنی و خبرنگاران عضو بودند و در طی چند هفته گذشته به دشت داغ و پربحث مبدل شده بود، در حال منحل شدن است.

اعضا یکی پس از دیگری یا از گروه خارج می‌شوند یا هم مدیر گروه در حال خارج کردن افراد است. به محض اینکه خودم از گروه حذف شدم، وارد فیس‌بوک شدم. تقریباً در ظرف پنج دقیقه سه ویدیوی مشابه را دیدم که طالبان وارد شهر هرات شدند. اولی جنگ‌جویانی را نشان می‌داد، در حالی که هوایی شلیک می‌کردند از مقابل مسجد جامع عبور می‌کردند و به سوی فرماندهی پولیس می‌دویدند.

ویدیوی دوم حضورشان در قلعه اختیارالدین، فرماندهی پولیس و کم‌کم حضور در ساختمان ولایت.

آن لحظات تلخ و پر از تلخ کامی از شهری که من متعلق به آن هستم، آن قدر سیاه و آزاردهنده است که هرگز به ساده‌گی از ذهن من و تمام مردم هرات پاک نخواهد شد.

شنبه، ۱۴ آگست

شاید باور نکنید، اما در میدان هوایی تاشکند نشستام تا به افغانستان برگردم. بله در حالی که بسیاری از مردم تقلای بیرون شدن از کشور را می‌کردند، من که چند هفته پیش به تاجیکستان و اوزبیکستان سفر کرده بودم و شب تلخ سقوط هرات را در میدان هوایی تاشکند سپری کرده بودم، منتظر بودم تا به کابل برگردم.

برنامه‌ام این بود که همانند خیلی‌های دیگر که فکر می‌کردند افغانستان دیگر جای زنده‌گی نیست، برگردم،

- فیروز مشعوف**

از روزهای سیاه آگست

از کارم استعفا بدهم و برای همیشه سرزمین مادری‌ام را برخلاف خواسته قلبی‌ام ترک کنم.

هرات و چند شهر دیگر افغانستان به صورت کامل در اختیار طالبان است. جنگ‌جویان طالب با امیر اسماعیل‌خان عکس یادگاری می‌گیرند و فضای مجازی پر شده از ترس و وحشت.

حس عجیبی داشتم. با خود می‌گفتم چرا دارم برمی‌گردم؟ اگر کسی در شرایط من باشد، شاید در همین فرودگاه تاشکند خود را تسلیم پولیس کند، اما برنگردد. دلایل منطقی و قانع‌کننده هم کم نیست. واقعاً من چرا دارم برمی‌گردم؟

از کابل خبرهای ضد و نقیض زیاد می‌رسد. قرار بود اشرف غنی روز شنبه در یک پیام تصویری با مردم صحبت کند. کابل به خوبی می‌دانست که سقوط هرات یعنی سقوط افغانستان. برای همه سوال بود که پیام غنی حامل چه صحبت‌هایی است.

حس این‌که اوضاع در کابل به‌هم بریزد و حتا پرواز به سوی تاشکند هم انجام نشود هم در دلم بود. در کل لحظات پر التهابی بود.

از داخل سالن انتظار میدان هوایی تاشکند، نشست و برخاست هواپیماها دیده می‌شود. دیرتر از همیشه، هواپیمای ایرباس کام‌ایر، همان هواپیمایی که روز ۱۶ آگست مردم از سر و کله اش بالا رفتند، در باند پرواز تاشکند نشست کرد.

در مسیر کابل-تاشکند این هواپیمای ۳۴۰ نفری خیلی کم رفت‌وآمد می‌کند.

بعد ها گفتند که این هواپیما حامل شمار زیادی از چهره‌های سیاسی، وکلای پارلمان، خبرنگاران و دیپلمات‌های اوزبیکستان بوده و آنان را به تاشکند انتقال داده بوده است.

بعد از یک ساعت از مسافران کابل خواسته شد که به سمت دهلیز برای سوار شدن به هواپیما حرکت کنند. در راهرو سوار شدن به هواپیما دیدم که من و چند تن دیگر (شاید ۱۵ تن) هستیم که قصد برگشت به کابل را داریم. حس عجیبی بود. سوار هواپیما شدیم که پیام ویدیویی اشرف غنی در فیس‌بوک دست‌به‌دست می‌شد. آماده پرواز بودیم. حتی خدمه پرواز همزمان با ما در حال تماشای پیام ویدیویی اشرف غنی بود.

پیامی که هیچ نداشت؛ جز همان حرف‌های همیشه‌گی و دروغ‌های تکراری.

وقتی هواپیما پرید، مهمان‌دار کام‌ایر وقتی سان‌دویچ بی‌مزه‌اش را به من داد، با چهره‌ای کاملاً آشفته و در حالی که معلوم بود، تمام امیدهایش را از دست داده، به من گفت: «کجا میری خودت؟ کلگی بیرون میشه؟ تو برمی‌گردی؟»

به او نگاهی کردم و پرسیدم: «کابل کو خیرتی است؟» او گفت: «شهر را وحشت گرفته، کل سفارت‌خانه‌ها بسته شده، اینمی آخرین طیاره کام‌ایر خاد بود، طیاره که آمد

پر بود از کارتن کلانا، حالی خالی پس می‌ریم.»

ساعت نزدیک‌های ۴ عصر بود که به کابل رسیدم. مسافران اندکی که در داخل هواپیما باهم بودیم با ناامیدی به هم نگاه می‌کردیم. فرودگاه کابل آن جنب‌وجوش همیشه‌گی را نداشت. پولیسی که پاسپورت‌م را مهر زد به من گفت: «بیدار خوب وقتی برگشتی!»

در خلوتی عجیب و در حالی که شهر بوی وحشت و ناامیدی می‌داد، وارد پارکینگ میدان شدم. تکسی گرفتم و به سمت خانه‌ام در قلعه فتح‌الله حرکت کردم.

داخل راه راننده تاکسی گفت بیدار از کجا آمدی؟ گفتم اوزبیکستان. گفت وطن‌دوست هستی که آمدی یا مجبور بودی؟ گفتم چرا؟ گفت کل چیز خلاص است. طالبان به کمپنی رسیدند.

سکوت کردم. به خیابان نگاه می‌کردم. به شهری که قرار است چند ساعت بعد اتفاقات تلخی را در خود جای دهد. به درختان صبور کابل که درین سال‌ها چه چیزها که ندیدند.

با حسی که هیچ وقت بعد از پایان سفرهایم نداشتم، به خانه رسیدم. زیرا بازگشت به خانه و وطن همیشه پس از پایان سفر شیرین است؛ اما این بار بوی وحشت و ناامیدی می‌داد.

دقیق یادم هست، به همسرم که صبح از ترکیه به کابل رسیده بود، گفتم: «وقت زیادی نداریم. من باید بروم یکی از دوستانم را ببینم و بعد از دیدن او تصمیم نهایی را برای رفتن از افغانستان بگیریم.»

همان شب در کافه‌ای در قلعه فتح‌الله با یکی از دوستانم که در دولت کار می‌کرد دیدار کردم. او علاقه‌مند بود از فضای زنده‌گی مهاجرتی در تاجیکستان از من بشنود و من نیز علاقه‌مند بودم از او بشنوم در دستگاه حکومت و مذاکرات دوحه چه می‌گذرد. او از چهره‌های نزدیک به دستگاه حکومت بود و از ریز و درشت توافقات دوحه اطلاعات موثقی داشت.

دیدار من با او شام شنبه ۱۴ آگست انجام شد. او خیلی صریح به من گفت که اگر میتوانم تا چهارشنبه کشور را ترک کنم که اوضاع خیلی به‌ههر‌ریخته است. طالبان

علاقه‌ای برای تفاهم و تشکیل حکومت مشارکتی ندارند و سقوط شهرها یکی پس از دیگری تمام معادلات را برهم زده است. هیچ کسی نمی‌فهمد چه می‌شود. فقط می‌دانم که تا چهارشنبه همه چیز برهم می‌ریزد.

به خانه برگشتم و با شماری از همکارانم و دوستان نزدیک خبرنگارم به تماس شدم. در این شرایط تماس گرفتن، مشورت کردن و کمک کردن بهترین راه حل بود. هرچند هر کسی کوشش می‌کرد دری را به روی خودش و خانواده‌اش باز کند تا از افغانستان فرار کند.

غذای شب را می‌خوردیم که خانواده‌ام از هرات تماس گرفتند که در فیس‌بوک خوانده‌اند، گویا در زندان پل چرخی شورش شده است و زندانیان یا به فرار گذاشته‌اند. این خبر با توجه به اینکه در سایر ولایات ابتدا زندانیان آزاد می‌شدند و سپس شهر سقوط می‌کرد، کمی شوکه‌کننده بود. آن‌هم برای کابل؛ شهری که خطرناک‌ترین زندانیان طالب و داعش در آن زنده‌گی می‌کردند و تشنه انتقام بودند.

بعضی اوقات احساس می‌کردم طالبان از این‌که مردم در این سال‌ها زنده‌گی‌های راحت و مدرنی داشتند و آن‌ها در کوه‌ها و اطراف زنده‌گی می‌کردند، نه خوب خورده‌اند، نه خوب پوشیده‌اند، نه سفری رفته‌اند، بلکه از زنده‌گی مدرن امروزی محروم شده‌اند، پس حاضرند خوشی‌ها را از مردم بگیرند؛ همیشه از این دیوار فرهنگی بین مردم و طالب هراس داشتم.

دقایقی بعد، امرالله صالح خبر را رد کرد. نمی‌دانم چرا؟ ولی با وجودی که مقالی نمی‌شد به مقامات افغانستان اعتماد کرد، یک پیام که همه چیز عادی و نرمال است، در آن شب و روزهای سخت آرامش لحظه‌ای عجیبی به آدم می‌داد.

صبح یک‌شنبه، ۱۵ آگست

داغ‌ترین بحثی که در صفحات اجتماعی رد و بدل می‌شد، بحث کناره‌گیری اشرف غنی و انتخاب علی‌احمد جلالی به‌عنوان رییس‌جمهور موقت و انتقال قدرت بود. شماری می‌گفتند که نماینده‌گان طالب در ارگ با غنی جلسه دارند. موضوع بعدی سفر هیأت مذاکره‌کننده به دوحه برای تسلیمی دولت بود. شماری از چهره‌های سیاسی دیگر هم عکس‌شان در هواپیمای PIA پاکستان بیرون شد که برای گفت‌وگو با مقامات همسایه پر سروصداى افغانستان عازم این کشور هستند.

حدس و گمان همه بر این بود که اتفاقاتی در راه است، زیرا هیچ چیز عادی نیست.

برای برداشت مقداری پول که در بانک داشتم از خانه خارج شدم.

نام روز محشر را بارها شنیده بودم. خیابان‌های کابل چنین حالتی داشت. ساعت نزدیک به ۱۱ قبل از ظهر بود.

موتر را به علت ازدحام ترافیک بیرون نکردم و ترجیح دادم از قلعه فتح الله تا شهرنو پیدای بروم.

صدای پایین کشیدن کرکره‌های دوکان‌ها، فرار زنان، ترافیک‌های شلوغ، هرج‌ومرج بین مردم، صدای هارن موترهای مدل‌بالا از ترس گیر ماندن در ترافیک وحشتناک، موترهای پولیسی که از ترس خلاف جهت حرکت می‌کنند، سربازی که بدون سلاح می‌دود و حین فرار کوشش می‌کند لباس‌های نظامی‌اش را از تنش بیرون کند، صدای مردمی که می‌گویند طالبان وارد شهر شدند، در کوته‌سنگی دیده شدند و در نهایت دختری که از کنارم گذشت و به پدرش پشت تلفن گفت: «پدر، اینه نزدیک خانه هستم، ورخطا نشین.»

نزدیک بانک که رسیدم، انبوهی از جمعیت را دیدم که برای داخل شدن به بانک تقلا می‌کردند. خودبه‌خود با دیدن وضعیت و اتفاقاتی که در مسیر راه دیده بودم، از ورود به بانک منصرف شدم. بعد از این‌که پولیس بانک برای متفرق کردن مردم شروع به شلیک هوایی کرد، نظم منطقه کاملاً به هم ریخت و مردم با صدای شنیدن شلیک، پا به فرار گذاشتند.

با سرعت و در حالی که منتظر یک اتفاق تلخ بودم، به خانه برگشتم. چند دقیقه بعد ذبیح‌الله مجاهد توییت کرد که طلبان قصد ندارند وارد شهر کابل شوند.

این خبر به سرعت در صفحات اجتماعی دست‌به‌دست شد. هر دم از داخل ارگ خبرهای متفاوتی به گوش می‌رسید، در فیس‌بوک یک چیز، داخل گروه‌های خبری چیزی دیگری.

البته ما در آن لحظات غافل بودیم که طالبان دیگر به فکر مصالحه و تشکیل حکومت مشارکتی نیستند؛ زیرا شهرها بدون درگیری به دست‌شان افتاده بود، والی‌ها و قومندان‌ها مثل آب خوردن ولایات را تقدیم‌شان می‌کردند. به سربازان و نیروهای امنیتی تا دندان مسلح افغانستان دستور داده می‌شد که نجنگند و از همه مهم‌تر جنگ‌افزارهای‌شان را تسلیم طالبان کنند. با چنین وضعیتی، طبیعی بود که دیگر مذاکره‌ای در کار نباشد. زیرا آنان ۹۰ درصد افغانستان را تسخیر کرده بودند. این وسط ما دل خوش به چیزهایی بودیم که به قول معروف: زهی خیال باطل!

ساعت نزدیک به ۲ بعد از ظهر بود که یکی از دوستان خبرنگار در گروه نوشت: ارگ ریاست جمهوری تخلیه شده، پی‌پی‌اس (تیم حفاظت رییس‌جمهور)

سلاح‌های‌شان را گذاشته و کارمندان ارگ در حال فرارند. این گفته‌ها را از یکی از دوستان‌ام در اداره امور نیز لحظاتی بعد شنیدم.

در همین حس و حال وحشتناک بودم که لینک یک روزنامه تاجیکی برابم رسید که اشرف غنی دقایقی پیش کابل را ترک کرده و به تاجیکستان فرار کرده است. جالب این‌جا بود که این خبر به نقل از یکی از دوستان خبرنگارم که در آن زمان در دفتر فاضلی، رییس اداره امور، کار می‌کرد، نوشته شده بود.

دست بر قضا در مستجر آنلاین بود. از او پرسیدم تو مصاحبه کردی؟ گفت بله. گفتم نفر اول رفت؟ گفت: بله؟ گفتم به چشم دیدی؟ گفت: بله.

فکر کنم می‌توانید تصور کنید در آن لحظه بر من و امثال من که این خبر را شنیدند، چه گذشته است.

دقایقی بعد داکتر عبدالله ویدیویی پست کرد و خبر فرار اشرف غنی را تأیید کرد.

کرزی نیز ویدیویی پست کرد و از طالبان خواست تا امنیت مردم را برقرار کنند.

هرج‌ومرج به اندازه‌ای در کوچه و خیابان و در فضای مجازی زیاد شد که قوت تصمیم‌گیری و واکنش برای همه سخت شده بود. افکار زیادی به سراغ‌مان می‌آمد. ولی مهم این بود که چه می‌شود. بعضی‌ها را می‌دیدیم که خود را برای مرگ و احتمال هر چیزی آماده کرده بودند.

در این موقع بیشترین چیزی که من را آزار می‌داد و هر دم توسط دوستان نزدیک و خانواده‌ام به من تأکید می‌شد و مثل پتک بر سرم می‌خورد، این بود که چرا به افغانستان برگشتم؟ آن‌هم شب سقوط هرات و دو روز قبل از سقوط کابل.

شب شده است. ویدیوی حضور طالبان در ارگ ریاست جمهوری را می‌بینم. چند بار به صورت‌م زدم گفتم شاید این‌ها همه خواب باشد.

آن شب سوالی که تا هنوز کسی جوابش را نگرفته است را همه از هم می‌کردیم.

چطور یک نظام ۲۰ ساله به دست جنگ‌جویانی که با موترسایکل آمده بودند، سقوط کرد؟

دقایقی بعد ذبیح‌الله مجاهد بیانیه داد که طالبان با مردم عادی و حتی نظامیان کاری ندارند و به هیچ‌کسی آسیبی نخواهد رسید و آنان برای جلوگیری از غارت اموال مردم بعد از فرار غنی مجبور شدند، وارد شهر کابل شوند.

آن شب از درگیری و کشتار مردم خیلی می‌ترسیدم. صدای شلیک گلوله هر از گاهی در خیابان‌های شهر شنیده می‌شد، اما واقعیت این است که زمان در حال گذر است و شب سیاه ۱۵ آگست، سرانجام صبح شد.

همان شب ویدیویی دیدم از هجوم مردم به سمت میدان هوایی کابل.

ناگهان یادم آمد که نیروهای امنیتی امریکایی در میدان هوایی کابل حضور دارند. نمی‌دانم با وجودی که می‌دانستم این نیروها هیچ کمکی برای آرامش مردم داخل کابل نخواهند کرد، اما احساس می‌کردم هنوز یک دلگرمی برای نترسیدن از طالب در کابل وجود دارد.

ویدیوهای هجوم مردم به سمت میدان هوایی حیرت‌زده‌ام می‌کرد. فرمایش در صفحات اجتماعی عکس هجوم مردم به سمت هواپیمایی را دیدم که روز قبل‌اش با آن از تاشکند به کابل آمده بودم. حس عجیبی داشتم و تا اکنون هم که به آن عکس نگاه می‌کنم، تمام آن لحظات جلوی چشم‌ام می‌آید.

داستان را کوتاه می‌کنم به شب و روزهای پایانی ماه آگست.

هواپیماهای بی‌سرنشین امریکایی در این ۱۵ شب هر شب بعد از ساعت ۱۰ بر فراز آسمان کابل پرواز می‌کردند و تا سپیده‌دم گشت می‌زدند.

باز هم نمی‌دانم چرا حضور این هواپیما آرامش‌دهنده بود و حتا هواپیمایی‌های نظامی که هر نیم‌ساعت یک بار از باند میدان هوایی کابل پرواز می‌کردند نیز به من آرامش می‌داد.

۳۱ آگست شده است. شب‌ها دیر می‌خوابم. ناگهان متوجه شدم که بالن امنیتی سفیدرنگی که همیشه در آسمان کابل از سوی سفارت امریکا کنترل می‌شد و هر شب از نمای بالکن خانه‌ام نمایان بود، دیگر نیست. حس عجیبی داشتم. با خودم گفتم در این سال‌ها حتا یک بار هم نشده این بالن نباشد.

ساعت ۱۲ و ۲۵ دقیقه بامداد بود. از بیرون صدای تیراندازی شنیدم. دم‌به‌دم صدای تیراندازی از اطراف کابل بیشتر می‌شد. یکی نوشت در ارگ ریاست جمهوری جنگ جریان دارد و داعش حمله کرده است. یکی نوشت طالبان با نیروهای امریکایی در میدان هوایی درگیر شده‌اند که این بخشش خیلی وحشتناک بود؛ اما بعد از چند دقیقه ذبیح‌الله مجاهد نوشت که این شلیک ها شادپانه است؛ زیرا آخرین هواپیمایی نیروهای امریکایی کشور را ترک کرد و طالبان شادپانه شلیک می‌کنند.

از این‌که قرار نیست جنگی شود و خونی ریخته شود، آرام شدم؛ اما حسی دل‌تنگی عجیبی من را گرفت. پرواز آخرین هواپیمای امریکا، فرار اشرف غنی و مقامات بلندپایه حکومت، یعنی ختم همه چیز. این یعنی ما با طالبان تنها شدیم.

در آستانه نخستین سالگرد سقوط هرات قرار داریم. سقوط شوکه‌آور که زنده‌گی همه را دگرگون ساخت. برای نظامیان طالبان این دگرگونی پیروزی نام داشت، اما برای دیگران شکست. یکی کارش را از دست داده بود و دیگری تجارتش و عده‌ای هم در کنار از دست دادن ها، نگران آبرو و جان خود نیز بودند. شهر در سکوت و مردم هراسان. عده‌ای که توانستند رفتند و برای عده‌ای دیگر نه راهی برای رفتن وجود داشت و نه جایی برای ماندن.

با سقوط سریع و بیهم ۱۷ ولسوالی از ۱۹ ولسوالی هرات، این شهر عملاً در محاصره تنگ طالبان قرار گرفته بود، فقط مراکز دو ولسوالی، انجیل و گذره، که در مسیر خیابان عمومی میدان هوایی الی مرکز هرات قرار دارند، تحت کنترل نظامیان و قوت‌های مردمی باقی مانده بود. سکوت عجیب در شهر حکم‌فرما شده بود. تعداد اندکی مردم که در کوچه و خیابان‌ها دیده می‌شدند، هراسان سعی داشتند که سریع‌تر به خانه‌های‌شان برگردند. شهروندان هرات که پیش از این فقط از نحوه حاکمیت خشن طالبان در اطراف شنیده بودند، اکنون خطر حاکم شدن طالبان بر ولایت‌شان را از نزدیک حس می‌کردند. اسماعیل خان، فرمانده پیشین جهادی، روز جمعه، ۱۸ سرطان سال پار، حرکت موسوم به مقاومت مردم حوزه جنوب‌غرب را به‌عنوان نیروی بازدارنده علیه پیشروی طالبان شکل داد و از تمام هراتیان خواست تا با بسیج عمومی، جلو حملات فزاینده طالبان به هرات را بگیرند. وی در یک نشست مردمی در منزلش خطاب به مردم گفت: «ما حرکت مقاومت مردمی حوزه جنوب‌غرب را از ساکنان ولایت‌های بادغیس، فراه، هرات، غور، نیمروز، فاریاب، هلمند و هرات شکل داده‌ایم. فردا همه‌گی کمر خود را ببندید. ما باید حوزه جنوب‌غرب را از این وضعیت نجات بدهیم.» او مدعی شد که شمار زیادی از افراد سلاح به‌دست گرفته‌اند و از هرات دفاع می‌کنند. عبدالصبور قانع، والی وقت هرات نیز از میزبان بلند علاقه‌مندی مردم برای قیام علیه طالبان خبر داد. او گفت: «نیروهای ما در حال بسیج شدن هستند و نیروهای مردمی در کنار نیروهای امنیتی قرار دارد. مردم مراجعه کرده‌اند و خواهان سهم گرفتن در سرکوب طالبان هستند. ما روی یک برنامه کار می‌کنیم که نیروهای امنیتی و دفاعی به حالت تعرضی قرار بگیرند. به هراتیان اطمینان می‌دهیم که وضعیت در حال بهبودی کامل است.»

اما حرکت مقاومت مردمی حوزه جنوب‌غرب که با محوریت اسماعیل خان ساخته شده بود و مردم به آن امید بسته بودند، کم‌کم داشت رنگ می‌باخت. جنگ از چندین طرف به سوی مرکز شهر نزدیک می‌شد تا اینکه سرانجام در بعدازظهر ۲۱ اسد طالبان وارد ساختمان ولایت و فرماندهی امنیه هرات شدند. اسماعیل خان، عبدالصبور قانع، رییس امنیت ملی و سایر اراکین بلندرتبه نظامی و ملکی هرات که به قل‌اردوی ۲۰۷ ظفر مستقر در هرات پناه برده بودند، فردای آن روز (۲۲ اسد) بدون کدام درگیری به طالبان تسلیم شدند. تسلیم‌شده‌گان شامل افراد برجسته چون عبدالرحمان رحمان، معین ارشد امنیتی وزارت داخله، که در آن وقت برای رهبری جنگ به هرات آمده بود، خیال‌نپی احمدزی، فرمانده قول‌اردوی ۲۰۷ ظفر، محمداسماعیل خان، رهبر جهادی و رهبر حرکت مقاومت مردمی، عبدالصبور قانع، والی هرات، جنرال حسیب‌الله صدیقی، رییس امنیت ملی و سیدمعراج‌الدین سادات، فرمانده پولیس هرات می‌شدند. این‌گونه آینده نامعلوم جنگ در هرات روشن شد و هرات زیر حاکمیت طالبان درآمد. هرچند سقوط نظام جمهوری تأثیرات عمیق بر همه ولایت‌های افغانستان گذاشت، اما در هرات، این کلان‌شهر کشور که به شهر علم و عرفان مشهور است و طی دو دهه پیشرفت‌های چشم‌گیر در زمینه‌های آزادی بیان، رشد جامعه مدنی، گسترش مراکز آموزشی و... داشت، بیشتر از همه این اثرات نمایان بود. سراب هرات تحت حاکمیت طالبان اکنون به یک واقعیت مبدل شده بود.

مردم این شهر با حاکمان جدید روبه‌رو بودند؛ حاکمان بیگانه با زبان و ناآشنا با فرهنگ مردم. هضم این تفاوت‌ها تا رسیدن به شرایط عادی و نرمال زمان‌گیر است. اتفاقات ناشی از این تحول و پیامدهای آن در ابعاد مختلف زنده‌گی ساکنان هرات را دگرگون و اکنون برای این شهر گفتن شهر علم و عرفان کمتر مصداق پیدا می‌کرد.

با ورود طالبان به هرات شرایط زنده‌گی ساکنان این ولایت محدود شد. آزادی بیان، حق تحصیل زنان، حق فعالیت مدنی و حق اعتراض از مردم گرفته شد. ناامیدی و ترس مردم از آینده عمیق‌تر شد، فقر گسترش یافت و طالبان که تا دیروز یک گروه شورشی بودند، اکنون مسوولیت تأمین امنیت و ارایه خدمات

نگین خراسان؛ سقوط، ترس و پریشانی

● ۸ صبح، هرات



کرد و به طالب گفت: «برادر، این آدم هیچ بی‌احترامی به من نکرده است. فقط روی مقدار کرایه یک سوءتفاهم شده بود و ما روی آن بحث داشتیم. خواهش می‌کنم با مردم این‌گونه برخورد نکنید.» عمل‌کرد افراد طالبان به‌عنوان تصمیم‌گیرنده، بدون طی مراحل در موارد زیادی گزارش شده است.

دادگاه صحرایی و نمایش خشونت

طی دو دهه حاکمیت نظام جمهوری خاطره دادگاه‌های صحرایی در مرکز شهر و نمایش اجساد در انتظار عمومی از حافظه شهروندان هرات پاک شده بود، اما با حاکمیت دوباره طالبان دیری نگذشت که افراد این گروه در چندین مورد متهمان را بدون برپایی دادگاه، در محل رویداد به کیفر رسانیدند و اجساد برخی از این افراد را تحت نام اختطاف‌گر و سارق مسلح در مرکز شهر هرات به نمایش گذاشتند. این موضوع پهلوهای پنهان نیز داشت. شماری از باشندگان هرات در مورد برخی از این افراد گفتند که طالبان به نام سارق مسلح، نظامیان حکومت پیشین و مخالفان‌شان را به قتل می‌رسانند.

این عمل طالبان به شک و تردیدها در فرمان عفو عمومی رهبر این گروه که در آغاز سبب دل‌گرمی شهروندان خسته از جنگ شده بود، افزود. نمایش اجساد توسط طالبان برای جوانانی که شاهد حکومت‌داری دور گذشته طالبان نبوده‌اند، شوکه‌کننده بوده است. احمدسمیر، دانش‌آموز ۱۸ ساله، می‌گوید: «از چهارراه مستوفیت می‌گذشتم. دیدم جمعیت انبوه از مردم جمع شده‌اند. من هم دوچرخه‌ام را گوشه ایستاد کردم و طرف جمعیت رفتم. نزدیک که شدم جسد دو مرد را دیدم که توسط طالبان آویزان شده بود. برایم وحشت‌آور بود.» او می‌افزاید: «زود برگشتم به طرف منزل حرکت کردم، اما در مسیر راه تا منزل، حالت عجیبی به من دست داده بود. تا رسیدن به منزل فکر می‌کردم که در کنار خیابان، جسدها آویزان است.» تأثیر نمایش اجساد بر احمدسمیر به حدی بوده است که به گفته او تا چند شب پی‌هم نتوانسته است به‌تنهایی در اتاق خود بخوابد و مجبور بوده است در دهلیز خانه همراه با برادر و خواهر کوچکش بخوابد.

گروه طالبان به رغم انتقاد سازمان عفو بین‌الملل و سازمان ملل متحد، چندین بار اجساد افراد متهم را که توسط این گروه کشته شده بود، در ملاء عام به دار آویختند. برخوردهای تحقیرآمیز با اسیر و جسد، نقض آشکار حقوق بشردوستانه بین‌المللی است و تأثیرات منفی به‌جا می‌گذارد. موضوعی که گروه طالبان همواره آن را نقض کرده و می‌کنند.

بی‌کاری، فقر و رکود اقتصادی

هرات که از آن به‌عنوان قطب اقتصادی افغانستان یاد می‌شود، با آمدن طالبان رکود شدید اقتصادی را تجربه کرد. به دلیل داشتن تشکیلات اداری دولتی کلان و فرصت‌های شغلی در سکتور خصوصی، جمع زیادی از مردم مشغول کار بودند. حتا زنان و دختران تجارت‌پیشه برای توسعه کاروبارشان یک بازار دایمی را در شهر هرات ایجاد کرده بودند.

با آمدن طالبان اما اکثر کارمندان دولتی شغل‌های‌شان را از دست دادند، به ویژه نظامیان. فعالیت سکتور خصوصی کم‌رنگ شد و تعداد زیادی از نیروی کار کشور را ترک گفتند. بیشتر سرمایه‌گذاران و صنعت‌گران از ترس طالبان در کشورهای دیگر، عمدتاً ایران و ترکیه زنده‌گی اختیار کردند. رفتن طبقه ثروتمند از هرات تأثیر فراوان بر زنده‌گی اقتصادی مردم عادی و اقتصاد کلی این ولایت داشته و دارد.

شهر هرات که پیش از این شاهد تردد موترهای گران‌قیمت و زرهی ثروتمندان بود، اکنون به‌ندرت می‌توان کسی را دید که با موتر گران‌قیمت شخصی

در شهر گشت‌وگذار کند. شهر و جنب‌وجوش‌اش را از دست داده است. از ازدحام وسایط نقلیه در خیابان‌های هرات خبری نیست. ثروت‌مندانی که از ترس طالبان به کشورهای دیگر فرار کرده‌اند، اکثر آن‌ها در این کشورها سرمایه‌گذاری کرده‌اند و تا مساعد شدن زمینه فعالیت‌های اقتصادی در کشور، در آن‌جا باقی خواهند ماند.

عزیزالرحمن، صنعت‌گر اهل هرات، که اکنون فعالیت‌های خود را در مشهد ایران آغاز کرده است، می‌گوید که مجبور شده است کارخانه‌اش را در شهرک صنعتی هرات ترک کند و به ایران زنده‌گی اختیار کند. او که در آستانه سقوط هرات به دست طالبان به ایران رفته است می‌گوید که مطمئن نبوده است که با ورود طالبان در شهر هرات چه اتفاقات رخ می‌دهد. از این رو، هرات را ترک گفته است. وی می‌افزاید که فعلاً به دلیل رکود اقتصادی در افغانستان حتا اگر کارخانه خود را هم فعال کند و تولید هم داشته باشد، بازار فروش وجود ندارد، چون مردم قدرت خرید ندارند.

بازداشت فعالان رسانه‌ای و مدنی

آزادی بیان از جمله حقوق اساسی انسان‌ها و زیربنای تمام حقوق مدنی و سیاسی شهروندان به شمار می‌رود. رشد آزادی بیان و فعالیت‌های مدنی از برجسته‌ترین دستاوردهای دو دهه پسین در افغانستان به حساب می‌آید؛ اما با حاکمیت دوباره طالبان، محدودیت‌های گسترده‌ای بر آزادی‌های مردم، از جمله آزادی بیان وضع شد. ولایت هرات در زمینه فعالیت‌های رسانه‌ای و مدنی دست بلند داشت. چندین شبکه تلویزیونی با نشرات جهانی و محلی، ده‌ها ایستگاه رادیویی و انواع مختلف رسانه‌های چاپی با محتویات گوناگون بدون هیچ‌گونه محدودیت به شهروندان این ولایت اطلاع‌رسانی می‌کردند.

فعالیت‌های نهادهای مدنی در این ولایت از رونق خاص برخوردار بود. تعداد زیادی از طبقه روشن‌فکر، اعم از زن و مرد در قالب این نهادها مصروف به کار بودند. کارکرد ادارات دولتی زیر ذره‌بین این نهادها قرار داشت و در برابر اجرات نادرست مسوولان و نهادهای حکومتی موضع‌گیری، دادخواهی و اعتراض می‌کردند. با پوشش رسانه‌ها نظارت بر نهادها تقویت می‌شد و ادارات و مسوولان مورد اعتراض ناگزیر به پاسخ‌گویی بودند؛ اما با حاکم شدن طالبان بر این شهر نهادهای مدنی تعطیل و تعداد زیادی از فعالان در این عرصه کشور را ترک گفتند و تعدادی دیگر با درک شرایط و فضای حاکم از فعالیت دست کشیدند.

رسانه‌ها نیز وضع بهتر از نهادهای مدنی ندارند. خودسانسوری، تغییر محتوای نشراتی و حذف انتقاد از محتوای نشراتی نسبت به عمل‌کرد مسوولان و ادارات طالبان در نشرات تمام رسانه‌ها به میان آمد. بازداشت خبرنگاران و فعالان مدنی توسط اداره استخبارات طالبان به بهانه مخالفت با این گروه در چند مورد اتفاق افتاد. خالد قادری، خبرنگار رادیو نوروز، توسط محکمه طالبان، محاکمه شد و تا اکنون در بند این گروه به سر می‌برد.

بازار پررونق، اما کم‌قیمت گرده‌فروشی

در صنوف ابتدایی مکتب در مضمون دری جمله معروف «بابا آب داد، بابا نان داد» تدریس می‌شود. بعضی از کودکان گاهی به‌جای آن اشتباهاً «بابا جان داد» زمزمه می‌کنند. این زمزمه اشتباه کودکانه، با سقوط هرات به دست طالبان، حقیقت تلخ سرنوشت خیلی از باباهای فقیر این شهر شد. فقر و تنگ‌دستی باباهای زیادی را وادار به فروش گرده‌های‌شان کرده است. فروش عضوی از بدن، تضمین باقی اعضای فامیل. گرچه متخصصان، ادامه زنده‌گی را با یک کلیه/گردنه سالم، ممکن می‌دانند، ولی در درازمدت احتمالاً به اقدامات یا درمان‌های خاصی نیاز پیدا کند. در این صورت بابا، با کدام پول این درمان‌های خاص را انجام دهد؟

هرچند خریدوفروش گرده از چند سال به این‌سو در افغانستان جریان دارد، اما با تسلط طالبان، این تجارت غیرقانونی بیشتر شده، ولی قیمت گرده کاهش یافته است. قمیت یک گرده که زمانی به سه تا چهار لک افغانی می‌رسید، اکنون به کم‌تر از یک‌ونیم لک افغانی کاهش یافته است. گرچه فروش گرده عمدتاً توسط مردان خانواده‌های فقیر صورت گرفته است، اما در این میان زنانی نیز هستند که دست به فروش گرده‌های‌شان زده‌اند. حضور طالبان در هرات هرچند بازار تجارت و اقتصاد را به رکود مواجه کرده، اما بازار فروش گرده را بسیار افزایش داده است و حالا کودکان به‌گونه خودآگاه نیز به جای بابا آب داد، بابا جان داد می‌گویند. طنز تلخی که حضور طالبان آن را به واقعیت عینی تبدیل کرده است.

«۲۴ اسد تیر خلاص بر شقیقه جامعه ادبی بود»

● مصاحبه‌کننده: امین کاوه



اشاره: دکتر کاوه جبران، شاعر، نویسنده و استاد دانشگاه از چهره‌های مطرح عرصه ادبیات فارسی است. او باور دارد که ادبیات باید مصلح اجتماعی باشد و انسان را از قیود سرمایه‌داری رها سازد. به گفته او ادبیات بایستی سخنی برآمده از گفت‌وگوی مولف با زمانه‌اش باشد. از نظر ایشان مرگ فرصت‌های بالنده‌گی ادبیات ما بسیار قبل از ۲۴ اسد آغاز شده بود و این روز در واقع تیر خلاص بر شقیقه این فرصت‌ها بود. آقای جبران می‌پندارند که مدرنیته در ادبیات افغانستان از طریق استعمار وارد حوزه فرهنگی کشور شده است. به گفته او کارها و تجارب محمود طرزی در عرصه ادبیات، ادبیات را به طریقی دنباله‌رو سیاست کرد. ایشان همچنان معتقد است که ادبیات ۲۰ سال پسین از تمام جهات در قیاس به دوره‌های قبلی غنایمند است. از نظر آقای جبران آواره‌گی در ادبیات ما دست کم از سه نسل قبل به این سو، مفهوم آشنایی است. منتها رنج آواره‌گی و تبعید هرگز به ادبیت تبدیل نشده است.

امین کاوه، در گفت‌وگویی ویژه با کاوه جبران به نقش مدرنیته در ادبیات، مواجهه ادبیات با بحران و فرصت‌های از دست‌رفته جامعه ادبی کشور پرداخته است. ۸ صبح شما را به خواندن این گفت‌وگو دعوت می‌کند.

۸ صبح: ادبیات در کشور ما از زمان آشنایی با مدرنیته به این سو چقدر خود را بازسازی و به‌روز کرده است؟ آیا اساساً نقشی در حرکت به سمت مدرنیته به عهده داشته است؟

جبران: در تجربه تاریخی ما این مدرنیته است که به‌مثابه گفت‌وگو با حاکم، تمام جنبه‌های حیات اجتماعی را در می‌نورد. مدرنیته با ادبیات نه، بل با استعمار، به‌ویژه در عرصه سیاست و اقتصاد وارد حوزه فرهنگی ما می‌شود. ادبیات نیز همچون هر عرصه اجتماعی دیگر از این تجربه متأثر شد. با کارها و تجاربی که طرزی [محمود طرزی] از خود برجای گذاشت، ادبیات در نخستین پوست‌اندازی‌اش به طریقی دنباله‌رو سیاست گشت. به این معنا که گفت‌وگو با حاکم، جهت ادبیات را تعیین کرد. سوگ‌مندان این سنت، در مسیر تاریخ ادامه یافت. هرگونه تجربه جدیدی از مدرنیته پس از آن از طریق سیاست (تجارب ایدئولوژیک) مشق شد و بالتبع ادبیات به همین ترتیب پیرو سیاست و گفت‌وگوهای سیاسی باقی ماند. هر گفت‌وگو سیاسی که حاکم می‌شد، ادبیات را به شیویر خود یا ضد خود تبدیل می‌کرد. در نهایت ادبیات صرفاً به ابزار بیان سخن ایدئولوژیک تقلیل یافت. از این رو، دشوار بتوان ادعا کرد که ادبیات بومی ما نقشی در فهم ما از مقوله مدرنیته داشته یا این مقوله را جهت‌بخشی کرده است.

۸ صبح: چرا محمود طرزی این قدر بر ادبیات تأثیر گذاشت که کارها و تجارب او، ادبیات را دنباله‌رو سیاست ساخت و ادبیات این عصر نتوانست خود را از سیطره تأثیرپذیری طرزی دوری کند؟

جبران: طرزی ادبیات مدرن را به جامعه ما معرفی کرد و البته کار او در همین حد بود. معرفی ژانر داستان، ترجمه، ادبیات مردمی و... در اثر تلاش او فراگیر شد؛ اما او در ادبیات مبدع سبک خاصی نبود که اثر گذاشته باشد. صرفاً سنتی که از او باقی ماند، تعیین رسالت اجتماعی ادبیات بود. او بود که مرتباً شاعران را تشویق می‌کرد تا درباره مفاهیم وطن، ملت، ترقی و... شعر بسرایند. نویسندگان را سفارش می‌کرد تا درباره همین مفاهیم بنویسند. نوعی اعمال تکلیف موضوعی بر ادبیات. البته ماجرا به شخص طرزی بر نمی‌گشت. روح زمانه او چنین بود. صدای مدرنیته همه‌جا پیچیده بود و ادبیات نیز باید تکلیف اجتماعی پیدا می‌کرد.

۸ صبح: ادبیات در ۲۰ سال جمهوریت، در مقایسه با دو دهه قبل از آن، چه افت‌وخیزی داشته است؟

جبران: ادبیات ۲۰ سال پسین از تمام جهات در قیاس به دوره‌های قبلی غنایمند است. این غنایمندی

را هم در جهت کیفی و هم در جهت کمی آن می‌توان جست‌وجو کرد. چه در مقایسه با آثار تولیدشده و چاپ و نشرشده، چه در ساحت تنوع ژانریک و چه در عرصه تنوع گفت‌وگوهایی که آثار ادبی این دوره، آن را بازتاب داده‌اند. منتها در یک جهت با جریان‌های قبل از خود کمتر قابل توجه است: مخاطب. در دهه‌های ۴۰ و ۵۰ و ۶۰ خورشیدی آثار نویسندگان اغلب خواننده می‌شد. در قیاس با جمعیت کتاب‌خوانی که در آن دوره‌ها وجود داشت، اثر نویسنده بومی خواننده می‌شد، اما در ۲۰ سال پسین نویسنده‌های بومی کمتر خواننده داشتند. با آن که جمعیت کتاب‌خوان و باسواد این دوره به مراتب بسیار بود، ولی به دلایل بسیاری به آثار نویسندگان بومی کمتر توجه شد. به نظرم در سوال بالا باید به تفاوت‌های این دوره‌ها اشاره شود تا افت‌وخیزها، چون بررسی افت و خیز کار کلانی است.

۸ صبح: شما اشاره کردید که جمعیت کتاب‌خوان و باسواد این دوره نسبت به ۲۰ سال قبل زیادتر بوده، اما آثار نویسندگان بومی کمتر خواننده شده، اگر به عمده‌ترین دلایل انگشت بگذاریم، کدام‌ها هستند؟ و شما چه چیز را در این مورد تأثیرگذار می‌دانید؟

جبران: دلایل گوناگونی دارد، اما از عمده‌ترین می‌توان به فراگیری انترنت و شبکه‌های اجتماعی اشاره کرد. این واقعه موجب شد که فرهنگ کتاب‌خوانی به صورت کل صدمه ببیند و البته نه تنها در افغانستان که در تمام جهان اثر منفی گذاشت. افزون بر آن دسترسی به آثار نویسندگان جهان در ۲۰ سال پسین به مراتب از گذشته ساده‌تر بوده است. چه از طریق کتاب‌فروشی‌ها که این سال‌ها روند رو به رشد داشت و چه از طریق انترنت. این موضوع، نویسندگان بومی را در رقابت تنگاتنگ با نویسندگان جهان قرار داد که البته همان قشر کم‌پهنای کتاب‌خوان هم نویسندگان خارجی را به نسبت نویسندگان بومی ارجحیت دادند.

۸ صبح: ادبیات در یک سال گذشته و نحوه مواجهه آن با بحران را چگونه ارزیابی می‌کنید؟

جبران: خوب، به نظرم یک سال گذشته زمان بسیار اندکی برای چنین ادعای کلانی است. چه، تحولات ادبی به تندی تحولات سیاسی-اجتماعی نیستند. بسیار زمان می‌برد تا آثار تحول اجتماعی و سیاسی سر از دامن ادبیات بیرون بیاورند. بنابراین، در عرصه ادبیات هنوز نمی‌توان از تغییری یا تغییراتی سخن گفت.

۸ صبح: ادبیات در آینده با چه مولفه‌هایی می‌تواند نقشی رهایی‌بخش داشته باشد؟

جبران: این سوال ریشه در فهم خاص از ادبیات دارد. این که شما تکلیفی بر ادبیات می‌گذارید، به این معنا است که هنوز به طریقی فکر می‌کنید که در پاسخ به سوال اول شما عرض کردم: ادبیات باید پیرو گفت‌وگوهای خاص باشد. تعیین کردن مولفه برای ادبیات یعنی باید شیویری برای چنین یا چنان تفکری. حتی ترم «رهایی‌بخش» اصطلاحی است که اصحاب سخن سرخ آن را رواج دادند. ادبیات باید مصلح اجتماعی باشد. یا انسان را از قیود سرمایه‌داری رها سازد یا ... اما در واقع کار ادبیات همه‌چیز است در عین حالی که هیچ یک نیست. بنابراین، من هیچ تکلیفی را بر ادبیات متصور نمی‌پندارم، جز این که ادبیات بایستی سخنی برآمده از گفت‌وگوی مولف با زمانه‌اش باشد.

۸ صبح: گفت‌وگوی مولف با زمانه‌اش، اگر سخن اصحاب سرخ را رواج بدهد باز نامش را چه می‌گذارید؟

جبران: اسم چنین کاری گذاشته شده است: شعرانویسی.

۸ صبح: ادبیاتی که در بحران خلق می‌شود چقدر واقع‌گرا است؟

جبران: واقع‌گرایی نوعی نگرش و اغلب نگرش بی‌واسطه هنرمند به جهان است. هیچ پیوندی مستقیم با بحران‌های اجتماعی و سیاسی ندارد. شما می‌توانید در رمانتیک فضای زندگی‌تان یک انسان واقع‌گرا باشید و بالعکس در دل یک جبهه داغ یک هنرمند سورئالیست. این نسبت صرفاً به شیوه نگرش مولف پیوند پیدا می‌کند. البته این نکته هم باید اضافه شود که بحران اگر سلطه‌آفرین باشد، آن زمان می‌توان از رئالیسم و غیر آن سخن گفت. چه، سلطه اسم دیگر سرکوب است و سرکوب است که منش زبان را تعیین می‌کند. یک مثال ساده بدهم: به شعر واصف باختری و داستان ببرک ارغند در دهه ۶۰ نگاه کنید. هر دو در یک زمان و در یک مکان تولید شده است. اولی پر از استعاره و اسطوره و فارغ از جهان، بیان سرراست واقعیت و دومی شعار سرخ ساطوری که به توضیح بدیهیات می‌پردازد. چون سلطه بر زبان باختری به طریقی و بر زبان ارغند به طرزی دیگر وارد آمده است که در نتیجه شیوه نگرش این دو را به جهان تعیین کرده است.

۸ صبح: گفتید که واقع‌گویی در بحران به نوع نگرش مولف برمی‌گردد. حال مولف طرفدار طالب، فضای کنونی افغانستان را گل‌وگلزار انعکاس می‌دهد و مولف مخالف طالب، فضا را بحرانی و ویرانگر، بیان می‌کند.

کسی که نه طالب را دیده و نه مخالف طالب را، کار کدام مولف برایش واقعیت است؟

جبران: ماجرا بسیار نسبی است. افزون بر آن، تاریخ و فهم وقایع صرفاً به مدد متون ادبی صورت نمی‌گیرد. ادبیات یکی از مراجع است. با آن هم در نقد ادبی حوزه‌هایی چون فرامتن، برون‌متن و ... وجود دارند که کیفیات واقعیت موجود در متن ادبی را می‌سنجد. این گونه هم نیست که ما با دو قطب کاملاً متضاد مواجه باشیم که در اثر هیاهوی آن، اصل واقعیت را گم کنیم.

۸ صبح: در یک سال سلطه طالبان ادبیات چه فرصت‌هایی را از دست داده و چه فرصت‌هایی برایش باقی مانده است؟

جبران: البته من به این مسأله کمی بدبینانه نگاه می‌کنم. بحران سیاسی در جامعه ادبی دست کم از نیمه دوم دهه ۹۰ به صورت ملموس خودش را نشان داد. تنش‌های قومی و سیاسی جامعه ادبی را نیز به طریقی درگیر خود کرد. شاعران و نویسندگان زیادی، به‌جای کار ادبی، گرفتار منازعات سیاسی و قومی شدند. استعدادهای زیادی در این راه قربانی شدند. بخش دیگری از اهالی ادبیات، به سبب تنگناهای اقتصادی و معیشتی مهاجرت کردند، برخی دیگر نیز از عرصه پا کشیدند. به این معنا که مرگ فرصت‌های بالنده‌گی ادبیات ما بسیار قبل از ۲۴ اسد آغاز شده بود. ۲۴ اسد در واقع تیر خلاص بر شقیقه این فرصت‌ها بود.

۸ صبح: از آن جایی که اکثر اهل ادبیات آواره شده‌اند، شاعران و نویسندگان در تبعید نوع مواجهه‌شان با تبعید و مفهوم ادبیات تبعیدی چه بوده است؟

جبران: آواره‌گی در ادبیات ما دست کم از سه نسل قبل به این سو، مفهوم آشنایی است. منتها رنج آواره‌گی و تبعید هرگز به ادبیت تبدیل نشده است. با این مفهوم هیچ مواجهه‌های جدی صورت نگرفته است. نویسندگان و شاعران نسل پیشتر عموماً یا در جامعه میزبان حل شدند و یا واقع‌شهر خاطرات‌شان را به آرمان‌شهر ذهنی‌شان تبدیل کردند و در همان حول‌وحوش تا آخر عمر به تولید ادبی پرداختند. حتی در مواردی خود پیشین‌شان را تکرار کردند. تنها در ایران در دهه‌های ۶۰ و ۷۰، میان یک نسل از مهاجران ما این مفهوم به طریقی سیاسی معنا پیدا کرد؛ اما هیچ شکلی از پرداخت فلسفی و معرفت‌جویانه که بتوان به سرخ‌های اصلی این رنج رسید، در تجربه این نویسندگان ما دیده نمی‌شود. با آن که ظرفیت برخی از همین نویسندگان در پرورش مقوله آواره‌گی و تبعید بسیار بوده است. حالا، فاجعه‌ای که پس از ۲۴ اسد بر نسل دیگری از نویسندگان و اهالی ادبیات ما آمد، هنوز قابل اندازه‌گیری نیست. چیزی هم در میدان نیست که بر مبنای آن بتوان حرف زد. آینده‌اش را من حداقل نمی‌توانم پیش‌بینی کنم.

۸ صبح: اشاره کردید که رنج آواره‌گی و تبعید هرگز به ادبیت تبدیل نشد. چرا؟ می‌شود در این مورد کمی توضیح بدهید؟

جبران: نکته به فقدان معرفت انتقادی برمی‌گردد. کلان‌روایت‌های حاکم تاریخی چنان در زنده‌گی و ساخت اندیشه ما رخنه کرده است که به سختی می‌تواند انسان افغانستانی خود را از آن خلاص کند. نگاه نقادانه و موشکافانه به هستی و پدیدارها، فارغ از چارچوب این کلان‌روایت‌ها وجود ندارد. اندیشیدن اما در چارچوب این کلان‌روایت‌ها عقیم است. سانسور شده است. بنابراین، نویسندگان ما نیز گرفتارند. چون آن رهایی لازم برای شکل‌گیری تأمل و نکته‌سنجی را نداشته‌اند. در چارچوب همین کلان‌روایت‌ها امری به نام تبعید و غربت را چونان پدیدارهای تقدیری و سیاسی فهمیده‌اند. در توضیح و تبیین آن نیز از همین مرزها نتوانسته‌اند جلو بروند.

۸ صبح: بابت وقتی که به ما اختصاص دادید، سپاس‌گزار هستیم.

یکساله‌گی سقوط؛

بر سر سکتورهای مالی و پولی کشور
چه آمده است؟

از یک سال به این سو سکتور مالی افغانستان با چالش حاد نقدینه‌گی دست‌وپنجه نرم می‌کند. ریشه بحران نقدینه‌گی اساساً به اجراءات غیرمسوولانه و حضور فراقانونی اجمل احمدی در بانک مرکزی و حمایت بی‌دریغ اشرف غنی از وی برمی‌گردد. سکتور بانکی افغانستان به دلایل واضحی نتوانسته بود برای سال‌های متمادی بیش از ۱۵ درصد مجموع سپرده‌های خود را به سکتور خصوصی وام دهد؛ به این معنا که میزان نقدینه‌گی سکتور بانکی افغانستان در چندین سال اخیر جمهورییت به‌طور میانگین به ۸۵ درصد می‌رسید و این پول‌ها که امانات مردم بود، به دلایل گوناگون از جمله نبود فرصت مناسب برای سرمایه‌گذاری، کاملاً به‌گونه راکد نگهداری می‌شد.

● میراحمد شکیب، پژوهشگر



حالی که شورای عالی این بانک در برابر این‌گونه اقدامات غیرمسوولانه او هیچ اعتراضی نکرد و حتا با او در فساد و قانون‌شکنی هم‌دست بود، زنگ بحران نقدینه‌گی را در سکتور مالی افغانستان خاموشانه به صدا درآورد؛ زنگی که صدای آن ماه‌ها بعد از نواختن به گوش مردم طنین انداخت. قابل ذکر است که مخالفت آمران پیشین سیاست پولی با این اقدامات اجمل احمدی، منجر به برکناری و استعفاى دو آمر سیاست پولی در کمتر از پنج ماه شد.

بعد از سقوط جمهورییت، بحران نقدینه‌گی و یورش بردن صدها هزار نفر به نماینده‌گی‌های بانک‌ها، سران طالبان را به‌شدت نگران کنترل وضعیت ساخت. این فشارها باعث شد که طالبان برای کنترل وضعیت دست به کار شوند. بربنیاد معلوماتی که در ابتدای سقوط جمهورییت از منابع آگاه و معتبر به دست آمد، حدود ۷۰ میلیون دالر پول نقد در خزانه ارزی بانک مرکزی وجود داشت. به نقل از منابع آگاه، هنگام سقوط حدود ۲۰ میلیارد افغانی تخمیناً در خزانه بانک مرکزی در ارگ ریاست جمهوری وجود داشت. از ارقام دقیق پول موجود در خزانه بانک مرکزی در دفتر مرکزی این بانک و نماینده‌گی‌های این بانک در مرکز و ولایت، تا کنون آمارى در دست نیست. علاوه بر آن، به نقل از برخی منابع و همچنان گزارش‌های خبری‌ای که بانک مرکزی طالبان در اوایل سقوط جمهورییت نشر کرد، این گروه حدود ۵۰ میلیون دالر پول نقد از خانه‌مقام‌های دولت پیشین، ارگ ریاست جمهوری و منزل حشمت‌غنی احمدزی به دست آورده بود. احتمالاً حدود ۴۰ میلیون دالر امریکایی به دست آمده از خزانه ریاست عمومی امنیت ملی افغانستان (بربنیاد اظهارات احمدضیا سراج با بخش فارسی بی‌بی‌سی) توسط طالبان نیز به بانک مرکزی منتقل شده باشد. منابع می‌افزایند که طالبان ناگزیر از این پول‌ها برای پرداخت پول‌های بانک‌های تجارتی استفاده کردند تا بتوانند از شدت این بحران بکاهند. به دلیل محدودیت‌های شدیدی که طالبان بالای دسترسی به معلومات سکتور بانکی اعمال کرده‌اند، در حال حاضر هیچ آمار تازه‌ای از سطح امانات، دارایی‌ها، سرمایه و بدهی‌های سکتور بانکی افغانستان در دسترس نیست؛ اما به‌گونه تقریبی می‌توان گفت که امانات سکتور بانکی احتمالاً به نصف تقلیل یافته است.

ادامه در صفحه ۲۵

به این معنا که میزان نقدینه‌گی سکتور بانکی افغانستان در چندین سال اخیر جمهورییت به‌طور میانگین به ۸۵ درصد می‌رسید و این پول‌ها که امانات مردم بود، به دلایل گوناگون از جمله نبود فرصت مناسب برای سرمایه‌گذاری، کاملاً به‌گونه راکد نگهداری می‌شد.

در همین حال، در دوره ریاست اجمل احمدی در بانک مرکزی، روند چاپ پول جدید به ارزش ۱۰۰ میلیارد افغانی من‌حیث ذخیره استراتژیک پولی که کارهای مقدماتی آن در دوره سرپرستی واحدالله نوشیر، سرپرست قبلی این بانک انجام شده بود، متوقف شد. سپس با شدت یافتن چالش کمبود پول فزیکى در بانک مرکزی، این بانک روند تدارکاتی چاپ پول را چند هفته قبل از سقوط جمهورییت از سر گرفت و نخستین هیأت برای بازدید از امکانات چاپ پول یکی از شرکت‌های فرانسه‌ای در حدود ده روز قبل از سقوط جمهورییت به فرانسه سفر کرد. در حالی که بانک مرکزی با کمبود شدید پول فزیکى مواجه بود، اجمل احمدی برای رفع مشکل نقدینه‌گی این بانک در اوایل سال ۱۴۰۰ خورشیدی نرخ تکتانه اوراق سرمایوی و سپرده‌های شبانه بانک مرکزی را به ترتیب پنج برابر و ده برابر افزایش داد؛ به این معنا که نرخ تکتانه اوراق سرمایوی از ۱ درصد به ۶.۵ درصد و نرخ تکتانه سپرده‌های شبانه نخست از ۰.۵ درصد به ۳ درصد و سپس به ۶ درصد افزایش یافت. با افزایش بیش از حد نرخ تکتانه، بانک مرکزی مازاد نقدینه‌گی بانک‌های تجارتی را با خریداری اوراق سرمایوی این بانک و سپرده‌گذاری در سهولت سپرده‌های شبانه، جلب کرد.

مطابق آخرین آمار موجود هنگام سقوط جمهورییت، بانک مرکزی تنها حدود ۴۶ میلیارد افغانی از درک اوراق سرمایوی از بانک‌های تجارتی بدهکار بود. اجمل احمدی با جمع‌آوری این پول‌ها از بانک‌های تجارتی، مشکل کمبود پول فزیکى در بانک مرکزی را برطرف و با استفاده از آن چک‌های بودجوى وزارت مالیه را اجرا می‌کرد. علاوه بر آن، وی برای کنترل حجم پول در دوران در بازار، به جای آوردن دالر نقد از حسابات بانک مرکزی در بانک فدرال امریکا، حدود نزدیک به ۷۰۰ میلیون دالر پول بانک‌های تجارتی را که در حسابات جاری این بانک‌ها در بانک مرکزی نگهداری می‌شد، بالای صرافان سرای شهزاده لیلیم کرد. به این ترتیب، اجمل احمدی در

مالی کشور اثرات بدی برجا گذاشته و به اعتبار این بانک و در نتیجه اقتصاد افغانستان صدمه جدی وارد کرده است (هرچند آغاز بحران رهبری در بانک مرکزی با آمدن اجمل احمدی، از نزدیکان دربار و داماد خانواده غنی در جوزای ۱۳۹۹ برمی‌گردد). از این رو، در نبود رهبری متخصص و باتجربه در بانک مرکزی، این بانک توان مهار وضعیت بحرانی حاکم در سکتور مالی و پولی را نخواهد داشت و از این رهگذر اقتصاد افغانستان بیشتر صدمه خواهد دید.

به نقل از منابع آگاه در بحث‌هایی که میان نماینده‌گان گروه طالبان و دولت ایالات متحده امریکا در دوحه روی رهاسازی ذخایر ارزی افغانستان و رسیده‌گی به وضعیت بحرانی اقتصاد و سکتور بانکی افغانستان صورت گرفته است، جانب امریکا روی سپردن بانک مرکزی به افراد متخصص، شایسته و غیرطالب تاکید کرده؛ اما گروه طالبان تاکنون حاضر نشده است تا با وصف بحران جدی‌ای که در سکتور مالی افغانستان حاکم است، رهبری این بانک را به افراد متخصص و غیرطالب واگذار کند. این امر یک بار دیگر نشان‌دهنده نبود هر نوع اراده در میان سران طالبان برای خدمت‌گزاری به مردم و رسیده‌گی به وضعیت خیلی بد اقتصادی حاکم در کشور است. طالبان با به قدرت رسیدن دوباره، ادارات دولتی را من‌حیث نهادهای ملی نه، بلکه من‌حیث غنیمت جنگی می‌پندارند و از این رو حاضر به تعیین افراد متخصص و غیرطالب در سطوح رهبری در هیچ نهادی به شمول بانک مرکزی نیستند. به این ترتیب، جدا از بحث ایجاد دولت فراگیر، دیده می‌شود که طالبان حتا به تعیین افراد متخصصی که عضویت این گروه را نداشته باشند، صرف نظر از بحث قومیت، نیز هیچ‌گونه علاقه‌ای ندارند.

بحران نقدینه‌گی

از یک سال به این سو سکتور مالی افغانستان با چالش حاد نقدینه‌گی دست‌وپنجه نرم می‌کند. ریشه بحران نقدینه‌گی اساساً به اجراءات غیرمسوولانه و حضور فراقانونی اجمل احمدی در بانک مرکزی و حمایت بی‌دریغ اشرف غنی از وی برمی‌گردد. سکتور بانکی افغانستان به دلایل واضحی نتوانسته بود برای سال‌های متمادی بیش از ۱۵ درصد مجموع سپرده‌های خود را به سکتور خصوصی وام دهد؛

سکتور مالی و پولی افغانستان پس از سقوط نظام جمهورییت در ۲۴ اسد سال ۱۴۰۰ خورشیدی که با خروج اشرف غنی همراه بود، مانند سایر بخش‌ها به‌شدت آسیب دید و متضرر شد. پیامدهای فساد گسترده و عملکردهای فراقانونی اجمل احمدی، داماد برادر غنی از یک سو و نبود برنامه، نفهمی طالبان از مسایل پیچیده بانکی و سایه‌افکنی وحشت در کشور از سوی دیگر، سکتور بانکی افغانستان را دچار بحران عمیقی ساخته است. در این مقاله با محوریت یکساله‌گی سقوط جمهورییت، وضعیت سکتور مالی و پولی افغانستان در بخش‌های بحران رهبری، بحران نقدینه‌گی، سیاست پولی، نرخ مبادله، بحران اعتماد، منع قرار دادن تکتانه، چاپ پول، مبارزه با تمویل تروریسم و پول‌شویی، ذخایر ارزی، توسعه سکتور مالی، فرار کادرها، جمع‌آوری قروض بانک‌ها و قوانین و مقررات بانکی به‌طور فشرده به تحلیل و بررسی گرفته شده است.

بحران رهبری

بربنیاد قانون بانک مرکزی افغانستان، رهبری این بانک متشکل از شورای عالی و هیأت عامل است. شورای عالی به‌عنوان عالی‌ترین مرجع تصمیم‌گیری در موضوعات پالیسی شناخته می‌شود. هیأت عامل، مسوولیت پیش‌برد همه امور اجرایی، عملیاتی و اداری این بانک را برعهده دارد. در یک سال گذشته و در بحرانی‌ترین وضعیت، بانک مرکزی فاقد شورای عالی بود. در این مدت بیشترین تصمیم در مورد پالیسی، رسیده‌گی به وضعیت بحرانی سکتور بانکی، منظوری بودجه و تشکیل این بانک توسط هیأت عامل طالبان برای این بانک اتخاذ شده است. این در حالی است که در موارد زیادی وزارت مالیه طالبان و کمیته اقتصادی این گروه برای بانک مرکزی که بربنیاد قانون اساسی و قانون بانک مرکزی مستقل می‌باشد، تعیین تکلیف کرده است. به این ترتیب بانک مرکزی از هیچ نوع استقلالی در یک سال گذشته برخوردار نبوده است.

در وضعیت بحرانی کنونی، بانک مرکزی من‌حیث یک اداره تخصصی، کلیدی و خیلی حساس مالی و پولی کشور، نیاز به رهبری متخصص، باتجربه و سالم که توانایی مهار بحران را داشته باشد، دارد. نبود چنین رهبری‌ای در بانک مرکزی، بر توانایی این بانک در تنظیم مقررات و نظارت بر عملکرد سکتور

برسرسکتورهای مالی و...



**سیاست پولی
به معنای کنترل
حجم نقدینگی با
استفاده از ابزارهای
دست‌داشته به
منظور حفظ ثبات
سطح قیمت‌های
داخلی (تورم پولی)
است.**

از آنجایی که بانک مرکزی امکانات دسترسی به نشر پول افغانی ندارد، دستان بانک مرکزی عملاً بسته است و از همین رو، پول افغانی جدید وارد اقتصاد حقیقی نمی‌شود. از همین رو، حجم پول در دوران ثابت مانده و یا هم به صورت تدریجی، بنا بر حریق پول مندرس یا نابود شدن پول‌های کهنه، کاهش می‌یابد. این که نرخ مبادله افغانی نسبتاً ثابت است، دلیل موثریت سیاست پولی نیست، چون در بانک مرکزی زیر کنترل طالبان اصلاً سیاست پولی و برنامه‌ای وجود ندارد. بسته بودن دستان بانک مرکزی و ناتوانی در چاپ و نشر پول جدید، منجر به وضعیتی شده است که پول افغانی در دوران افزایش نمی‌یابد و نرخ مبادله هم متاثر نمی‌شود.

بی‌ثباتی در نرخ مبادله، بازرگانان را نیز به شدت متضرر ساخته است. سال گذشته بازرگانان بیشترین زیان را از نوسانات در نرخ مبادله دیدند. با این حال، کشته شدن ایمن الظواهری، رهبر شبکه تروریستی القاعده در پایتخت کشور، نگرانی‌هایی را برای جامعه جهانی به میان آورده است و اگر این موضوع روی کمک‌های ایالات متحده آمریکا به افغانستان تأثیر کند، جریان ورود ارز به کشور به شدت کاهش خواهد یافت و ارزش خارجی پول افغانی به همان اندازه کاهش خواهد یافت.

بحران اعتماد

اعتماد در سکتور بانکی، یک اصل بنیادی و خیلی مهم است. در نبود اعتماد، مردم هیچ‌گاهی پول‌ها و پس‌اندازهای‌شان را نزد بانک‌ها به امانت نمی‌سپارند. در بررسی (سروی) جانب تقاضا که توسط بانک جهانی در سال ۲۰۱۷ میلادی صورت گرفته است، ۲۴ درصد افراد سروی شده نداشتن اعتماد نسبت به بانک‌ها را دلیلی برای نداشتن حساب بانکی ذکر کرده‌اند (*Global 2017 Findex Database*). بانک مرکزی در دوره جمهوری با وصف چالش‌های زیاد و فساد در دستگاه دولت و بعضی بانک‌های تجاری، تلاش‌های فراوانی برای جلب اعتماد مردم به سکتور بانکی کرد. به‌طور نمونه، بانک مرکزی با ایجاد بخش بیمه سپرده‌ها، تشدید و تقویت نظارت بانکی، وضع مقررات سخت‌گیرانه بانکی، ارتقای ظرفیت کارکنان بخش نظارت بانک‌ها و تلاش برای حفظ ثبات و یک‌پارچه‌گی مالی، گام‌هایی را در این راستا برداشت؛ اما بحران نقدینگی که از یک سال گذشته به این سو بر سکتور مالی افغانستان حاکم است، اعتماد مردم را نسبت به این سکتور به شدت صدمه رسانیده است. بربنیاد معلومات به دست آمده، بحران اعتماد در سکتور بانکی کشور به حدی است که حتی کارمندان بانک‌های تجاری و ناظران بانک مرکزی که مسوول تأمین ثبات مالی و تقویت اعتماد مردم بالای سکتور بانکی‌اند، حاضر نیستند در بانک‌های تجاری پول‌های‌شان را نگهداری کنند. هرچند عوامل اصلی بحران اعتماد به اجراءات غیرمسئولانه، فساد و قانون‌شکنی‌های اجمل احمدی، شاه‌محمد محرابی، نعیم عظیمی، کترین فقیری و عبدالوکیل منتظر و دست‌برد چند بانک معدود تجاری به سپرده‌های مردم که منجر به بحران نقدینگی شد، برمی‌گردد، اما طالبان نیز در تشدید این بحران سهم بزرگ دارند. تعیین رهبری بی‌تجربه و فاقد تخصص در عرصه اقتصاد و بانک‌داری برای بانک مرکزی توسط سران طالبان، یکی از چندین دلیلی است که اعتماد مردم را نسبت به بانک مرکزی در مهار بحران و در نتیجه اعتماد بالای سکتور بانکی به شدت آسیب رسانیده است.

از ژرفای بحران حاکم، می‌توان استنتاج کرد که اثرات منفی بحران اعتماد بالای سکتور بانکی افغانستان به حدی است که تا چند دهه دیگر و حتی در موجودیت یک رژیم منتخب، مردم سالار و عادل، تجارب تلخ از بانک‌ها در اذهان مردم زنده خواهد بود و اجازه نخواهد داد تا اعتماد لازم بر سکتور بانکی افغانستان به آسانی اعاده شود.

ذخایر الزامی بانک مرکزی متحمل می‌شدند، به بانک‌های تجاری تکتانه اندک پرداخت می‌کرد. اکنون به دلیل چالش نقدینگی و کاهش میزان سپرده‌های بانک‌های تجاری، میزان ذخایر الزامی بانک‌ها نزد بانک مرکزی نیز کاهش یافته است. شایان ذکر است که بانک مرکزی در دوره اجمل احمدی یک وسیله سیاست پولی را به نام «لودیعه» براساس اصول فقه اسلامی طرح و معرفی کرده بود. هرچند چگونه‌گی کارایی این وسیله تا کنون روشن نبوده و میزان موثریت آن در کنترل حجم نقدینگی با استفاده از آمار و ارقام قابل اعتماد ارزیابی نشده است، اما چند مفتی طالبان که در مسایل بانکی دخیل‌اند، این وسیله را غیر شرعی و در مخالفت صریح با فقه حنفی دانسته و استفاده از آن را اجازه نداده‌اند. این در حالی است که به نقل از منابع متعدد، این مفتیان تا کنون قادر نشده‌اند خود در طرح‌ریزی وسایل اسلامی سیاست پولی کاری انجام دهند. حتی اگر وسیله‌ای توسط مفتیان این گروه ساخته شود، به دلایل متعدد از موثریت چندان در کنترل حجم نقدینگی برخوردار نخواهد بود؛ اما تبصره روی آن از حوصله این مقاله بیرون است.

نرخ مبادله

نرخ مبادله در جریان یک سال گذشته شاهد بیشترین نوسانات بوده است. افزایش قیمت دالر در برابر افغانی، زیان زیادی را به اقتصاد افغانستان وارد کرده است. اقتصاد وارداتی افغانستان متاثر از نرخ مبادله بوده و به دلیل کاهش ارزش مبادلوی افغانی در یک سال گذشته مردم از طریق افزایش بی‌سابقه سطح قیمت‌ها (تورم پولی) متحمل ضرر شده‌اند. تورم پولی در یک سال گذشته خانواده‌های فقیر را فقیرتر کرده و قشر دارای عاید نسبتاً پایین را زیر خط فقر قرار داده است. افزایش نرخ مبادله در ماه‌های نخست پس از سقوط جمهوری، طالبان را با فشارهای شدید اقتصادی مواجه ساخت و این گروه حتی از زور و تهدید برای مهار وضعیت کار گرفت. طالبان با مداخله مستقیم در بازار ارز، اجازه نمی‌دهند که نرخ مبادله حقیقی در بازار حاکم باشد و نرخ ارز مطابق مکانیسم عرضه و تقاضا تعیین شود. گزارش‌های متعددی مبنی بر تهدید صرافان نیز از جانب طالبان به نشر رسیده است که تا کنون توسط کدام مرجع مستقل تایید یا رد نشده است. روی هم رفته با آغاز کمک‌های نقدی جامعه جهانی از طریق سازمان ملل و موسسات امداد‌رسان جهانی و با ارسال بسته‌های کمکی ۴۰ میلیون دالری، بیش از یک میلیارد دالر به بازارهای افغانستان سرازیر شد. سرازیر شدن این پول‌ها، صفر بودن میزان رشد عرضه پولی، کاهش میزان واردات، افزایش بیکاری و از دست دادن درآمد مردم که منجر به کاهش تقاضای ارز شده، باعث شده است که ثبات نسبی در نرخ مبادله حفظ شود.

مطلوب نگهدارد؛ اما در یک سال گذشته قسمی که در اعلامیه‌های بانک مرکزی و رسانه‌های محلی دیده می‌شود، این بانک در هر چند هفته بعد یک بار بین مبلغ ۱۰ تا ۱۲ میلیون دالر امریکایی را برای لیلام اعلام می‌کند، ولی در عمل به‌طور میانگین بین ۳ تا ۵ میلیون دالر را در هر یک از این لیلام‌ها به فروش می‌رساند. اوراق سرمایه‌ی من‌حیث دومین وسیله نیرومند سیاست پولی بانک مرکزی افغانستان، نیز به دلیل منع قرار دادن تکتانه توسط طالبان و نبود نقدینگی نزد بانک‌های تجاری کاملاً به یک وسیله غیرقابل استفاده مبدل شده است. در یک سناریوی خوش‌بینانه، حتی اگر بانک‌های تجاری از نقدینگی خوب هم برخوردار شوند، به دلیل ممنوعیت تکتانه توسط طالبان این وسیله در ساحه عمل هیچ نوع کاربردی نخواهد داشت.

همچنان طالبان با منع قرار دادن تکتانه، آماده پرداخت بدهی تکتانه اوراق سرمایه‌ی بانک مرکزی نیستند. به این طریق، این گروه می‌خواهد از بدهکاری بیش از یک میلیارد افغانی بانک مرکزی ناشی از تکتانه اوراق سرمایه‌ی فروخته شده بالای بانک‌های تجاری که از دوره اجمل احمدی باقی مانده است، جلوگیری کند. اجمل احمدی برای حل مشکل نقدینگی بانک مرکزی در دوره سرپرستی‌اش، نرخ تکتانه بالای اوراق سرمایه‌ی این بانک را از ۱ درصد به ۶.۵ درصد افزایش داد و از این طریق حدود ۴۶ میلیارد افغانی مازاد نقدینگی بانک‌های تجاری که همه سپرده‌های مردم بودند را به خاطر پرداخت پول‌های وزارت مالیه جلب کرد و با این عملکرد به‌شدت غیرمسئولانه و فراقانونی، زنگ بحران نقدینگی در سکتور مالی افغانستان را قبل از سقوط جمهوری به صدا درآورد. در حقیقت عامل‌های اصلی بحران نقدینگی در سکتور مالی افغانستان، اجمل احمدی و اعضای شورای عالی این بانک به‌ویژه شاه‌محمد محرابی هستند.

سهولت سپرده‌های شبانه وسیله دیگر سیاست پولی بود که بانک‌های تجاری مازاد نقدینگی‌شان را در حساب سپرده‌های شبانه نزد بانک مرکزی می‌گذاشتند و در برابر آن سود خیلی اندک به دست می‌آوردند؛ اما در یک سال گذشته به دلیل چالش جدی نقدینگی و منع قرار گرفتن تکتانه توسط طالبان، این وسیله سیاست پولی بانک مرکزی نیز از کار افتاده است.

ذخایر الزامی، یکی از وسایل دیگر سیاست پولی بانک مرکزی است. بانک‌های تجاری مطابق مقرر ذخایر الزامی بانک مرکزی مکلف به نگهداری ۱۰ درصد سپرده‌های‌شان نزد بانک مرکزی هستند. ذخایر الزامی در پهلوی این که یک وسیله سیاست پولی است، هنگام نیاز برای تأمین نقدینگی بانک‌ها نیز مورد استفاده قرار می‌گیرد. بانک مرکزی به دلیل هزینه فرصتی‌ای که بانک‌های تجاری از نگهداری پول‌های‌شان در

کمیت ثبات مالی که در سال اخیر جمهوری توسط غنی ایجاد شده بود، به دلیل بی‌کفایتی اعضای آن، به وضعیت نابه‌سامان نقدینگی در سکتور بانکی قبل از سقوط جمهوری هیچ توجهی نکرد. این کمیت به ریاست خالد پاینده و معاونت اجمل احمدی، تنها یک مجلس در جوزای ۱۴۰۰ در بانک مرکزی برگزار کرد. اجندای این جلسه و اسناد موجود از آن نشان می‌دهد در حالی که بانک مرکزی به دلیل نبود پول فیزیکی سپرده‌های مردم در بانک‌های تجاری را به هدف پرداخت‌های بودجه‌ای دولت مورد استفاده قرار داده بود، این کمیت بحث نظری روی اهمیت ثبات مالی انجام داده بود. به این ترتیب، بی‌کفایتی و بی‌مسئولیتی اعضای این کمیت نیز عامل اساسی در بحران نقدینگی امروز در سکتور بانکی افغانستان پنداشته می‌شود.

سیاست پولی

سیاست پولی به معنای کنترل حجم نقدینگی با استفاده از ابزارهای دست‌داشته به منظور حفظ ثبات سطح قیمت‌های داخلی (تورم پولی) است. ثبات سطح قیمت‌های داخلی، هدف اولیه و مهم بانک‌های مرکزی در همه کشورهای جهان را تشکیل می‌دهد. سیاست پولی، فلسفه وجودی بانک‌های مرکزی در جهان است. در دوره جمهوری، بانک مرکزی به منظور اجرای سیاست پولی از وسایل سیاست پولی مانند لیلام اوراق سرمایه‌ی (اوراق بهادار)، لیلام ارز (عمدتاً دالر امریکایی)، ذخایر الزامی، سهولت سپرده‌های شبانه و سهولت اعتبار شبانه استفاده می‌کرد. به جز لیلام ارز، سایر وسایل سیاست پولی کشور براساس تکتانه (سود بانکی) استوار است و با حذف تکتانه از سیستم مالی کشور، هیچ یک از این ابزارها کاربرد ندارد.

در یک سال گذشته و پس از برگشت دوباره طالبان به صحنه قدرت، بانک مرکزی تقریباً فاقد هر گونه ابزار سیاست پولی شده است؛ به این معنا که این بانک تقریباً هیچ وسیله‌ای برای کنترل حجم نقدینگی و مهار تورم پولی در اختیار ندارد. از این رو می‌توان گفت که بانک مرکزی رژیم طالبان شاید نخستین بانک مرکزی در جهان معاصر باشد که تقریباً فاقد هر نوع وسیله سیاست پولی است. لیلام ارز من‌حیث نیرومندترین وسیله سیاست پولی بانک مرکزی، در پی انجام ذخایر ارزی این بانک توسط ایالات متحده آمریکا و کاهش ورود ارز به کشور به دلایل مختلف از جمله کاهش شدید میزان صادرات و کاهش کمک‌های بین‌المللی در مقایسه به گذشته نیز بسیار موفق نیست. بانک مرکزی قبل از سقوط جمهوری هفت‌هزار به‌طور میانگین بین ۴۰ تا ۵۰ میلیون دالر به بازار عرضه می‌کرد و در برابر از حجم پول افغانی از بازارها می‌کاست و به این طریق تلاش می‌کرد شاخص‌های مورد نظر اقتصاد کلان را در سطح

برسر سکتورهای مالی و...

منع تکتانه

سیستم بانکداری مروج براساس تکتانه (سود) استوار است. طالبان در نخستین اقدامات خود در بانک مرکزی، تکتانه را منع کردند. با منع شدن تکتانه، بانکها دیگر نمی‌توانند براساس سیستم بانکداری مروج به فعالیت خود ادامه دهند و از فرصت‌های اندکی که موجود است، استفاده کنند. به این ترتیب، بانکها باید در صدد سیستم جای‌گزین آن که عبارت از تمویل اسلامی است، شوند.

منع شدن تکتانه همچنان ابزارهای سیاست پولی بانک مرکزی از جمله اوراق سرمایوی، سهولت سپرده‌های شبانه، سهولت وام‌دهی شبانه و ذخایر اجباری را به وسایل غیرقابل استفاده مبدل ساخته است. به این ترتیب بانک مرکزی در صورت عدم استفاده از این ابزارها، نمی‌تواند حجم نقدینگی را به منظور تأمین ثبات سطح قیمت‌های داخلی کنترل کند. در نتیجه بانک مرکزی قادر نخواهد بود تا برای هدف اساسی خود کاری انجام دهد.

این اقدام در حالی که استفاده از لیلان ارز من‌حیث وسیله سیاست پولی نیز به دلیل انجماد ذخایر ارزی افغانستان توسط ایالات متحده امریکا به‌شدت محدود شده است، برای بیرون‌رفت اقتصاد افغانستان از بحران و بهبود شاخص‌های اقتصادی خیلی چالش‌آفرین است. چالش دیگر این است که منع قرار دادن تکتانه، سرمایه‌گذاری ذخایر ارزی افغانستان را در بانکها و موسسات مالی بین‌المللی نیز در آینده متاثر خواهد ساخت. با درنظرداشت سناریویی که طالبان به ذخایر ارزی بانک مرکزی دسترسی پیدا کنند و بتوانند آن را در بیرون سرمایه‌گذاری کنند، امکانات سرمایه‌گذاری این ذخایر نهایت اندک خواهد بود؛ زیرا تعداد بانک‌های اسلامی قابل اعتبار که ذخایر ارزی افغانستان در آن با خطرات بلند سرمایه‌گذاری مواجه نباشد، خیلی اندک است. اساساً کشورهایی که این بانکها در آن موقعیت دارند، خود ذخایر ارزی بانک‌های مرکزی‌شان را در کشورهای غربی به‌ویژه ایالات متحده امریکا و در برابر دریافت تکتانه سرمایه‌گذاری کرده‌اند. عرستان سعودی نمونه خوب برای اثبات این ادعا است. در حالی که تکتانه به دست آمده از ذخایر ارزی افغانستان در تراکم این ذخایر نقش داشته است و درآمد تکتانه بخشی از مجموع این ذخایر ارزی را تشکیل می‌دهد، این پرسش مطرح می‌شود که طالبان با تکتانه این ذخایر ارزی چه خواهند کرد؟

شایان یادآوری است که بانک مرکزی و سکتور مالی افغانستان در دهه ۹۰ خورشیدی در بخش بانکداری اسلامی دستاوردهای خوبی داشته است. ایجاد درجه بانکداری اسلامی در بیشتر بانک‌های تجاری کشور، ساختن ده‌ها مقرره و پالیسی، ایجاد بورد شرعی، ایجاد امریت بانکداری اسلامی و ایجاد نخستین بانک اسلامی از جمله دستاوردهایی است که نمی‌توان از آن چشم‌پوشی کرد. اما مهم این است که بانکداری و تمویل اسلامی نیازمند کادر واقعاً متخصص و باتجربه در فقه اسلامی، تمویل اسلامی و سکتورهای مختلف اقتصادی است که محصولات و خدمات مالی اسلامی را مطابق نیازمندی سکتورهای مختلف اقتصادی طرح و عرضه کند. به‌طور نمونه، یکی از محصولات تمویل اسلامی عبارت از مشارکت است. در مشارکت بانک باید با شرکتی که علاقه‌مند دریافت امکانات مالی از بانک اسلامی است، در کار و فعالیت و همچنان مدیریت شرکت شریک شود. به‌طور نمونه اگر شرکت مذکور در بخش تولید قالبین فعالیت کند، ایجاد می‌کند که بانک من‌حیث شریک فعال در شرکت مذکور تمام مراحل تهیه، تدارک، پیروسی مواد، طرح، بافت و بازاریابی قالبین را به‌طور تخصصی بداند تا بتواند در تجارت مذکور شریک شود. همچنان بانک من‌حیث شریک تجارت توانایی مدیریت و رهبری شرکت‌هایی را داشته باشد که در آن‌ها از طریق مشارکت شریک می‌شود؛ زیرا در مشارکت بانک عملاً شریک فعال تشبث پنداشته شده و باید در مدیریت شرکت سهم گیرد. بناءً فراهم‌سازی امکانات مالی برای تشبثات در سکتورهای مختلف ایجاد می‌کند که بانکها در تمام سکتورهایی که می‌خواهند در آن‌ها به شرکت‌ها امکانات مالی فراهم کنند، نه‌تنها تخصص و تجربه داشته باشند، بلکه من‌حیث شریک فعال



از یک میلیارد افغانی می‌شود، ندارند. این کار زیان بیشتری را بالای بانک‌های افغانستان تحمیل خواهد کرد. به همین‌گونه دارنده‌گان حسابات پس‌انداز در سکتور بانکی افغانستان نخواهند توانست که تکتانه پس‌اندازهای‌شان را دریافت کنند.

با منع کردن عجلانه تکتانه و بدون درنظرداشت مرحله گذار از بانکداری مروج به بانکداری و تمویل کاملاً اسلامی، طالبان همه فرصت‌های درآمد از مجاری تکتانه را به روی بانک‌ها بسته‌اند. بانکها نیز به دلیل از دست دادن درآمدهای‌شان از منابع مختلف، ناگزیر شده‌اند فیس خدمات خویش را تا دو برابر افزایش دهند. در کنار آن، بانک‌هایی که در گذشته از نگهداری حسابات مردم فیس ماهوار دریافت نمی‌کردند، در حال حاضر از نگهداری حسابات مردم فیس دریافت می‌کنند. این کار چالش‌ها را فراراً توسعه دسترسی عامه به خدمات مالی افزایش خواهد داد و در نهایت سکتور مالی افغانستان یک قسمت قابل ملاحظه مشتریان‌اش را از دست خواهد داد.

مزید بر آن، از آنجایی که اسلامی‌سازی سکتور بانکی به معنای حقیقی آن یک روند بسیار طولانی است، با درنظرداشت آن در سناریویی که مشکلات نقدینگی بانکها در آینده برطرف شود، مجاز نبودن تکتانه به بانکها فرصت نخواهد داد تا به سکتور خصوصی قرضه دهند. به این ترتیب رشد اقتصادی افغانستان و در نهایت بهبود وضعیت اقتصادی در کشور به‌شدت متضرر خواهد شد.

در نهایت بانکداری اسلامی که در آن سپرده‌گذاران با امانت‌گذاری پول‌های‌شان عملاً در منفعت و ضرر با بانک‌ها شریک می‌شوند، نیاز به موجودیت بستر خاصی است. عناصر تشکیل‌دهنده این بستر خاص عبارت از مدیریت توانا، کنترل داخلی نیرومند، کادر متخصص و حسابرسی داخلی متعدد در بانکها و همچنان سیستم عدلی و قضایی متخصص و موثر و تفتیش خارجی مستقل در کشور است تا از سیستم بانکداری اسلامی که در آن پول سپرده‌گذاران به‌طور مستقیم در منفعت و ضرر شریک می‌شود، در برابر دست‌برد، سوءاستفاده و موارد مشابه آن به‌شدت محافظت کند. این در حالی است که مدیریت ضعیف در بانک‌های افغانستان، یکی از بزرگ‌ترین چالش‌ها در سکتور مالی افغانستان طی دو دهه گذشته بوده است.

چاپ پول

عدم مشروعیت داخلی و خارجی طالبان، حتا توسط کشورهای حامی این گروه از جمله پاکستان، ایران، قطر، چین و روسیه، باعث شده است که هیچ کشوری آماده چاپ پول برای بانک مرکزی برای این گروه نباشد. حتا پول چاپ شده به ارزش مجموعی سه میلیارد افغانی توسط یک شرکت پولندی در اوایل سال ۱۴۰۰ خورشیدی که به دلیل سقوط جمهوری و عدم پرداخت هزینه چاپ، مرحله انتقال آن به افغانستان انجام نشد، تا کنون به بانک مرکزی زیر حاکمیت طالبان نرسیده است.

از جانب دیگر حجم پول‌های مندرس در بازارهای کشور به حدی معاملات اقتصادی را با چالش مواجه کرده است که چندی قبل بازرگانان و صرافان در برخی از ولایات کشور بازارها و دفاتر‌شان را به رسم اعتراض مسدود کردند. نبود پول جدید و در دوران بودن پول‌های خیلی مندرس، معاملات اقتصادی را در یک سال گذشته با چالش‌های زیادی مواجه ساخته و تأثیرات زیان‌باری را بر اقتصاد نقدی و بحران‌زده کشور وارد کرده است. تداوم این وضعیت اقتصاد کشور را در سال‌های آینده به‌شدت زیان‌مند خواهد ساخت و در نهایت مردم و سکتور خصوصی افغانستان فشارها و هزینه‌های این چالش را متقبل خواهند شد.

در رابطه به چالش چاپ پول باید یادآور شد که حضور غیرقانونی اجمل احمدی در بانک مرکزی و حمایت فراقانونی اشرف غنی از داماد برادرش و همچنان بی‌کفایتی شورای عالی این بانک و فساد گسترده در میان چند عضو برجسته آن به‌ویژه شاه‌محمد محرابی، باعث شد که روند چاپ پول جدید به یک چالش بسیار جدی میان مجلس نماینده‌گان، بانک مرکزی و حکومت مبدل شود. نبود پول جدید در حالی بر شدت بحران اقتصادی در کشور می‌افزاید که با به میان بحران نقدینگی، تمایل مردم و بازرگانان به پول نقد به‌شدت افزایش یافته است و کسی علاقه‌مند دریافت پول در حساب بانکی خود نیست. در نتیجه مردم گزینه‌ای جز استفاده از ارز خارجی به‌ویژه دلار امریکایی و روپیه پاکستانی نخواهند داشت که این امر در درازمدت موثریت سیاست پولی را ضربه‌ای جبران‌ناپذیر خواهد زد.

از جانب دیگر در صورت میسر شدن امکانات چاپ پول برای رژیم طالبان، ناهمی و بی‌مسئولیتی این گروه در قبال مسایل پولی منجر به نشر پول برای تمویل مصارف بودجه‌ای این گروه خواهد شد. در صورت چنین کاری، که احتمال آن از طالبان بعید نیست، وضعیت ترومی و اقتصادی در کشور بیش از پیش بحرانی خواهد شد.

مبارزه با تمویل تروریسم و پول‌شویی

در رژیم طالبان شاید بی‌معناترین حرف مبارزه با تمویل تروریسم باشد؛ زیرا هیچ گروه تروریستی نمی‌خواهد منابع مالی خود را با دست خود قطع کند. شامل بودن نام وزیر داخله طالبان که مسوولیت «تنفیذ قانون» را برعهده دارد، در فهرست سیاه سازمان ملل و پولیس فدرال امریکا، هر گونه تلاش مبارزه با تمویل تروریسم توسط بانک مرکزی زیر اداره این گروه را منتفی می‌سازد.

کشته شدن ایمن الظواهری، رهبر شبکه القاعده، در قلب پایتخت تحت تسلط رژیم طالبان، از پیوند ناگسسته این گروه با شبکه‌های تروریستی بزرگ جهان پرده برداشت. وقتی طالبان میزبان رهبر شبکه بزرگ تروریستی جهان در پایتخت رژیم خودکامه‌شان باشند، بحث مبارزه با تمویل تروریسم و پول‌شویی توسط بانک مرکزی زیر اداره این گروه منطقاً منتفی است. این موضوع یک پارچه‌گی و شفافیت سکتور مالی افغانستان را به‌شدت مکدر کرده است و در صورت تداوم این وضعیت، هیچ بانک معامله‌دار جهانی حاضر نخواهد شد تا برای بانک‌های افغانستان خدمات انتقالات بین‌المللی پول را انجام دهد؛ زیرا تطبیق قوانین، مقررات، پالیسی‌ها، طرز‌العمل‌ها و اقدامات ضد پول‌شویی و ضد تمویل تروریسم برای بانک‌های بین‌المللی معیار اساسی برای عرضه خدمات بانکی برای بانک‌های تجاری افغانستان است.

برسرسکتورهای مالی و...

افغانستان تا قبل از سقوط جمهوریت دارای ۹۰۱۵ میلیارد دالر ذخیره ارزی ناخالص بود که بعد از کسر بدهی ارزی بانک مرکزی، رقم خالص این ذخیره به حدود ۸ میلیارد دالر کاهش خواهد یافت. حدود ۱۳ درصد این ذخایر را طلا و ۸۷ درصد باقی‌مانده آن را پول نقد تشکیل می‌دهد. از مجموع کل ذخایر ارزی کشور، مبلغ ۷ میلیارد دالر آن (به شمول طلا) نزد چند نهاد مالی فدرال و غیرفدرال در ایالات متحده امریکا نگهداری می‌شود. با سقوط جمهوریت و مطرح شدن بحث نقض توافق‌نامه دوحه توسط طالبان، ایالات متحده امریکا آن بخش از ذخایر ارزی افغانستان را که نزد این کشور نگهداری می‌شود، منجمد ساخت. سپس به دلیل رسیدهگی به ادعاهای حقوقی بازمانده‌گان حادثه تروریستی ۱۱ سپتامبر، نیمی از این ذخایر ارزی افغانستان که در نهادهای مالی امریکا نگهداری می‌شد، به فرمان جو بایدن، رییس جمهور آن کشور، به یک حساب جداگانه منتقل شد تا در صورت حکم محکمه، به شکل غرامت به خانواده‌های بازمانده‌گان این حادثه پرداخت شود.

افغانستان صدا بلند کرده است.

توسعه سکتور مالی

سکتور مالی افغانستان به‌طور آهسته اما مداوم در دو دهه گذشته داشت توسعه می‌یافت. تا قبل از سقوط جمهوریت، بانک‌های تجارتي در سراسر کشور اندکی بیش از ۴۰۰ نماینده‌گی داشتند. به همین ترتیب عرضه‌کننده‌گان خدمات پولی از طریق تلفن همراه (مبایل منی) بیش از ۳ هزار نماینده خدماتی داشتند. اکنون براساس معلوماتی که در دست است، اکثریت بانک‌های تجارتي به دلیل بلند بودن سطح هزینه‌ها و کاهش شدید درآمدهای شان، تعداد نماینده‌گی‌های خود را به نصف کاهش داده‌اند. نماینده‌گی‌های خدمات پولی از طریق تلفن همراه نیز به دلیل چالش شدید نقدینه‌گی در عرضه خدمات با چالش خیلی مواجه شده‌اند. هرچند آمار دقیقی در یک سال گذشته از این عرضه‌کننده‌گان خدمات پولی به دست نیامده است، اما نظر به مطالعه وضعیت احتمال می‌رود که تعداد این نماینده‌گی‌های خدماتی به بیش از نصف کاهش یافته باشد. به این ترتیب با سقوط جمهوریت و بروز بحران در سکتور مالی افغانستان، روند توسعه سکتور مالی متوقف و تعداد مشتریان این سکتور به دلیل از میان رفتن اعتماد بالای نهادهای مالی به شمول بانک مرکزی، به شدت کاهش یافته است. در نهایت امر، کاهش نماینده‌گی‌های خدماتی موسسات مالی باعث کاهش دسترسی مردم به این خدمات شده و دسترسی به خدمات مالی را به مراکز چند شهر عمده محدود خواهد ساخت.

فرار کادرها

در بیست سال دوره جمهوریت، فرصت‌های آموزشی زیادی برای صدها تن از مسوولان بانک مرکزی افغانستان توسط نهادهای همکاری بین‌المللی و کشورهای مختلف فراهم شد. علاوه بر آن، بانک مرکزی نیز هزینه بزرگی را روی ارتقای ظرفیت کادراهایش صرف کرد. متأسفانه در یک سال گذشته، بیشتر این کادرها از بخش‌های مختلف بانک مرکزی به دلیل ترس از وحشت و انتقام‌جویی طالبان و خطرات جدی‌ای که متوجه‌شان بود، کشور را ترک کرده‌اند. مزید بر آن، بیش از ۱۰۰ تن از کارمندان بانک مرکزی طی یک سال گذشته

درخواست تقاعد کرده‌اند. در نبود کادر متخصص و باتجربه، طالبان نخواهند توانست به بحران حاکم در سکتور مالی کشور پایان دهند.

در یک بیان واقع‌بینانه و بدون هر گونه قیاحت‌زدایی از جنایات گروه طالبان، از نظر نگارنده بزرگ‌ترین خیانت در قبال کادری بانک مرکزی کشور را اجمل احمدی، اعضای سابق شورای عالی (شاه‌محمد محرابی، محمدنعیم عظیمی و کترین فقیری)، اصیل گل طوطاخیل ناظرکل، یارمحمد رستم امر دفتر و شبنم امینی مشاور اجمل احمدی انجام دادند.

فرار کادرها تنها به بانک مرکزی خلاصه نمی‌شود. سکتور بانکی افغانستان نیز شاهد فرار ده‌ها کادر مجرب و خوب بوده است. سقوط جمهوریت و حتا قبل از آن، وخامت اوضاع سیاسی و امنیتی در کشور، باعث فرار کادری زیادی از سکتور بانکی افغانستان شد. به‌طور نمونه، بهترین کادری بانک بین‌المللی افغانستان که از تجارب عالی و ظرفیت خوب برخوردار بودند، بعد از سقوط جمهوریت مجبور به ترک کشور شده‌اند.

با در نظر داشت وضعیت بحرانی‌ای که در سکتور مالی و پولی کشور حاکم است، وحشت، استبداد، نبود عدالت، سیاست طالب و ملاگماری‌های طالبان و دشوار شدن فضای کار و زنده‌گی برای کادری‌های اندکی که در بانک مرکزی باقی مانده‌اند، بعید به نظر می‌رسد که شرایط در سکتور مالی کشور بهبود یابد.

قوانین و مقررات بانکی

یکی از دستاوردهای بانک مرکزی افغانستان در دوره ۲۰ ساله جمهوریت عبارت از آماده ساختن بستر مناسب قانونی و مقرراتی برای توسعه سکتور مالی کشور بود. کاستی‌ها و نارسایی‌هایی که در قوانین و مقررات دریافت می‌شد، با وصف مشکلات و چالش‌های نفس‌گیر، وقتاً و فوقتاً اصلاح و تعدیل می‌شد. با حاکم شدن دوباره طالبان، قانون بانک مرکزی مورد بازنگری و تعدیل قرار گرفت. هنوز هیچ نوع معلوماتی از این تعدیلات در قانون بانک مرکزی در دست نیست. پیچیده‌گی و فنی بودن مسایل بانکی، حکم می‌کند که هر نوع تعدیل در قوانین و مقررات بانکی توسط افراد متخصص و باتجربه صورت گیرد.



یکی از دستاوردهای بانک مرکزی افغانستان در دوره ۲۰ ساله جمهوریت عبارت از آماده ساختن بستر مناسب قانونی و مقرراتی برای توسعه سکتور مالی کشور بود. کاستی‌ها و نارسایی‌هایی که در قوانین و مقررات دریافت می‌شد، با وصف مشکلات و چالش‌های نفس‌گیر، وقتاً و فوقتاً اصلاح و تعدیل می‌شد.

قوانین و مقررات بانکی در بخش مبارزه با پول‌شویی و تمویل تروریسم، از حساس‌ترین قوانین و مقررات بانکی است که از تعدیلات در آن توسط طالبان هنوز معلوماتی در دست نیست. هر گونه تعدیل در این قوانین بدون معیارهای جهانی و تعهداتی که دولت‌ها در بخش مبارزه با پول‌شویی و تمویل تروریسم دارند، شفافیت و یک‌پارچه‌گی سکتور مالی کشور را به شدت متاثر خواهد ساخت. قوانین و مقررات فوق و چگونه‌گی تطبیق آن، تاثیر خیلی مستقیم بالای روابط بانک‌های افغانستان با بانک‌های معامله‌دار بین‌المللی دارد که در بخش انتقال پولی افراد و بازرگانان برای بانک‌های افغانستان خدمات عرضه می‌کنند.

جمع‌آوری قروض بانک‌ها

بانک‌های تجارتي قبل از سقوط جمهوریت حدود ۱۴ درصد از سپرده‌های شان را به شکل وام در اختیار سکتور خصوصی قرار داده بودند. این وام‌ها در برابر دریافت تکتانه و تضامین غیرمنقول (جایداد) به تشبثات اعطا شده بود. بعد از سقوط جمهوریت و حکم‌فرما شدن بحران شدید اقتصادی بر کشور، اکثریت تشبثات به دلیل کاهش بیش از حد تقاضا در بازارهای داخلی با ضرر مواجه و بسیاری از تشبثات ورشکست شده‌اند.

با این حال، با به میان آمدن بحران نقدینه‌گی در سکتور بانکی، بانک مرکزی زیر اداره طالبان به بانک‌های تجارتي دستور داده است که قروض موجودشان را جمع‌آوری کنند تا از این طریق پول‌های مردم که نزد این بانک‌ها به امانت گذاشته شده بود، بازپرداخت شود. بانک‌های تجارتي در حال دنبال حصول قروض‌شان هستند که اکثریت شرکت‌ها توان پرداخت اقساط قروض‌شان را به دلیل نبود تقاضا در بازارها ندارند. اگر بانک‌ها به فروش جایدادهای تحت تضمین این قروض مبادرت ورزند، در شرایطی که تقاضا برای خرید جایداد به پایین‌ترین سطح ممکن رسیده است، بانک‌ها نخواهند توانست که حتا به نصف قیمت این جایدادها را به‌آسانی به فروش برسانند.

از جانب دیگر، محاکم در رژیم طالبان تا کنون خدماتی به بانک‌ها عرضه نمی‌کنند. هر چند در دوره جمهوریت نیز رسیده‌گی به قضایای حصول قروض بانکی در محاکم چالش‌های جدی داشت، اما در رژیم طالبان فعالیت محاکم تقریباً به‌طور کامل متوقف است. به این ترتیب دیده می‌شود که بانک مرکزی زیر اداره طالبان دسانتری را به بانک‌های تجارتي افغانستان صادر می‌کند که تطبیق آن به دلایل فوق امکان‌پذیر نیست.

پس در یک سال گذشته سکتورهای مالی و پولی افغانستان شاهد وضعیت خیلی بحرانی بوده است. هرچند ریشه‌های اصلی بحران حاکم در سکتور مالی افغانستان به دوره کار اجمل احمدی در بانک مرکزی برمی‌گردد، اما طالبان نیز در وخامت وضعیت و تعمیق بحران در اقتصاد افغانستان در کل و در سکتورهای مالی و پولی افغانستان به‌طور خاص، سهم قابل ملاحظه‌ای دارند. عملکرد نادرست طالبان در سکتور مالی و ناهمگی مسوولان این گروه از مسایل پیچیده بانکی، این سکتور را با ضرر هنگفت مواجه ساخته است.

تداوم بحران حاکم سیاسی، نبود برنامه و ناتوانی طالبان در مهار وضعیت و بهبود شرایط اقتصادی، سکتورهای مالی و پولی افغانستان را به شدت متاثر خواهد ساخت و تاثیرات جبران‌ناپذیری روی آن به‌جا خواهد گذاشت. طالبان علاوه بر عملکرد نادرست، هیچ نوع مسوولیتی در قبال پیامد اجراءات خویش نمی‌پذیرند و به این ترتیب در بدر ساختن وضعیت به‌طور قطعی مسوول‌اند.

گفتوگوی ویژه با شکرپه بارکزی؛

فروپاشی از سه سال قبل آغاز شده بود

● مصاحبهکننده: امین کاوه



اشاره: شکرپه بارکزی، سفیر پیشین افغانستان در ناروی که دو دوره تجربه نمایندگی مردم در پارلمان را نیز در کارنامه دارد، معتقد است که افغانستان به طالبان تسلیم داده شده است. خانم بارکزی غنی و تیمش را به دلیل آن چه او خودخواهی‌های سیاسی می‌داند، نیز متهم می‌کند و باور دارد که آن‌ها با مردم صادق نبودند. در این گفت‌وگو علاوه بر دلایل سقوط، از مشکلات دستگاه سیاست خارجی کشور و قانون‌گذاری در پارلمان نیز پرسیده‌ایم.

روزنامه ۸صبح، به مناسبت یک‌ساله‌گی سقوط جمهوری، با شماری از چهره‌های سیاسی در مورد عوامل فروپاشی گفت‌وگو کرده است. امین کاوه، تحلیل‌گر این روزنامه، این گفت‌وگو را انجام داده است.

۸صبح: خانم بارکزی، سفیر پیشین افغانستان در ناروی، ممنون از این‌که فرصت گفت‌وگو را مساعد ساختید؟ اجازه بدهید پرسش را از این‌جا آغاز کنم که شما به‌عنوان سفیر افغانستان در ناروی کار کردید. سیاست خارجی افغانستان در زمان تصدی شما بر چه مولفه‌هایی استوار بود، در حالی که در عمل چیزی به نام سیاست مدون خارجی وجود نداشت؟

بارکزی: فکر می‌کنم بنیاد و اساس سیاست خارجی افغانستان در قانون اساسی گفته شده است؛ بی‌طرفی، احترام متقابل با کشورهای دیگر، همزیستی مسالمت‌آمیز و درخشیدن در مجامع بین‌الملل من‌حیث یکی از کشورهایی که نباید خطر از آن متصور باشد و نباید قربانی کدام توطیه شود. افغانستان در مقاطع مختلف کوشش کرده است به‌عنوان یک کشور بی‌طرف باقی بماند؛ اما این بی‌طرفی برایش فایده خاص نداشته است، مخصوصاً در پنج دهه پسین و به‌ویژه در دو دهه اخیر که افغانستان به‌گونه عملی تحت حمایت بلاک غرب قرار گرفت، بحث سیاست بی‌طرفی کنار زده شد.

به‌عنوان سفیر افغانستان، مبدا و اساس کارم دفاع از حقوق حقه افغان‌ها، نمایندگی از دولت و ملت افغانستان، تأمین منافع افغانستان در محافل بین‌المللی و ارایه خدمات قونسل‌ی بود. بعضی برنامه‌های فرهنگی، اجتماعی و معرفی افغانستان در «استیژ» بین‌المللی جزو کارهایی بود که انجام دادم. اما چگونه‌گی تعامل فرق می‌کرد. از سال ۲۰۱۶ الی ۲۰۱۹ که به‌حیث سفیر بودم، زوینده‌های داخلی به حدی بود که در هر مورد باید به مقام‌ها تماس می‌گرفتم. بروکراسی در حد آخترش بود؛ به این معنا که به کدام تیم وابسته است تا کارشکنی، توطیه و دسیسه‌سازی صورت می‌گرفت. اما سفارت در زمان تصدی‌ام تمام تلاش خود را انجام داد. فکر می‌کنم مشکل اساسی این بود که سفارت‌های کشورها در داخل افغانستان به‌طور مستقیم با دفتر رییس جمهور ارتباط برقرار می‌کردند. البته این شامل کشورهایی می‌شود که با امریکا رابطه نزدیک‌تر داشتند. کشورهایی که رابطه نزدیک با امریکا نداشتند، مجرای ارتباط‌شان با وزارت خارجه بود. از همین خاطر بسیاری از موارد و تصمیم کلان بدون درنظرداشت سفارت‌ها صورت می‌گرفت. به‌گونه مثال دولت افغانستان با دولت ناروی توافق کرده بود که یک آموزشگاه‌کمپ برای افراد زیر سن بسازد. کسانی را که از سویدن و دانمارک آورده بودند، در این‌جا نگهداری کنند و سپس به افغانستان بفرستند، در حالی که این موضوع خلاف قوانین بین‌المللی بود. اما متأسفانه دولت افغانستان با ناروی در این زمینه توافق کرده بود. برایم به‌عنوان سفیر بسیار دشوار بود که مانع این کار می‌شدم؛ اما متأسفانه آن‌ها در داخل افغانستان به‌راحتی به تمام وزرا دسترسی داشتند و برنامه‌های خود را به پیش می‌بردند.

۸صبح: کشیده‌گی‌هایی که در ارگ و وزارت خارجه وجود داشت، چه پیامدها و تأثیری روی کار شما داشت؟ شما در میان این کش‌و‌گیر در کدام سو ایستاده بودید؟
بارکزی: خوش‌بختانه کسی بودم که قانون را می‌دانستم و از قانون عدول نمی‌کردم. بدون شک کشیده‌گی‌ها در حد زیاد وجود داشت. به‌طور مثال مطابق قوانین افغانستان ویژه بدون فیس تنها برای کسانی که پاسپورت خدمت یا پاسپورت سیاسی دارند، ارایه می‌شود. پولیس فنلند که جمعی را «دیپورت» کرده بود، تا افغانستان «اسکور» می‌کرد. فنلند ۲۵ پاسپورت را ارسال کرده بود که در بین‌شان صرف چند پاسپورت سیاسی بود. وزارت خارجه کشور پافشاری داشت که برای تمام این‌ها ویزه رایگان داده شود، در حالی که مطابق قانون نمی‌توانستیم ویزه رایگان صادر کنیم؛ سوای این‌که آن‌ها شهروندان کشور را به‌گونه اجباری رد مرز کرده بودند و به افغانستان می‌بردند. فنلند از تمام قوتی که در داخل افغانستان

داشت، استفاده کرد، هم از نهاد ریاست جمهوری و هم از وزارت خارجه که باید ویزای رایگان برای‌شان صادر شود. در نهایت در یک صحبت تلفنی با وزیر اسبق امور خارجه، آقای صلاح‌الدین ربانی، گفتم که معذرت می‌خواهم، به دلیل این‌که برایم بالاتر از هر دو نهاد - چه وزارت و چه ریاست جمهوری - قانون است. قانون دست‌وپای ما را بسته است و کار را پیش برده نمی‌توانیم، الا این‌که شما یک حکم فوق‌العاده صادر کنید یا تغییر در قانون بیاورید. در غیر آن، امکان ندارد. در این صحبت تلفنی با آقای ربانی گفتم یک کار دیگر را هم می‌توانم انجام بدهم، این‌که برای چند ساعت در سفارت نمی‌باشم. سرپرست کسی دیگری است. همین قسم هم کردم. به دلیل این‌که من کسی نبودم که تسلیم خواست‌ها و فرمایش‌های ریاست جمهوری یا وزارت خارجه شوم.

۸صبح: فکر نمی‌کنید که این کار شما همچنان غیرقانونی بود. در واقع شما چال رفتید و باز هم قانون نقض شد؟

بارکزی: این را «چال» نمی‌دانم؛ تا آخر ایستاده‌گی کردم. وقتی برایم گفته شد که این موضوع رابطه فنلند را با افغانستان برهم می‌زند و فشار بیش از حد بر آن‌ها است، وظیفه‌ام بهتر ساختن روابط بود، نه برهم زدن روابط، اما ضوابط داخلی را تا حدی که می‌توانستم رعایت کردم. حداقل در زمان تصدی وظیفه خودم اجازه ندادم که سفارت یا میدان رقابت‌های سیاسی باشد یا هم کارهای فراقانونی.

۸صبح: شما شاهد بودید که برخی از سفیران با توجه به وضعیت سیاسی و رقابت‌های تیمی، به وزارت خارجه پاسخگو نبودند. تعامل شما چگونه بود؟ وقتی می‌خواستید با نهاد ریاست جمهوری موضوعی را مطرح کنید، از مجرای وزارت خارجه پیش می‌رفتید؟
بارکزی: جز درخواست اعتمادنامه خود که با وزارت خارجه چندین بار تماس گرفتم و گفتم - مطابق قانون دانمارک و آیسلند حوزه کاری سفارت بود - کاری دیگر را از طریق ریاست جمهوری دنبال نکردم. وزارت خارجه در این مورد بیش از حد تعلل کرد. اعتبارنامه دانمارک و آیسلند را می‌خواستم، چون «گرمینتم» آمده بود. دانمارک و آیسلند هر دو قبول کرده بودند، اما اعتبارنامه نداشتیم که برای‌شان پیشکش کنم. شاید هم برای‌تان جالب باشد که تا آخر ماموریتم نتوانستم. به دلیل این‌که اعتمادنامه آیسلند وقتی نوشته شده بود که رییس جمهورشان کسی دیگر بود. وقتی اعتمادنامه رسید، رییس جمهورشان تبدیل شده بود، بنابراین نتوانستم اعتمادنامه را تقدیم کنم؛ چون او به نام کسی دیگر بود. به‌حیث سفیر با وزارت خارجه بیشتر خود را مسوول احساس می‌کردم تا ریاست جمهوری. صرفاً در یک مورد که تماس‌های مکرر با وزارت نتیجه نداشت، چون در همان زمان وزارت سیستم خود را تبدیل کرده بود. بروکراسی به حدی بود که ایمیل روان می‌کردم، چه به دفتر قونسل‌ی و چه به بخش مالی و یا آرشیف، هیچ‌کدام کارساز نبود. در آن صورت ماه‌ها انتظار کشیدم، سرانجام مجبور شدم به ریاست جمهوری بگویم که اعتمادنامه را لطفاً زودتر بفرستید.

۸صبح: فکر می‌کنید که اختلافات وزیر خارجه و رییس جمهور باعث این تعلل شده بود؟

بارکزی: شاید. اختلاف سیاسی در بین آقای صلاح‌الدین ربانی و اشرف غنی وجود داشت، اما در سفری که آقای صلاح‌الدین ربانی به دانمارک داشتند و من از اسلو به کونپنهاگ رفتم، در حالی که من مامور دولت بودم، خلاف اعلام بی‌قیدوشرط فراخوان صلح رییس جمهور اشرف غنی بودم. برایم بسیار جالب بود با وجودی که آقای صلاح‌الدین ربانی به تمام معنا از لحاظ سیاسی با جناح اشرف غنی مخالف بود، اما از این لحاظ یک کلمه را هم برخلاف پالیسی‌ای که دولت روی دست گرفته بود، نگفتند و من فکر می‌کنم که اختلافات در داخل افغانستان بود. در بیرون از افغانستان حداقل در یک سفر و جلسه شاهد بودم که چیزی خلاف منافع افغانستان و دیدگاه مشترک افغانستان میان این دو ندیدم.

۸صبح: آیا شما شاهد تعامل رییس جمهور غنی با کشور ناروی بودید که وزارت خارجه کنار گذاشته شده باشد و شما آن را دنبال کرده باشید؟
بارکزی: کسی که با من کار کرده باشد، می‌فهمد که کسی نمی‌تواند از من خواست داشته باشد. اگر رییس جمهور هم خواست داشته، با من در میان نگذاشته است. رییس جمهور اگر خواست هم داشته بود، در بسیاری موارد تقاضایش را هم نمی‌توانست. بدون شک مواردی را

داشتند که بگویند، ولی می‌فهمیدند که انجام نمی‌دهم، نمی‌گفتند.

۸صبح: آقای غنی شما را از تیم خویش سفیر تعیین کرده بود و ممکن می‌خواست شما مطابق میل او عمل کنید.

بارکزی: در سال ۲۰۱۴ از کاندیداتوری اشرف غنی حمایت کردم. در اواخر ماه نوامبر که حمله انتحاری بر جان من صورت گرفت، محدودیت بر تمام فعالیت‌های سیاسی‌ام به دلایل امنیتی وضع شد. تصمیم گرفته شد که برای یک مدت از افغانستان به دلیل مسایل امنیتی و تهدیدات بلندی که متوجهم بود، دور باشم. وقتی از افغانستان رفتم، وکیل برحال پارلمان بودم. اتفاقاً از رفتنم یک هفته سپری شده بود که دوباره به کابل تماس گرفتم و گفتم می‌خواهم از سفارت استعفا بدهم؛ چون سفارت وظیفه‌ای نبود که بتوانم خود را در آن راحت احساس کنم. به دلیل این‌که مشکلاتم در ناروی بیش از حد بود. اطفال زیر سن داشتم، چهار فرزندم زیر سن بود. مکاتب فوق‌العاده گران بود، مکتب‌هایی که انگلیسی‌زبان بود. مکتب‌هایی که به زبان نارویزی بود، اولادم آن را یاد نداشتند. فعالیتی که می‌خواستم انجام بدهم، وقتی که شما وکیل پارلمان باشید، آزاد گپ می‌زنید و نظرتان را آزاد بیان می‌کنید، اما وقتی شما دیپلمات هستید، به زبان دیپلماتیک صحبت می‌کنید و مقید هستید. مخصوصاً در آن زمان که سیاست ناروی و حوزه کاری سفارت در قبال مهاجران مطابق معیارهای پذیرفته شده بین‌المللی نبود. اخراج اجباری بود. ساحه را برای خود تنگ‌تر می‌دیدم. زوینده‌هایی که در داخل وزارت خارجه وجود داشت، شخص وزیر خارجه همیشه لطف داشت، اما متأسفانه بعضی در وزارت خارجه فکر می‌کردند که ما آمده‌ایم چوکی آن‌ها را می‌گیریم و بعضی‌ها فکر می‌کردند که ما از تیم رییس جمهور هستیم، باید زده شویم. این وضعیت در افغانستان حاکم است. همه برای ساختن یک نظام کار نمی‌کنیم. میلیون‌ها انسان به طرف صندوق رای می‌روند، من رای خود را در مقابل چوکی نفروختم. جایگاه چوکی انتخابی که داشتم، از هر لحاظ نسبت به سفارت بلندتر بود.

۸صبح: پس چرا جایگاه برتر را با جایگاه فروتر عوض کردید؟

بارکزی: انتخاب دیگری نداشتیم. به دلیل این‌که وقت یک دولت می‌گوید ما دیگر تأمین امنیت نمی‌توانیم، تأمین امنیت شما برای ما مشکل شده است، تمام فعالیت‌هایم هم به دلیل امنیتی محدود شده بود، دیگر چاره‌ای نداشتیم.

۸صبح: شما آگاهی دارید که ناروی از سال ۲۰۰۵ که آغاز رشد دوباره طالبان در افغانستان بود، با این گروه در ارتباط بوده است. بارها سران طالبان به‌طور مخفیانه به آن کشور دعوت شده بودند و در مکان‌های محافظت شده با سیاستمداران و دولت‌مردان این کشور ملاقات کرده بودند. خانم منیژه باختری هم که پیش از شما سفیر بودند، به این موضوع باربار اشاره داشتند. در زمانی که شما متصدی سفارت بودید، این رفت‌وآمدها چگونه بود؟ آیا خبر می‌شدید؟ دولت ناروی به شما اطلاع می‌دادند؟ اگر خبر می‌شدید، چه واکنش‌هایی داشتید؟

بارکزی: متأسفانه میراث بدی به سفارت‌ها مانده بود. در گذشته هم حتا هیأت‌هایی که می‌آمدند، سفارت در جریان قرار نمی‌گرفت. به یاد دارم وقتی که در سال ۲۰۱۵ یک گروه از زنان افغان دور یک میز نشستیم، سفارت در جریان نبود. پرسان کردیم، گفتند این برنامه از طریق چینل سفارت پیش نمی‌رود. وقتی به سفارت رفتم، چندین مکتوب پی‌درپی به وزارت خارجه ناروی ارسال و تقاضا کرده بودم که هر کسی را که از آدرس افغانستان دعوت می‌کنید، ما باید در جریان باشیم. در بعضی موارد سفارت را در جریان قرار می‌دادند. نباید فراموش کرد که «ناروی سافت‌پاور» امریکا است. هیچ‌گاهی جدا از پالیسی امریکا عمل نمی‌کند. یک فورم مشهور در این

کشور به نام «اسلو فورم» است که در آن‌جا از سراسر دنیا، مخصوصاً از کشورهای در حال منازعه گروه‌های شامل جنگ دعوت می‌شوند و تبادل نظر می‌کنند و مهمانان عالی‌رتبه هم دارند. بیشتر این مذاکرات پشت درهای بسته صورت می‌گیرد و به رسانه‌ها اجازه خبرش داده نمی‌شود. کسانی که اشتراک می‌کنند، نیز در بیرون سخن نمی‌زنند.

۸صبح: شما از چه تعداد سفرهای طالبان آگاهی یافته بودید که ناروی شما را در جریان نگذاشته بود؟ آیا آگاه می‌شدید از چنین نشست‌ها؟

بارکزی: در زمانی که من سفیر بودم و خبر دارم، طالب‌ها به «اسلو فورم» دعوت نشده بودند و خودم هم خوش بودم که زودتر ماموریتم به پایان برسد. سه بار درخواست استعفا دادم که درخواستی سومم به فضل خدا منظور شد. سیاستی را که ناروی در بحث طالب‌ها در پیش داشت و کسی که نماینده ویژه ناروی برای افغانستان بود، همراه‌شان تشابه نظر نداشتیم. در مجموع متأسفانه اعلام بی‌قیدوشرط اشرف غنی که در قضیه صلح صورت گرفت و طالبان به‌عنوان یک گروه سیاسی شناخته شد، من مخالفت خود را اعلام کردم. بعد از آن ارگ ریاست جمهوری به سفارت‌ها مکتوب ارسال کرد که سفیرها حق ندارند در قضیه صلح افغانستان ابراز نظر کنند و این ناشی از دیدگاهم بود.

۸صبح: دولت ناروی در نوشتن موافقت‌نامه صلح میان امریکا و طالبان در قطر نقش اساسی داشته است. آیا وزارت خارجه این کشور با شما در این مورد صحبت کرده بود؟ شما از این موضوع اطلاع داشتید؟

بارکزی: نه‌خیر، نی. تعامل امریکا و ناروی متفاوت است. موافقت‌نامه صلح دوحه را که به پیش می‌بردند، پروسه مربوط به دولت افغانستان نمی‌شد که با سفارت در میان می‌گذاشتند. شاید با رییس جمهور و یا هم وزارت خارجه شریک ساخته باشند، اما با سفارت به هیچ عنوان در اسلو شریک ساخته نمی‌شد. ناروی خودش سفیری در کابل داشت که مستقیم می‌توانست با ریاست جمهوری و وزارت خارجه تماس برقرار کند. برای‌شان خوب بود به جای آن‌که با یک مامور گپ بزنند، با خود رییس جمهور گپ می‌زدند.

۸صبح: در واقع این کار هم جزو ضعف‌های سیاست خارجی افغانستان می‌تواند تلقی شود. شما ناکامی سیاست خارجی را در تقویت جبهه طالبان می‌پذیرید؟ آیا سیاست خارجی مبتنی بر واقعیت‌های افغانستان به پیش می‌رفت؟

بارکزی: گپ در ناکامی نیست؛ گپ از داخل خراب بود. اگر در داخل افغانستان اجماع سیاسی وجود می‌داشت، در داخل افغانستان پایداری روی ارزش‌ها وجود می‌داشت، در داخل افغانستان مدیریت صحیح می‌بود، در بیرون از افغانستان واشنگتن، جینوا و... اگر در این مراکز لابی فوق‌العاده یک‌دست برای افغانستان صورت می‌گرفت، شاید این قسم نمی‌بود. اما یک چیز را افغان‌ها فراموش می‌کنند؛ وقتی امریکایی‌ها سیاست را تطبیق می‌کنند، آن‌ها از هیچ کسی پرسان نمی‌کنند. شما ببینید جنگ اوکراین را. وقتی جنگ می‌شد، از اروپا پرسیده نشده؛ اما امروز اروپا عملاً مشکلات اقتصادی جنگ را متحمل می‌شود. یک بخش تمام ارزش‌هایی را که در بیست سال گذشته برایش کار شد و من‌حیث ارزش‌ها و دستاوردهای مشترک شناخته می‌شد، بر باد داده شد؛ به دلیل این‌که امریکا پروژه‌های را که روی دست گرفت، با خودخواهی‌های سیاسیون افغانستان برهم خورد. وزارت خارجه افغانستان اگر کاملاً صاحب اختیار هم می‌بود، چیزی کرده نمی‌توانست؛ به دلیل این‌که سفارت‌خانه‌هایی که در داخل افغانستان بودند، آن‌ها تصمیم‌گیرنده بودند، نه سفارت‌های افغانستان در کشورهای میزبان.

گفتوگویی ویژه با شکریه بارکزی...

۸صبح: می‌توان گفت که کار سفارت‌های افغانستان به خدمات قونسل‌ی خلاصه شده بود و دیگر کارآمدی نداشتند؟

بارکزی: این هم به قدرت سفارت‌های خارجی در افغانستان ارتباط می‌گیرد. مثلاً یک سفیر خبر نیست با یک کشور قرارداد امضا کرده است. یک سند وزارت مهاجرین امضا کرده بود. هنوز آن سند به وزارت خارجه و پارلمان نرفته بود. آن سندی بود که باید پارلمان آن را تایید می‌کرد. فردایش همان کشور آمده بود و می‌گفت این موافقت‌نامه ما است، شما باید به آن عمل کنید. روند تایید معاهده را در افغانستان برای‌شان تشریح کردم و گفتم وقتی از آن‌جا مکتوبش آمد، ما می‌توانیم همکاری کنیم. موافقت‌نامه‌های بسیاری با کشورها امضا شده بود که به تایید پارلمان نرسیده بود. متأسفانه وزارت خارجه همیشه در وقتش مراجعه نکرده بود است. موافقت‌نامه را وزارت داخله با بعضی از کشورهای امضا کرده بود که صلاحیت به کشورهای داده بود که خودشان می‌توانند تشخیص بدهند در رابطه به افرادی که هویت‌شان مشخص نیست افغان است یا نی، کسانی که هیچ نوع سند نداشته باشند، تذکره، کارت و پاسپورت ندارند، خودشان تشخیص می‌دادند که افغان هستند و دیپورت می‌کردند. در این سطح در برابر یک ویژه خویش‌ها و قوم‌ها و یا پروژه بزرگوارها داده می‌شد، این‌ها به این حد اصول دیپلماتیک را پایین می‌آوردند. نبود ظرفیت در دستگاه دولت، اختلافات سیاسی بود.

۸صبح: شما از ظرفیت یاد کردید، دیپلمات‌هایی که در سفارت بودند، مطابق کدام معیارها تعیین شده بودند؟ آیا بر معیارهای قانونی گزینش شده بودند؟

بارکزی: همکارهایم را دوست دارم و احترام دارم. در حد توان خود کوشش می‌کردند. سفارت را خانه مشترک افغان‌ها جور کرده بودیم و در کنارش اسناد افغانستان را اعتبار بخشیده بودیم. تمام ادارات دولتی از حاکمیت ضوابط بر روابط متأثر بود؛ چیزی که امروز در اداره ملاها هست. یک روز کار نکرده‌اند، امروز وزیر هستند. تفاوت پیشنهاد و گزارش را نمی‌فهمند، اما زمام امور به دست‌شان است.

۸صبح: متغیرهای مختلف در سیاست خارجی کشورها وجود دارد. نفوذ افراد و اشخاص و نهادهای تاثیرگذار در سیاست خارجی در کشورها هم فرق می‌کند. در افغانستان بعد از رییس جمهور، حرف چه کسی سیاست خارجی بود؟

بارکزی: در کشورهای جهان سوم حتماً رییس‌جمهور سیاست خارجی خود را تعیین نمی‌کنند. در کشورهای وابسته به کمک‌های خارجی، میزان حمایت کشور کمک‌کننده سیاست خارجی را تعیین می‌کند. همین قدر فکر کنم کافی است.

۸صبح: به بحث نماینده‌گان‌تان برمی‌گردیم. شما نماینده مردم کابل در مجلس نماینده‌گان نیز بودید، وضعیت قانون‌گذاری را در زمان نماینده‌گی‌تان چگونه ارزیابی می‌کنید؟ در قوانینی که تصویب می‌شد، تا چه اندازه مطالبات مردم و ارزش‌های حقوق بشری در نظر گرفته می‌شد؟

بارکزی: متأسفانه در افغانستان بسیار کم از چگونه‌گی پرورش قانون‌گذاری آگاهی دارند. من هم اگر عضو کمیسیون تدوین قانون اساسی افغانستان نمی‌بودم، ممکن قانون‌گذاری را نمی‌فهمیدم؛ اما خود را رساندم. نحوه برخورد با قوانین متفاوت می‌بود. عملکرد نسبت به قانون در بسا موارد به‌شدت سیاسی می‌بود. به‌گونه مثال قانون انتخابات یک قانون سیاسی می‌بود. پاس کردن بودجه، سیاسی بود. چگونه‌گی قوانینی که ارتباط مستقیم با سرنوشت افغانستان داشت، در بسیاری موارد به‌شدت آن را دینی می‌ساختند. مثلاً قانون بانک‌داری، ملاها می‌گفتند مفادی را که بانک می‌گیرد، حرام و سود است، این مشکل در کشورهای دیگر هم هست.

۸صبح: اگر برای وضعیت قانون‌گذاری درجه تعیین کنیم، به‌طور مثال خوب، متوسط و بد، شما کدام گزینه را انتخاب می‌کنید؟

بارکزی: متأسفانه از ۲۴۹ نماینده محترم که ملت فرستاده بودند، شاید به‌سختی نه نفر پیدا می‌کردیم که در امور قانون‌گذاری دست بالا می‌داشتند؛ چون قانون زبان و میتود (روش) خود را دارد؛ اما در بحث نماینده‌گی از مردم باز ۲۴۹ نفر نماینده‌گی مردم خود را داشتند، به جز آن‌هایی که غایب بودند.

۸صبح: بزرگ‌ترین مانع قانون‌گذاری چه بود؟

بارکزی: پیش از قانون‌گذاری، می‌خواهم بزرگ‌ترین مانعی را که در آن شورای ملی قدرت خود را اعمال توانست، بیان کنم.

۸صبح: در این مورد پرسش دیگری بود که به آن نرسیده بودیم.

بارکزی: قانون‌گذاری یک بخشش است. کلان‌ترین مانع سه چیز بود: اول، نبود ظرفیت در بین نماینده‌گان؛ دوم، عدم آگاهی از قدرت نماینده‌گی؛ و سوم، به چالش کشاندن قدرت قانونی پارلمان از طرف ریاست جمهوری.

۸صبح: بیشتر قوانین در پارلمان از جمله قانون تحصیلات عالی به دلایل حساسیت‌های قومی به تصویب نرسید و سال‌ها به گروگان ماند. شما طرفدار چه بودید؟ یعنی می‌خواستید اصطلاحات زبان فارسی در کنار پشتو ذکر شود؟ واژه دانشگاه را در کنار پوهنتون می‌خواستید؟

بارکزی: برایم هیچ مشکل نبود، چه پوهنتون می‌بود و چه دانشگاه. برای‌شان می‌گفتم مثلاً همیشه این‌جا [دانشگاه] رقتم، همیشه نامش پوهنتون بوده، برایم پوهنتون بود. اما اگر دانشگاه هم گفته می‌شد، آسمان به زمین نمی‌خورد. چیزی که مهم بود، استندرد بین‌المللی در نظام درسی، دوم ریاست پوهنتون/ دانشگاه انتخابی باشد. یک روز گفتم همین پوهنتون را که می‌گوییم، مثلاً پوهنتون کابل، اسم خاص است، اسم عام نیست، شما دیدید (خنده). به هر صورت، مشکلات زیاد بود، نمی‌پیچیم.

۸صبح: جایگاه و نقش زنان را در تصویب قوانین چگونه ارزیابی می‌کنید؟ آیا در مورد حقوق و جایگاه زنان هم صدا و هم‌نظر بودید؟

بارکزی: از قانون اساسی شروع تا وقتی که در پارلمان بودم، یک قانون به زبان زن بوده باشد، نه تنها قوانین نوشته شده، بلکه اصولی که برای وزارت‌خانه‌ها پیشنهاد کردیم، مثال، در کمیسیون اصلاحات اداری و خدمات ملکی، برای زنان تبعیض مثبت قابل شده بودیم. نمره زنان را جمع ۱۰ نمره اضافی ساخته بودیم. این یک منطق داشت؛ ما نمی‌خواستیم زنان مفت‌خور آموخته شوند. منطقش این بود که در زمینه آموزش زنان توجه کمتر می‌شود. توجه فامیل‌ها بیشتر روی پسرها می‌باشد، برای دخترها آماده‌گی کانکور گرفته نمی‌شود. مکاتب دخترانه متأسفانه از لحاظ تجربه در حد مکاتب پسرانه در ولایت‌ها مجهز نیست و باتعلیم ساختن دختر، هزینه‌ای لازم است. در قانون اساسی تبعیض در انتخاب نماینده‌های زن در نظر گرفته شده بود تا به یک برابری می‌رسیدیم.

۸صبح: شما به نحوی از قدرت زنان یاد کردید. عدم تصویب قانون منع خشونت علیه زنان را ناشی از ضعف زنان نمی‌دانید که نتوانستند آن را به تصویب برسانند؟

بارکزی: نی! این از ضعف زنان نبود. اگر خدای خواسته ضعف زنان می‌بود، ماده‌ای را که به‌عنوان مبنای قانون منع خشونت از قانون اساسی به‌عنوان قانون مادر است، این ماده را از قانون اساسی خودم نوشتیم. آن به‌ساده‌گی در قانون اساسی جای نگرفت. یک فقره بود که در آن وقت برای تصویب قانون اساسی لایه کرده بودم. متأسفانه قرائت‌های دینی در پارلمان بسیار متفاوت بود. این تنها قانون منع خشونت علیه زنان نبود. در قانون جزا هم سن طفل را ۱۸ در نظر گرفته بودیم. بعضی مولوی صاحب‌ها به این باور بودند که بلوغ مربوط به رشد فیزیکی زن‌ها است. آن‌ها می‌گفتند برای دخترها ۱۱ و برای بچه‌ها ۱۳ سال را در نظر بگیریم. شما فکر کنید که یک بچه ۱۳ ساله مثل مرد ۲۰ یا ۳۰ ساله مکررات می‌شد. این‌ها تعریف درست از خانه‌های امن نداشتند. حال هم ندارند. هم اکنون در دوران طالبان خانه‌های امن در افغانستان هست. در افغانستان خشونت خانوادگی هیچ وقت یک جرم پنداشه نشده است. آزاروادیت زنان در ادارات دولتی، جرم‌انگاری نشده بود. از این خاطر سرشان بد خورده بود که وقتی ما یک زن را گپ بد می‌زنیم یا یک سیلی می‌زنیم، جرم شناخته نشود.

۸صبح: معمولاً گروه‌های پارلمانی برای تقویت فرهنگ پارلمانی ساخته می‌شوند. وقتی گروه‌های پارلمانی ساخته می‌شد، نقشی نداشتند و کار مشترک نمی‌کردند. چرا؟

بارکزی: ضعف پارلمان ناشی از این می‌شد افرادی که حتماً در رأس حزب‌ها و فراکسیون‌های سیاسی تعیین می‌شدند، به‌عنوان افراد آزاد می‌آمدند و رای می‌گرفتند. در چنین وضعیتی، شما حتماً به جای ۲۴۹ نفر، استادان فاکولته حقوق را هم می‌آوردید. این‌ها که در یک چوکات منظم سیاسی جابه‌جا نباشند، نمی‌توانند. در ضمن فساد هم زیاد

بود. فکر مشترک سیاسی نبود.

۸صبح: پس فکر مشترک و برنامه مشترک که نبود، گروه‌های پارلمانی بر چه معیاری ساخته می‌شد؟

بارکزی: بسیاری از وقت‌ها که نام افراد در گروه‌های پارلمانی خوانده می‌شد، افراد صدا می‌کردند که نام مرا خط بزیند، نام من نیست، من برآمده‌ام، من خبر ندارم، چرا نام مرا نوشته کردید.

۸صبح: بحث دیگری که مطرح بود هم در زمان آقای کرزی و هم در زمان آقای غنی، پیوسته حکومت تلاش می‌کرد پارلمان را ضعیف نشان بدهد، با پول و پروژه. چرا نماینده‌گان به این خواست‌های کوچک تن می‌دادند؟

بارکزی: همیشه حکومت‌ها دوست دارند پارلمان‌ها را از خود داشته باشند. از طرف دیگر نماینده‌گان [قدرت خود را نمی‌فهمیدند. پارلمان نمی‌فهمید به حدی قدرت دارد که می‌توانست رییس جمهور را از وظیفه‌اش برکنار کند.

۸صبح: شما و کسانی که می‌فهمیدید، چرا دیگران را نمی‌فهمانید؟

بارکزی: ما همیشه می‌گفتیم، اما مشکل این بود که شاید نه نفر می‌فهمیدند که قانون‌گذاری یعنی چه و پارلمان یعنی چه؟ ما افرادی را در پارلمان داشتیم که مطلق بی‌سواد بودند. پارلمان جایی نبود که همه در یک سطح سواد باشند، اما هر کدام می‌توانست نماینده مردم خود باشد.

۸صبح: چرا بیشتر مردم نسبت به کار پارلمان واکنش منفی نشان می‌دادند؟ حتماً پارلمان را مسوول تمام مصیبت بیست‌ساله می‌دانستند و حال هم چنین فکر می‌کنند. این مسأله از کجا سرچشمه می‌گیرد؟

بارکزی: ملت مسوولیت‌پذیر نیست. همین ملت فکر نکرده است که خودشان روان کردند یا با رای کم یا زیاد. در دوره پانزدهم و شانزدهم کاندیدا بودم. در حومه‌های کابل رونقی را که مردم در انتخابات من‌حیث یک جشن ملی در نظر می‌گرفتند، به‌مراتب بهتر و بیشتر بود نسبت محلاتی که بیشتر طبقه تحصیل‌یافته و تحصیل‌کرده می‌بودند. بی‌تفاوتی چیزفهم‌های مردم باعث شده بود که ما یک پارلمان مسوولیت‌پذیر نداشته باشیم. دیگر این که پارلمان از صبح تا وقتی کار می‌کرد، تمام کارش زیر ذره‌بین و نشر و پخش مستقیم رسانه‌ها بود. اگر همین کمره‌ها در نهادهای دولتی دیگر می‌بود و پخش و نشر مستقیم می‌بود، آن وقت مردم می‌دیدند که در حکومت چقدر کم‌کاری است. وقتی در پارلمان بودم، ناراضی بودم و فکر می‌کردم که ما کار نمی‌کنیم؛ اما زمانی که سفیر شدم و به حکومت رقتم، کارشنکی را دیدم، سلسله‌مراتب را دیدم، تعاملی که در کار بود، حکومت به‌مراتب بیکارتر از پارلمان بود.

۸صبح: پارلمان همیشه شکایت داشت که حکومت به مطالبات نماینده‌گان توجه نمی‌کند. حکومت می‌گفت نماینده‌گان خواست‌های افراقانونی دارند. مشکل در حکومت بود یا در مطالبات؟

بارکزی: در هر دو، یگانه چیزی که مشکل نداشت، قانون بود. قانون بیچاره بود. در دوره پانزده، ملالی جویا را فاقد اعتبار کردند و از پارلمان بیرون کردند. این صلاحیت پارلمان نیست که یک عضو انتخابی را بیرون بکشد؛ اما این کار را کردند.

۸صبح: اگر پارلمان را به‌عنوان یک کلیت در نظر بگیریم و تفکیک خوب و بد نماینده‌ها را نداشته باشیم، مردم در کجای پارلمان بودند؟

بارکزی: همان خود مردم. متأسفانه متأسفانه چه آنی که با رای خریداری شده آمده بود، چه آنی که با کم‌کاری آمده بود، چه آنی که با پشت کار آمده بود و چه آنی که باسواد آمده بود، چه آنی که بر مبنای عکس و قوم‌شان بود، همان آیین پارلمان بود.

۸صبح: اگر از بحث پارلمان عبور کنیم و از شما به‌عنوان سیاست‌مدار بپرسیم، عوامل اساسی سقوط نظم جمهوری در چه می‌بینید؟

بارکزی: ترجیح می‌دهم به جای سقوط، واگذاری بگویم. به نظر من این پروسه یک پروسه واگذاری بود. سه‌ونیم سال بود که از دستگاه حکومتی دور بودم، اما من‌حیث یک سیاست‌مدار در داخل افغانستان بودم و حال که گپ‌ها را می‌شنوم، یک پروژه بود که باید واگذار می‌شد همه چیز. طالبان باید می‌آمدند.

۸صبح: چرا در برابر سقوط و به قول شما واگذاری، ایستاده‌گی صورت نگرفت؟

بارکزی: چیزهایی که شنیده می‌شد - چون در داخل حکومت نبودم - گفته می‌شد کسانی که قراردادی بودند،

از لحاظ اکمالات و حتا پرداخت معاشات از طرف امریکا از سه ماه قبل تمام قراردادهای فسخ شده بود و معاشات نرسیده بود. عامل دوم که مهم‌تر از هر چیز دیگری است، رهبر نیروهای امنیتی افغانستان به دست افرادی که تجربه و تعهد به افغانستان می‌داشتند، نبود. یکی از وزرای داخله افغانستان، وقتی کشور شاهد جنگ و بدامنی بود، در ماه مبارک رمضان خرما توزیع می‌کرد. نمی‌فهمید که وظیفه‌اش چیست. مثلاً وزیر جنگ به دلیل معضل صحتی حضور نداشتند. دستگاه امنیت دولتی میدان رقابت‌های داخلی شده بود. جاه‌طلبی سیاسیون، عدم اجماع... ارگ ریاست جمهوری یک نهاد جدا بود، معاونین‌شان جدا بود، سیاسیون جدا بود، حامد کرزی جدا بود، آقای عبدالله جدا بود. تفرقه‌افگنی‌ها باعث شد که از لحاظ سیاسی یک اجماع کلی به میان نیاید. با توجه به لایه سه‌ساله، تبلیغات سه‌ساله علیه افغانستان صورت گرفت. پروسه صلح کامیاب می‌شود، طالب‌ها می‌آیند، بخشی از پروسه صلح می‌شوند، دیگر انتحاری نمی‌باشند، این‌ها دروغ‌های شاخ‌داری بود که برای مردم افغانستان گفته شد. همه باعث شد. همه چیز امریکایی معرفی شد که بدون شک امریکایی بود. به همین خاطر فکر می‌کنم افغانستان به سقوط و تسلیم‌دهی نزدیک شد. سوالم از جوان‌ها این بود و حال هم است که این‌ها می‌فهمیدند که دشمن وطن کی بوده، وظیفه‌شان «خدا، وطن، وظیفه» بود، حمایت درست از وطن و طندار انجام ندادند و یا هم نشد که انجام بدهند.

۸صبح: نقش آقای غنی و تیمش را در سقوط جمهوریت چگونه بررسی می‌کنید؟

بارکزی: سه سال یا چهار سال واگذاری، طراحی شده بود. مسوول اصلی همه هستند، شامل آن‌ها [غنی و تیمش] با مردم صادق نبودند، نتوانستند در مذاکرات سیاسی قضیه را به نفع افغانستان تغییر بدهند، از خودخواهی‌های سیاسی خود کنار بیایند. نتوانستند که رهبری سالم بر سکتور امنیتی انتخاب کنند. بدتر از همه این‌ها ای کاش به زن‌های افغانستان مراجعه می‌کردند و یک صدا می‌کردند که شما می‌دانید و کارتان. شاید ما زن‌ها راه‌های بهتر و خوب‌تر را پیدا می‌کردیم. شاید ما دست به دست هم‌دیگر می‌دادیم و یک حصار قوی می‌شدیم. روز سقوط در کابل بودم، دردناک بود. می‌دیدم کابل که حداقل ۵۰ هزار نیروی امنیتی مثل یک کمر بند اطرافش را حلقه کرده بودند، در برابر سه‌هزار طالب زانو می‌زنند. دردناک بود.

۸صبح: از کابل چگونه بیرون شدید؟

بارکزی: در اولین ساعات طالبان بالای خانه ما حمله برده بودند. در خانه نبودم. از دنیا که در حق افغانستان جفا کرده بود، خبر نبودم. حسب تصادف برای تداوی به هند می‌رفتم. ساعت‌ها در بر گرفت، آن وقت بود که از سقوط خبر شدم. البته سه روز قبل طالبان بر موترم حمله کرده بودند، اما فضل خدا آسیب ندادیم. برایم بسیار دشوار بود. فکر برآمدن از افغانستان را هیچ وقت در ذهن نداشتیم. یک بار تصمیم گرفتم خودم می‌روم و کل چیز را تسلیم‌شان می‌کنم، اما به دلیل دوام مبارزه مجبور بودم که از افغانستان بیرون شوم. اگر یک خانم گم‌نام می‌بودم و صدا و سیمایم برای طالب آشنا نمی‌بود، به‌ساده‌گی می‌توانستم به مبارزه‌ام ادامه بدهم؛ اما در صورتی که صدایم در دسرساز بود، حتا عکس مرا در تلفن یکی از مبارزین ما چک کردند و به خاطر عکس شکنجه‌اش کردند.

۸صبح: شما یک دور رییس کمیسیون دفاعی مجلس نماینده‌گان بودید و با نهادهای امنیتی سروکار داشتید، مهم‌ترین عامل شکست صفا‌ها را در چه می‌دید؟ آیا تصور می‌کردید شاهد چنین روزی باشیم؟

بارکزی: نه‌خیر، به هیچ عنوان. قول اردو - جایی که چندین هزار مجهز با تانک و توپ در بسیاری موارد با سلاح نقلیه و خفیفه فعال می‌بودند - می‌دیدم که چگونه جای خالی می‌کنند و تعجب می‌کردم به مردمی که به سرک می‌آمدند و برای طالبان کف می‌زدند، ولی می‌فهمیدند که طالب کار می‌کند. حال بهایش را هم مردم می‌پردازند و اگر بیکاری و بی‌هویت و امید رفاه از مردم گرفته شده است، باز هم خود مردم نتیجه‌اش را می‌بینند. کل مردم هم شامل نمی‌شوند، رهبران می‌شدند، یک بخش‌شان آمدن به افغانستان برای‌شان امتیاز بود. یک چند سال را سپری کردند، امتیاز گرفتند و رفتند. منابع مالی که می‌توانستند با خود ببرند، بردند؛ اما دردناک است وقتی می‌بینیم چه می‌ماند.

۸صبح: وضعیت آینده را چگونه ارزیابی می‌کنید؟

بارکزی: افغانستان از ما است، ابرهای سیاه می‌گذرد. همین.

۸صبح: خانم بارکزی سپاس

بارکزی: از شما هم تشکر می‌کنم.

15 *August*

Hasht e Subh

Daily

8 am.af

Yesterday's Narrative

Today's Mirror

Tomorrow's Hope

16th Year ♦ No: 3712 ♦ Monday ♦ 15 August, 2022

AFGHANISTAN



